کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: معارف قرآن

مؤلف: مدرس گیلانی

مترجم

شمارهٔ قفسه: ۱۶۶۴۱

شماره ثبت کتاب: ۲۰۷۸۵۶

۸۱

۱۶۶۴۱

۲۰۷۸۵۶

# معارف قرآن

در : زندگی پیامبران و توضیح آثار و ادیان و شرح بلاد از قرآن و تفسیر آن.

از : مدرس گیلانی

۸۱
۱۶۶۴۱
۲۰۷۸۵۶

# معارف قرآن

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

در: زندگی پیامبران و توضیح آثار و ادیان و شرح بلدان از قرآن و تفسیر آن.

از: مدرس گیلانی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۸۵۶
کتاب معارف قرآن
مؤلف مدرس گیلانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۶۴۱

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵

۱۶۶۲۴۱
۲۰۷۸۵۶

به نام خدای

همیشه خردمندان را رسم چنین بوده است که هرگاه به کاری قیام می‌کردند قبل از اقدام بدان به وسائل واسبابی که جوینده را به مقصود نزدیک کند تفحص می‌کردند تا به جامعی آن مقدمات بر ذی المقدمه محیط شوند و به منظور و مقاصد نزدیک گردند. نگارنده را نیز بود که برای تحقیق مطالبی به قرآن کریم مراجعه داشتم، در اثنای مطالعه چنان دریافتم هرگاه کسی جویای اسرار قرآن باشد باید پیش از مراجعه به قرآن سه چیز را در نظر داشته باشد تا به کنه قرآن برسد

اول - اطلاع بر کتب ادیان آسمانی قبل از قرآن است یعنی تورات و انجیل و اوستا، چون اکثر اوقات در قرآن به این دو کتاب استناد کرده و از اوستا شرحی نیز در شش به عنوان مجوس آورده، چه بسا مطالبی که روات و مفسرین قرآن کریم به گمان خود الفاظی را از قرآن شرح و توضیح داده اند در صورتی که واقع خلاف آن است چنانکه خوانندگان بعداً از مطالعه این کتاب به صحت صدق گفتار نگارنده خواهند شد.

دوم - آگاهی جویای قرآن از تاریخ و عقاید و آثار و اشعار و آداب و علوم عرب و ادیان قبل از اسلام تا شاید آنچه که در آن به نژاد و عادات و اخلاق و امثال آنان شده او را یاری بر فهم اسرار آن کند.

سوم - جوینده خود را از تعصب فرصت بر کنار دارد، زیرا تا جانب داری و تعصب در شخص باشد محال است چیزی از حقائق قرآن دست گیر او شود. چه بسیار دیده شده در ایام تفسیر بر قرآن به گمان خود نوشته‌اند چون از آثار و ادیان مذکور بی اطلاع بوده با اطلاعات دی به واسطه دیگران تحصیل شده اضافه بر اینها از تعصب نژادی و مذهبی تهی نبوده به خلاف اغراض قرآن چیزی نفهمیده.

روی این اساس نگارنده از هزار و ششصد هفت هزار آیه قرآن ... صد و بیست لغت آن را برای خود شرح و توضیح دادم و کوشش کردم تا اغلاطی که ممکن است خلاف واقع که برخی از داستان سرایان به نام تفسیر در این کتاب بیاوردم بلکه تا آنجا که مقدور بود از خلاف واقع و غلط‌ها احتراز کردم و آنها را از مراجعی که آخر این کتاب نام بردم استخراج کردم هرگاه کسی به مندرجات این مقاله اشکال یا اعتراض داشته باشد می‌تواند به آنها مراجعه کند. والله اعلم.

آدم - ۱) کنیه‌اش ابو البشر است. آنچه در قرآن راجع به آدم استفاده می‌شود سه دوره است.

یکم - دوره‌ای که در بهشت با آسایش و آرامش همراه با همسر خویش می‌زیست و بار سختی بر دوش نداشت و وسوسه‌ای به دل راه نمی‌داد. دوم - دوره‌ای که گرفتار وسوسه دیو شد و به تشویق آنکه خوردن میوه درخت ویژه‌ای سبب جاویدان شدن وی شود خود را با آن میوه آشنا ساخت و گرفتار نتایج زشت وسواس دیو شد. سوم - دوره‌ای است که آدم در زمین به کار پیشوایی که خدای بر گردن او نهاد عمل کرد و به آبادی زمین پرداخت و چون تکالیف ناشی از مقام وی را تشخیص داد، با رغبت پذیرفت. توبه‌اش در درگاه خدای قبول شد و بر اثر پیروی از راهنمایی خدای و عمل در خود خوبی‌ها سعادت جاویدانی رسید. شایسته ماندن در بهشت شد. از این بیان روشن شد که زندگی انسانی دارای سه مقام است که در طرف آن به کمال جاویدانی منتهی می‌شود.

در آغاز انسان کودک است و فرح‌انگیز در نهایت سادگی زندگی می‌کند. در این صورت آرامش و آسایش دارد. گویا در بهشت عدن زندگی می‌کند.

دوم - چه خود و چه نوع فرزانه‌ی می‌شود گرفتار تخیل می‌گردد. در اقتضای جوانی پرواز با بال پندار و خیال است. دستورهایی از خود اختراع می‌کند و می‌خواهد آن دستورها را بر طبیعت تحمیل می‌کند و طبیعت را محکوم حکم خود می‌شناسد.

سوم - مقامی است که خود و نوع آدمی آزمایش در امتحان داده می‌باید و خود را به رهبری عقل از خود و رهبری رهبران خدایی نیازمند می‌بیند. در پایان این مرتبه است که انسان از روی اصول عقلی ثابت می‌شود و هرگاه مراتب سه‌گانه خود را پیموده شود در وظائف خود را خوب شناخته و به آنها عمل می‌کند و در نتیجه آرامش درونی حاصل می‌شود و در خود زندگی جاودانی است.



[illegible]

آذر – (چنانکه در قرآن آمده است، آذر نام پدر ابراهیم خلیل الله است.
ابوحیان و زجاج نحوی گفته: نسب شناسان به اجماع نام پدر ابراهیم خلیل را تارخ یا تارح یاد
کرده‌اند. در سفر تکوین تورات هم تارح نام پدر ابراهیم است. اجماع نسب شناسان که زجاج
مدعی آنست و نیز تورات ضبط کرده موجب شد که مفسرین قرآن راجع به معنی و اعراب لفظ
آذر نسبت آذر با ابراهیم گفتگوی کنند. امام فخرالدین رازی سخن زجاج را رد کرده این اجماع
که به یکی دو تن از امثال وهب بن منبه و کعب الاحبار منتهی شود را از حجیت ساقط دانسته و
احتمال داده است که روایات اینان مستند به اخبار یهود و نصاری است.

سعید بن عبدالعزیز، آذر را نام دیگر پدر ابراهیم شناخته است و برخی نیز آذر را عموی ابراهیم
پنداشته‌اند و اطلاق سمت پدری را بر وی اطلاق مجازی دانسته‌اند. این درست نیست.
زیرا استعمال مجازی قرینه است در قصه مجادله ابراهیم با پدرش در قرآن آمده، طرف مجادله
پدر او معرفی شده. گروهی پنداشته‌اند که هرگاه پدر ابراهیم آذر بتگر و بت تراش باشد لازم
آید که نسب رسول اکرم به اسماعیل بن ابراهیم بن آذر بپیوندد که شخص مشرک در سلسله نسب رسول
جای گیرد در حال آنکه همه انساب رسول اکرم را طاهر اند

دلیل آنان که بر مبنای آیه ۱۳۲ از سوره بقره: الاهك واله آبائك ابراهيم واسماعيل واسحاق.
اطلاق اب بر عمو جائز شمرده اند. برخی این را نپذیرفته‌اند زیرا ممکن است عمو و پدر و جد را
با هم آباء خوانند لیک اب بر عمو به تنهائی اطلاق نمی‌شود.

صورت سازی و بت تراشی آذر در ادبیات فارسی انعکاس بسزا یافته است و صور بدیع را
به صورتهای آذر تشبیه کرده‌اند. گاهی نیز از صنعت مناسبت میان آذر به معنی آتش و آذر
پدر ابراهیم در اشعار استفاده شده.

ابراهیم (زاده حدود ۱۹۰۰ ق م) ملقب به خلیل الله، در آغاز «ابرام» نامیده می‌شد که در عبرانی
به معنی پدر عالی است. بعد از آن که خدای پیمان خود را با او استوار کرد و در دودمان وی به افزونی
گرایش یافتند، «ابراهام» نامیده شد که آن را پدر قبیله‌ها ترجمه کرده‌اند.

نام پدر ابراهیم تارح بود و او بت‌پرست و بت‌ساز بود و نام خادمش الیعاذر است. لیک در قرآن
نام پدر ابراهیم را آذر گفته. برخی گفته‌اند: آذر نام عموی وی بود و مجازاً او را پدر گفته‌اند. در تورات
نوشته: ابراهیم گوساله‌ای و قوچی و بزی و کبوتری و جوجه کبوتری را سر بریده است. لیک مفسرین قرآن خروس
و طاووس و کلاغ و کبوتر یا کرکس را چهار مرغ ابراهیم خلیل پنداشته‌اند.

در تورات گفته: ابراهیم به ختنه کردن خود و همه افراد خانواده‌اش نامور شد و آن را انجام داد. در قرآن در
ذیل «بکلمات» و «فاتمهن» گفته: که ختان از جمله دستورهای او بوده است.

در تورات بنای در مذبح را به ابراهیم نسبت می‌دهد لیک از کعبه و مکه نامی نمی‌برد.

تورات گفته: ابراهیم دو بار زن خود سارا را هنگام مسافرت‌های خود از ترس خواهر خود معرفی کرده
یکبار به فرعون مصر و بار دیگر به ابی ملک پادشاه جرار.

پیشوایان مسیحی اعتراض کرده‌اند که داستان «به آتش افکندن ابراهیم» که در قرآن آمده در تورات نیست
اما گفته‌اند: اصل این داستان از تفسیر مدراش رباه چنین نقل شده: نمرود به ابراهیم گفت:
باید به آتش سجده کنی، ابراهیم گفت: آتش با آب خاموش می‌شود آن قابل سجده نیست. نمرود گفت:
پس آب را سجده کن. ابراهیم گفت: بگذار ابر را که آب پدید می‌آورد. سرانجام ابر نیز آورده و باد را
. بنی آدم مقاوم با باد است زیرا حیات بنی آدم بر این چیزها برتری داده و باید به آنها سجده کند
از این رو نمرود، ابراهیم را به آتش افکند.

ابراهیم در یک قبیله سامی در شهر «اور» از عراق حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد به جهان آمد. پس از آن دیار
به سواحل فرات به سوی مغرب مهاجرت کرد. آن روزگار مقارن با هجوم آریاییان شمالی به فلات ایران

[illegible]



. کوهستان شرقی عراق است و همین باعث شد که مهاجرین بیابانی از عراق به سوی ناحیه مغرب، شام و مصر آمدند. قبیله ابراهیم نیز از آن جمله بودند. ابراهیم چندی در نواحی شمال غربی عربستان، شهر حران در نواحی فلسطین (کنعان) و سپس چندی در آنجا ماند. سپس فرات رفت و در سرحد کشور مصر ساکن شد.

ظاهراً ابراهیم معاصر حمورابی پادشاه نامور بابل می شد. ابراهیم نود و نه ساله بود که پیامبری برانگیخته شد. او مردی توانگر بود و خداوند قبیله در نواحی غرب آسیا شهرتی یافت تا آنکه در حالی متفرق یاد از ۱۷۵۰ ق.م تا ۱۵۸۰ ق.م. بیدار شدند در این مدت در آن گروه عبرانی نژاد در مصر ساکن بودند و در زمان بزرگی گردیدند.

در قرآن گفته: ابراهیم با فرزندش اسماعیل کعبه را در مکه ساختند و در آنجا ساکن شدند. ابراهیم در خواب دید که فرزند خود اسماعیل را برای خدای خود قربانی می کند. در بیداری این را به فرزند خود گفت او نیز موافقت کرد. پس خدای دستور داد که گوسفندی به جای اسماعیل قربانی کند او نیز چنان کرد. در تورات گفته: ابراهیم اسحاق را می خواست قربانی کند.

در قرآن گفته: ابراهیم دارای کتاب بوده و آن را به نام صحف ... دین خود را دین حنیف نامیده. نشان ابراهیم در ادیان مصر قدیم پیداست. نوشته‌اند: بر ذیل این قبل کتابی هست که به چهار قرن پیش از مسیح بوده و آن را وصیت نامه ابراهیم نامیده اند. نام دیگر کتاب مذکور (اباد) نوشته شده.

**ابلیس** – به معنی کسی است که از او نیکی و درستی نیاید. بیشتر آن را لفظ عربی تازی پنداشته‌اند در اصطلاح ادیان آسمانی به معنی جنّ ملائیت. نام دیگر آن شیطان است و در فارسی دیو گویند اعتقاد به ابلیس یا شیطان از دیرباز جزو معتقدات انسان است. به نظر اهل قیاس همان قوهٔ واهمه در انسان است.

داستان دیو، از آن جهت مهم است که داستان آفرینش آدم آمده است. تا آدمی در یابد که بدی، مقتضای ذات او نیست، بلکه از شیطان به او تلقین می‌شود. انسان برای نیکی آفریده شده و باید به عبادت و با بدی که ناشی از غریزهٔ جاه طلبی و کبر و حسادت و همراه آنها به عنوان شیطان متجلی می‌شود قیام کند. ایجاد این فکر در انسان، تأثیری فراوان در تربیت اخلاقی و تقویت حس خیرخواهی و حق پرستی او داده.

در مورد دیو میان داستان مردم سبا، قرآن در سورهٔ سبا از ابلیس به این مضمون یاد کرد که ابلیس گمان خود را در بارهٔ ایشان یعنی مردم سبا تحقق ساخت و او را جز گروهی از گرویدگان پیروی کردند.

مفسران قرآن در حقیقت ابلیس اختلاف کرده‌اند. گروهی آن را فرشته می‌دانستند زیرا قرآن وی را از فرشتگان استثناء کرده است. و گروهی معتقدند که ابلیس از جن بود زیرا آیهٔ ۴۸ از سورهٔ کهف تصریح دارد که ابلیس جن بود و از فرمان پروردگار خود سرباز زد «کان من الجن ففسق عن امر ربه». برخی نیز دیو را جانّ با تشدید نون پنداشته‌اند که به گمان ایشان غیر از جن و فرشته است. قومی نیز در مقام تقریب مفاهیم برآمده و گفته‌اند که فرشتگان مقرب که از دیدهٔ فرشتگان دیگر مستورند، جن نامیده می‌شوند و جن‌هایی که از شیاطین‌اند و جن‌هایی که قدرت قتل و استقلال داشته باشند، عفاریت جمع عفریت نامیده می‌شوند. برخی پنداشته‌اند که عفریت از آفرودیت ربة‌النوع یونانی گرفته‌اند.

اثنی عشر نقبا — مردمی از هر یک از اسباط دوازده‌گانهٔ بنی اسرائیل نقیب یعنی سرشناسی
موسی دوازده جای تفتیش زمین مقدس فرستاد. دو تن از ایشان که یوشع بن نون و کالب بن یفنه
باشند، بنی اسرائیل را به فتح سرزمین مقدس تشویق کردند لیک ده تن دیگر آنان را از دخول به
آن سرزمین ترسانیدند و هیچ یک از آن ده تن به سرزمین مقدس وارد نشدند و در اثنای
راه مردند. نام‌های نقبای دوازده‌گانه در تورات چنین آمده است:

۱ـ از سبط روبین: شموع بن زکور ۲ ـ از سبط شمعون: شافاط بن حوری ۳ ـ
از سبط یهودا: کالیب بن یفنه ۴ ـ از سبط یساکار: یجآل بن یوسف ۵ ـ از سبط
افرایم: هوشع بن نون ۶ ـ از سبط بنیامین: فلطی بن رافو ۷ ـ از سبط زبولون
: جدّیئیل بن سودی ۸ ـ از سبط منسی: جدّی بن سوسی ۹ ـ از سبط دان:
عمیئیل بن جملّی ۱۰ ـ از سبط اشیر: ستور بن میکائیل ۱۱ ـ از سبط نفتالی: نحبی
بن وفسی ۱۲ ـ از سبط جاد: جاؤئیل بن ماکی.

نام این دو مرد که بنی اسرائیل را به ورود به سرزمین مقدس یعنی سرزمین کنعان تشویق کردند
یوشع و کالب نوشته شده. یوشع بن نون جانشین موسی بود و بنی اسرائیل به پیشوائی او
سرزمین فلسطین را تصرف کردند و زمینهای را میان اسباط بنی اسرائیل قسمت کرد. کتاب
یوشع جزئی از کتب عهد عتیق است. در آن کتاب نوشته که در یکی از جنگهای یوشع،
آفتاب از سیر باز ایستاد تا دیرتر غروب کند و فتح از آنِ قوم یوشع شود.

**احقاف** – احقاف به صورت جمع مکسر و مفرد آن حقف است. نام ناحیه‌ی شحر در قلب عربستان میان نجد و احساء و حضرموت و عمان واقع است و ناحیه‌ی بی‌آب.

در قرآن گفته: برادر عاد را یاد آور که قوم خود را در احقاف بیم داد. و شاید احقاف نام مسکن عاد نباشد بلکه نوع عذاب است. یعنی به وسیله‌ی احقاف که طوفانها ریگ را روی هم نهاد. رسولانی پیش از او و بعد از او برای این قوم فرستاده شدند.

برادر عاد که بنا بر تصریح سوره‌ی دیگر قرآن هود نام داشته به قوم خود گفت: جز خدای یکتا را نپرستید، من بر شما از عذاب روز بزرگ هراسانم. قوم گفتند: آمده‌ای که ما را از پرستش خدایان ما بازگردانی.

اگر راست می‌گویی به وعده‌های خود عمل کن و آنچه ما را بدان بیم می‌دهی آشکار ساز. پیامبر گفت: دانش هرچیز نزد خداست و من فقط وظیفه‌ی پیامبری خود را می‌رسانم و شما را مردمی نادان می‌بینم.

ابری را دیدند که به سوی دره‌های ایشان پیش می‌آید. گفتند: که این ابر باران خواهد داد. پیامبر گفت: چنین نیست بلکه آن شکنجه‌ای خواهد بود که در رسیدن آن شتاب می‌دارید همراه با باد، شکنجه‌ی دردناک خواهد بود و هرچیز را به فرمان خدای نابود خواهد کرد. قوم عادیان نابود شدند که تنها جایگاه‌های ایشان دیده می‌شد. آری گنه‌کاران را چنین کیفر خواهیم داد. به آنان همان نیروی توانایی که به شما داده بودیم داده بودیم و دارای گوش و دیده و دل بودند. لیکن گوش و دیده و دل ایشان برای آنان هیچ سودی نداشت و دچار شومی که با استهزا می‌دیدند دچار شدند.

ادریس — ۱ لفظ ادریس را مشتق از درس گرفته‌اند، به واسطهٔ افاده دادن

و نوشتن او؛ فرزند یارد است قبل از آنکه کشته شد پدر اخنوخ جد پدر نوح

با خبر آن. گفته‌اند: وی نخستین کسی بود که خط نوشت و جامه دوخت و نجوم آموخت و امور حکمت

و به واسطهٔ خنوخ نگارش از وی آغاز شد.

نوشته‌اند وی: ۳۶۵ سال در زمین زیست با پارسایی. ادریس دوستی از ملک الموت خواست

که او را به آسمان برد. در آسمان اول و دوم دوزخ را خواستار شد پس از عبور از آن درخواست

کرد که به بهشت درآید و چون وارد بهشت شد دیگر بیرون نیامد و چون کسی را از بهشت بیرون

نمی‌کنند او همچنان در آنجا ماند و چون یک ساعت طعم مرگ را چشیده از حدود کل نفس ذائقة

الموت مستثنی شده. خلاصه چنین داستانی ملک الموت عز ... را اعلام کرد.

آنچه مسلم است کسی که از جهت صدق و نبوت به مقام عالی رسیده نام وی ادریس با توجه

به ادریس بوده وجود داشته است. از سوی دیگر ... اکثر اسناد ها اخنوخ و هرمس

دانند و یاسین. آتشی اسکندر با هم آمیخته و اصنام ادریس را بوجود آورده است.

ابو معشر منجم بلخی گفته: هرامسه بسیار بوده‌اند لیکن بزرگ از هرمس‌ها سه بوده‌اند: اول، هرمس که پیش از طوفان

بوده و عبری او را اخنوخ گفته‌اند. و عربی ادریس.

دوم هرمس معروف به هرمس بابلی بعد از طوفان بوده و در شهر کلدانیان می‌زیسته. این هرمس استاد

فیثاغورث است. او بنای بابل را نهاده و در طب و فلسفه متبحر بوده.

سوم — هرمس سوم نیز بعد از طوفان بوده. کتابی در شرح حال حیوانات ذات السموم نوشته و پیش از او ...

خود را به جهانگردی و شناسایی اطراف طبایع ها ... گذرانیده. محل تولد وی شهر مصر بوده که ...

فسطاط ... داشت ... از بنای اسکندریه مرکز دانش و فلسفه بوده پس از آن

دارالحکمه اسکندریه اشتهار یافت.

ارم — ۱ ، مروج الذهب در جلد دوم صفحه ۲۱ نوشته: اسکندر هنگام
بنای اسکندریه به ستونهایی از سنگ مرمر برخورد که از روزگار گذشته بجا مانده بود
و در آنجا، نقش شداد بن عاد بن شداد بن عاد... دیده می‌شد و گویا وی آن را به تقلید ارم
ذات العماد ساخته باشد و باید این بنا آیندگان را از بناهای مانند آن منع کرده
است.

قصهٔ مسعودی از قصهٔ اسکندر گرفته شده که به موجب آن وی هنگام بنای اسکندریه به
معبدی برخورد که در آن نقش [illegible] دیده می‌شد. در مروج الذهب راجع به ارم
ذات العماد دمشق، مسعودی چنین نوشته: باقی شهر ارم ذات العماد دمشق جیرون
بن عاد بوده و اکنون که سال ۳۳۲ است آثاری از آن شهر در دمشق مانده، بازاری که
نزدیک مسجد جامع است به نام بازار جیرون نامیده شد.

طبری ارم را اسکندریه دانسته. گروهی بنای ارم را در مساکن اول قوم عاد نشان داده. چون
جای قبیلهٔ عاد معلوم نیست ارم موجودی نشد از عربستان منطبق گردد. بنابر روایت واریه
شخصی به نام عبدالله بن قلابه در روزگار معاویه در اشتر در اسکندریه گم کرده، حین جستجوی آنها
به خرابه‌هایی رسید و از آنجا گوهرهایی که از گذشت روزگار در ... مانده در آمده بود
به همراه آورده و به معاویه نشان داد. معاویه آن گوهرها را پیش کعب الاحبار فرستاد و راجع
به آنها توضیح خواست. کعب الاحبار پاسخ داد که این گوهرها از شهر ارم ذات العماد به دست آمده
و به این مکان شداد بن عاد ... شخصی قدم می‌گذارد. ... که عبدالله بن
قلابه را ببیند صفات او را ... کرده بود.

معاویه به عبدالله گفت: چرا جوابی چیزی باشیم که بدانید ... فرمان باشد و یادگاری
داد و از حضور خود مرخص کرد.

ارمیا ـ ۱) ارمیا پسر حلقیا از کاهنانی که در عناتوث در زمین بنیامین بودند.
نوشته‌اند ساکن شهر بنیامین بود که در مصر بود که بعد از ظلم بنی اسرائیل و کشته شدن یحیی
به وی وحی فرستاد که بخت نصر را مسلط کردم تا مردان ایشان را بکشد تا خون یحیی از جوش بنشیند
و زنان و طفلان را اسیر و بیت المقدس را ویران کند.

ارمیا وحی خدای او را در میان قوم یهود باز گفت که چون قوم گرفتار بوده در میان مشکلات خود
شیر خوارگی خود او را به پادشاهی خود داد و از او نوشته گرفت که بعد از خروج او دیگران او را
امان باشد و بعد از استقرار او پادشاهی نوشته بار عهد در امان با دوستان و بخت النصر از نیامد
آن ابتدا نوشته که خون ایشان به بالای تل که خون یحیی جوش می‌زد دمیده پس خون او از جوش ایستاد
کتاب ارمیای نبی در تورات ۵۲ باب است. ظاهرا کتاب دیگری دارد به نام کتاب مراثی ارمیا پنج باب
از باب اول از کلام ارمیا: پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت: قبل از آنکه ترا در شکم صورت
بندم ترا شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم ترا تقدیس نمودم و ترا نبی امتها قرار دادم. پس گفتم:
آه ای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمی‌دانم چونکه طفل هستم. اما خداوند مرا گفت: مگو
من طفل هستم زیرا هر جایی که ترا بفرستم خواهی رفت و به هر چه ترا امر فرمایم تکلم خواهی کرد.
از ایشان مترس زیرا خداوند می‌گوید: من با تو هستم و ترا رهایی خواهم داد. آنگاه خداوند
دست خود را دراز کرده دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: اینک کلام خود را در دهانت
نهادم. بدان که ترا امروز بر امتها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه برکنی و منهدم سازی و هلاک
کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی. پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت: ای ارمیا چه می‌بینی؟
گفتم: شاخه‌ای از درخت بادام می‌بینم. خداوند مرا گفت: نیکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده‌بانی
می‌کنم تا آن را به انجام رسانم. پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده گفت: چه چیز می‌بینی؟ گفتم:
دیگی جوشنده می‌بینم که روی آن از طرف شمال است. و خداوند مرا گفت: بلایی از طرف شمال بر جمیع سکنه این
زمین منبسط خواهد شد.

**ازلام** — عبارت بود از نوعی استخاره و تفأل که نادانان جاهلی و بت‌پرستان قبل از اسلام
در پیشگاه بت هبل در خانهٔ کعبه انجام می‌دادند. وسائل استخارهٔ ازلام عبارت بود از هفت
تیر که در درون کعبه در پیش روی هبل نصب کرده و بر هر کدام آنها، این کلمه‌ها را نوشته بودند
: در یکی از آنها «الله عز و جل» و در دومی «لکم» و در سومی «علیکم» و در چهارمی «نعم»
و در پنجمی «منکم» و در ششمی «من غیرکم» و در هفتمی «الوعد».

طبری گفته: این کلمه‌ها را چنین نوشته: در یکی صورت تیرهٔ نصب شده در اولی «نعم» و دومی
«لا» و در سومی «منکم» و در چهارمی «ملصق» و ... نوشته که خواهان استخارهٔ ازلام، باید پیش
از انجام آن، صد درهم پول و شتری که برای جنین بر هبل تقدیم کند تا به مقصدی با استخاره
خواهان ازلام را در برابر هبل نگاه می‌داشت و می‌گفت: یا الاهنا هذا فلان بن فلان قد اردنا
به کذا و کذا فاخرج الحق فیه. ترجمه: ای خدای ما این فلان کس است حق را به او نشان ده. و مدعا
در این گونه جاهای به استخارهٔ ازلام متوسل می‌شدند: هنگام ختنه [illegible] نسب فرزند [illegible]
در هنگام مسافرت [illegible] و ازدواج میان جوانان و سرانجام در هر امری که دارای چند پهلو و جنبه
بود و می‌خواستند یکی از آنها را برگزینند به استخارهٔ ازلام متوسل می‌شدند.

فایدهٔ ازلام چنان بود که متصدی کاهن پس از انجام مقدمات آن که در بالا گذشت، تیری به سوی
آن هفت تیر دراز کرده بهر کدام برخورد می‌کرد طبق نوشتهٔ آن عمل می‌شد: اگر نوشتهٔ تیرهٔ
بر آمده «نعم» یا «لکم» بود، صاحب نذر بکار مورد نظر خود می‌پرداخت و اگر بر آن
«لا» یا «علیکم» نوشته بود از آن کار خودداری می‌کردند. این هنگامی لازم الاجرا بود که
متصدی مخصوص ازلام که جانشان بار تحمّل این شغل را می‌کشد.

نوشته‌اند: عبدالمطلب بن هاشم در حفر دوباره چاه زمزم نذر کرده بود که هرگاه از چاه زمزم آب بیرون
آید اگر دارای ده نفر پسر شد یکی از آنان را هنگامی که بالغ شود در پیشگاه هبل قربان کند. چون ده پسر

[illegible]

زمزم کامیاب شد و بعد به عهد و ادای نذر برگشت برای تعیین یکی از پسرانش برای قربانی به آیین استخاره
از ازلام متوسل شد. قرعه به نام عبدالله برخورد کرد. عبدالمطلب ده شتر را در یک سوی نهاد و عبدالله را
در سوی دیگر باز هم به نام عبدالله برخورد کرد. ده بار این عمل را انجام داد تا سرانجام قرعه به نام صد شتر
برخورد کرد، و عبدالله از قربان شدن برای صد شتر باز خریده شد.

آیین دیگری نیز معمول بوده است آیین ازلام که به آن المیسر می‌گفتند عملی که در قرآن آمده، نوعی قمار
کردن بوده. و آن چنین است که ده چوبه با چوب خدنگ می‌کردند و بر هفت تای آنها
هفت مقدار معین و سهم می‌نوشتند، بر یکی یک سهم از مقدار معلوم با این کلمه الفذ و بر
دومی دو سهم و کلمه التوأم و بر سومی سه سهم با اضافه کلمه الرقیب و بر چهارمی
چهار سهم و کلمه الحلس و بر پنجمی پنج سهم با کلمه النافس و بر ششمی شش سهم و کلمه
المسبل و بر هفتمی هفت سهم با اضافه کلمه المعلی و بر سه دیگر چیزی نوشته نمی‌شد
یا تنها بر یک این نشانه‌ها بر آنها نوشته می‌شد: المنیح و السفیح و الوغد.

قماربازان هر کدام سهمی برابر هم در بهم می‌پرداختند (یا پا پیش) و آن را به هفت قسمت تقسیم کرده
و هر کدام به نوبت تیری به آن و علامت می‌زدند و هر کدام به تیری که بر آن چه سهم و یا سهمی
نوشته شده بود در برابر آن که هفت سهم نوشته شده بود و یا آنکه به آنها که نشانه‌های پوچ بر
آنها نوشته شده بود. این آیین میان اشراف عرب رواج بود که رسول اکرم آن را عمل شیطان شمرده
و حرام کرد.

اسرائیل — نام یعقوب بن اسحاق است. راجع به اینکه اسرائیل چه چیزی را بر خود حرام کرد اختلاف است. بعضی مطابق تورات اعتقاد دارند که وی عرق النسا را بر خود و فرزندانش بر خود حرام ساخت و برخی گفته اند که وی گوشت اشتر را بر خود حرام کرد. و گروهی نوشته اند که چون وی به عرق النسا گرفتار بود و شبها نمی خوابید، نذر کرد که هرگاه شفا یافته شود، از خوردن چیزهای گوارا خودداری کند یعنی بر خود حرام سازد.

از این جهت از خوردن گوشت اشتر اجتناب کرد. گروهی بر این اعتقاد به چیزها را مهجور پزشکان روای شده سخن او را دانند. مؤلف قاموس کتاب مقدس نوشته: عرق النسا از دو کلمه گرفته شده: عرق به معنی رگ و نسا به معنی کف ران است. چون فرشته با خدای در هنگام کشتی کف ران یعقوب را لمس کرد، عرق النسا بر او و فرزندانش حرام شد.

تحریم عرق النسا را بر بنی اسرائیل برخی تنها یکی از سرگذشت الطلاق افسانه اند و برخی دیگر گفته اند: یعقوب به مقتضای نبوت و اجتهاد خود یا به دستور خدای آن را بر بنی اسرائیل حرام کرد.

اسرائیل لفظ عبری است به معنی مجاهد با خدای یا به معنی سرباز خدای یا برگزیده خداست. در تورات نوشته: آن شب که یعقوب با فرشته کشتی گرفت، فرشته گفت: که پس از این باید اسرائیل نامیده شود، زیرا با خدای کشتی گرفت و بر او چیره شد.

بنی اسرائیل در قرآن به همه یهودیان گفته شده و همه اسباط دوازده گانه را شامل است. اسباط دوازده گانه عبارت اند: ۱- بنی روبین ۲- بنی شمعون ۳- بنی جاد ۴- بنی یهودا ۵- بنی یساکار ۶- بنی زبولون ۷- بنی یوسف ۸- بنی بنیامین ۹- بنی اشیر ۱۰- بنی دان ۱۱- بنی نفتالی ۱۲- لاویان. هر سبط به نام یکی از فرزندان یعقوب نامیده شده است. در تورات موسی سبط لاویان را بر شمار نیاورده و افراد آن سبط را مأمور حفظ اشیاء مقدس و نظام کهانت ساخت. در عوض بنی یوسف به نام پسران یوسف به دو سبط یعنی افرایم و منسی تقسیم شده. موسی خود نواده افرایم بود.

اسماعیل — ۱ نوشته‌اند: نام عبرانی اسماعیل یِشمعیل است و معنی آن «خدای آواز او را می‌شنود». چنانکه از اخبار و قصاص بر می‌آید دو اسماعیل بوده‌اند یکی فرزند ابراهیم و دیگر اسماعیل صادق الوعد. مفسرین قرآن اسماعیل که در سوره مریم آمده او را فرزند ابراهیم نمی‌دانند بلکه او را اسماعیل بن حزقیل یکی از پیامبران بنی اسرائیل دانند. برخی احتمال داده‌اند که مقصود از اسماعیل در این آیه شموئیل آخرین قاضی بنی اسرائیل باشد که پیامبری بوده و دو کتاب به نام او در ... باب ۶ آیه ۹۹ و در رساله ... باب ۱۵ آیه ۱ از شموئیل با موسی و هارون نام آمده. به قول تورات پدر شموئیل القانه و مادرش حنا نام داشت و پدرش از سبط لاویان بود.

مادر شموئیل در رامه نزدیک کوه افرایم بود. پدر و مادرش او را وقف معبد کردند و به عیلی کاهن سپردند. شموئیل از کودکی مورد الهام خداوند بود و بعد از عیلی به منصب داوری اسباط دوازده‌گانه یهود رسید و مردم را از بت پرستی منع کرد. مردم از او خواستند تا فرمانروایی برای ایشان برگزیند. او اول شاؤل و سپس داود را بر آنان پادشاه کرد.

به گفته‌ی کتاب تلمود، کتاب داوران و کتاب روت و کتاب داوران که در شمار کتب عهد عتیق است به همین شموئیل منسوب است. از کتاب کافی نقل شده: اسماعیل از آن روی صادق الوعد خوانده شد که در جایی وعده داده بود و یکسال در انتظار او مراقب بود تا ... بیامد. ... در تفسیر صافی از کتاب علل نقل کرده است که اسماعیل فرزند ابراهیم پیش از پدر درگذشت و مقصود از اسماعیل در این آیه پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل است که قومش پوست سر و صورت او را کندند و فرشته‌ای بر او فرود آمد و گفت هر چه خواهی روا است. اسماعیل گفت: رهبر خود در راه حق امری را بس می‌داند.

**اسماعیل** – ۱) او اسماعیل فرزند ابراهیم ملقب به ذبیح الله بود. در تورات
گفته: ساره زن ابراهیم که نازا بود کنیز خود هاجر مصری را به ابراهیم بخشید و اسماعیل از او زاده
شد. در کودکی اسماعیل ساره بر هاجر و اسماعیل رشک برد و از ابراهیم خواست که ایشان را از نزد خود براند
از این جهت اسماعیل و هاجر در بیابان فاران ساکن شدند و اسماعیل نخستین فرزند ابراهیم است
که در زمین حجاز ساکن شد و نوشته اند که اسماعیل پس از مرگ ابراهیم زنده بود.
چنانکه تورات گفته: اسماعیل پدر دوازده فرزند بود و فرزندان وی در تورات به نام ذکر شده
چنین: ۱ نبایوت ۲ قیدار ۳ ادبئیل ۴ مبسام ۵ مشماع ۶ دومه ۷ مسا ۸ حداد ۹ تیما ۱۰ یطور ۱۱
نافیش ۱۲ قدمه.

اسماعیل هنگام مرگ صد و سی و هفت ساله بود لیک پس از ده و اندکی از وی اثری در تورات
نیست جز آن که دختر خود را که خواهر نبایوت بود به عیسو فرزند اسحاق داد.
در روایات اسلامی نوشته شده: هاجر از نزد بانوی خود ساره گریخت در بیابان آوازی شنید
که وی را به مراجعت دعوت کرد و به او مژده داد که آبستن است و از فرزند او امتی بزرگ پدید
آید. هاجر باز گشت. اسماعیل را زایید. چون اسماعیل هفت ساله شد ساره خواست که اسماعیل
و هاجر از او دور باشند. ابراهیم هاجر و فرزند او را به بیابان مکه برده رها کرد. تشنگی بر اسماعیل
چیره شد. هاجر بالای کوه صفا رفت تا گر چشمه ای یابد چون نیافت فرود آمد تا کوه مروه رفت و هفت
بار سعی کرد. علت تشریع سعی میان صفا و مروه همین بود.
قبیله جرهم که نزدیکی مکه ساکن بودند از دور دیدند مرغان گرد هم آیند حدس زدند که در آن جا
آب موجود است از این رو به نزد هاجر آمدند و از او اجازه خواستند که نزد او کنار آن آب ساکن گردند
هاجر اجازه داد. مردم جرهم زبان عربی می گفتند اسماعیل زبان تازی از آنان فرا گرفت و از این
قبیله دختری به همسری گرفت.

نیاکان تازی سلسلهٔ نسب عدنانیان را به اسماعیل می‌رسانند. برخی از تازیان، عدنان را از اولاد نابت پسر اسماعیل و برخی از فرزندان قیدار پسر اسماعیل دانسته‌اند. برخی نیز نسب قحطان یعنی نیاکان عرب را نیز به اسماعیل می‌رسانند و در اشعار شعرای عصر پیامبر انتساب عجم به ابراهیم دیده شده. شاید ناشی از نسب قحطانیان و یمانیان به اسماعیل باشد. بنی اسماعیل در شمال عربستان ساکن بودند بعدها بنی اسماعیل با مردم جنوب آمیخته‌اند و این آمیزش سبب آن شده که قحطانیان نیز خود را به اسماعیل بسته‌اند و چون گروهی از مردم هم ساکن یمن بوده‌اند شاید تازیان بر آن زمین فرمانروایی داشته‌اند. سیاست آنان اتحاد می‌کرد خود را از دودمان اسماعیل دانسته و بدان بالیده، مبادا نزاعی که میان قحطان و عدنان بود بر این عقیده نیرو داده.

روزی ابراهیم به دستور ساره به دیدار هاجر و اسماعیل رفت به شرط آنکه در سرای ایشان گام نگذارد. چون به سرای اسماعیل در آمد هاجر مرده بود و اسماعیل به نخچیر رفته بود. زن او از ابراهیم پذیرایی نکرد. ابراهیم بدو گفت: هرگاه اسماعیل آمد بگویی که آستانهٔ خود را دگرگون کند. چون زن این را به اسماعیل گفت. او دریافت که پدرش از این زناشویی خرسند نیست از این روی او را طلاق داد. دیگری از قبیلهٔ جرهم گرفت. در دیدار ابراهیم مهربانی نشان داد.

اسحاق - (                ) در تورات ایساک نامیده شده در تلمود گفته در فتح به دنیا
آمد و در روایت اسلامی شب عاشورا. اسحاق لغت عبرانی به معنی خندیدن آمده. هنگام تولد وی
ابراهیم صد و بیست سال داشت و به روایت تورات صد سال، و زنش نود سال بود.

در تفاسیر قرآن گفته اند: فرشتگانی به صورت مهمانان نزد ابراهیم آمدند ایشان مأمور بودند که
ساکنان قوم لوط را ویران کنند و به ابراهیم مژده دهند به تولد اسحاق. ساره زن ابراهیم آنجا
بود. بشنید و خندید و گفت: من چگونه خواهم زایید در حالی که من و شوهرم هر دو پیر شده ایم
آنان گفتند: از قدرت خدای تعجب می کنید؟

ابراهیم با خود گفت: اسحاق باید در راه خدای قربانی شود (این گفته ابراهیم نه در قرآن است
و نه در تورات. گویا اصل آن از روایات باشد). پس از سالی اسحاق زاییده شد. چون هفت ساله
شد شبی ابراهیم به خواب دید که گو رانندی قربانی نامور شده. بامداد آن گوسفندی سر برید و گوشت
آن را با نیازمندان بخش کرد.

شب دیگر نیز به خواب دید که گوینده ای می گفت: باید فرزندت را در راه خدای قربانی کنی. مادر او از خواب
به فرزند گفت: وی موافقت کرد. چون ابراهیم فرزند دلبند را به قربانگاه برد، در این هنگام ندای وحی
که خواب خود را مصدق داشتی. پس او به پشت خود نگریست قوچی دید و او را به جای فرزند سر برید
بنا بر مضمون قرآن نسبت ذبح را به اسماعیل داده اند شاید از آن جهت باشد که آنان خواسته بودند
چون رسول اکرم از دودمان اسماعیل است، مسأله ذبح را هم به نام او ثبت دهند. اما آنچه از اخبار
اسلامی استفاده می شود آن است که رسول اکرم خود مکرر گفته بود: انا ابن الذبیحین. مقصود ذبح
اسماعیل و پدر خود عبدالله اشاره کرده است.

در سفر تکوین باب ۲۲ عبارتی چنین آمده: واقع شد بعد از وقایع که خداوند ابراهیم را امتحان کرده به وی گفت:
ای ابراهیم پسر خود اسحاق را به زمین موریا ببر و آن را قربانی کن و در آنجا برای یکی از کوه ها که تو را امر
شده اند.

اسلام - ۱ اقرار کردن به یگانگی خدای و پیامبری محمد و معاد و اعتقاد داشته
باشد او مسلمان است. اسلام در قرآن به معنی مطلق دین و دین حنیف نیز به کار رفته است.
در قرآن گفته: ای پیامبر هرگاه با تو محاجه کنند بگو من روی دل خود را به خدای تسلیم
کردم، پس به اهل کتاب و امیین بگو اسلام آورید. هرگاه اسلام آوردند رهنمایی یافتند
و اگر روی گردان شدند بر تو جز کار رسانیدن کار دیگری نخواهد بود. سوره آل عمران
آیه ۱۸.

اسلام دین فطرت و همه دین اسلام بوده اند اهل کتاب از روی سرکشی و حسد بر یکدیگر
میان خود اختلاف افکنده اند. پیامبر باید متوجه دین حنیف باشد و آن فطرتی است
که خدای همه مردمان را موافق با آن سرشته است. سوره روم آیه ۲۹.
مردمان همه یک امت بوده اند. سوره بقره آیه ۲۰۹. اختلاف پیامبران در فروع از باب
آمایش بوده و همه در اصول با یکدیگر متحد اند. سوره بقره آیه ۲۱۳.
کلمه اسلام به کسر سین و سکون لام. در قرآن نیز دو دین اسلام و هم صلح و صفا و سازش به کار رفته و چنان
می نماید که سلم و آرامش یکی از ویژگیهای شرع اسلام به شمار آمده است. در سوره بقره آیه
۲۰۴ گروندگان همه به در آمدن در سلم که دین اسلام با صلح و آرامش باشد خوانده شده اند.
سلام به معنی سلامت از عذاب و هم به معنی درود. مکرراً در قرآن به کار رفته و از مشتقات آن
مسلّم به صیغه مفعول به معنی بی عیب به کار رفته و یکی از اوصاف گاوی است که بنی اسرائیل به
فرمان خدای از سوی موسی مأمور به کشتن آن بوده اند. سوره بقره آیه ۶۶.
اختلاف فروع احکام بر حسب مقتضیات زمان است و رسول اکرم نیز اگرچه فروع احکامی
جز از پیامبران دیگر آورده است. اما اسلام که دین فطری بشر و آیین پیامبران پیشین
بوده به حد کمال رسانید و منت بر مردمان تمام کرد.

**اشعیاء** - ر ۱) او از پیامبران بنی اسرائیل است و نام وی اشعیا بن آموص بوده و
کتاب وی شامل ۶۶ باب جزو کتاب عهد عتیق و ... صحیفه ... داستان وی را ... نوشته اند :
وی بر قومی از بنی اسرائیل مبعوث شد. آنان بد عقیده و دین خدای پدید آورده بودند و سبب این
گمراهی خدای پادشاه بابل را بر آنان مسلط کرده چون تاب خشم او را نیاوردند توبه کردند و از برکت
توبه ایشان خدای شر آنان را از سر ایشان دفع کرد چنانکه در یک شب هفتاد هزار لشکری مردند و خود با زخم تیر
از خاصان خود ماند و بابل گریخت. اشعیا به وحی الهی پادشاه قوم را خبر داد که قومی در میان
پای او پدید آید و او را نابود خواهد کرد.

پادشاه که مرد نادانی بود گاه خطا می کرد خدای اجل وی را پانزده سال تأخیر انداخت به وسیله
اشعیا او را پیام فرستاد که از شیره و آب انجیر بر زخم خود مالد چنان کرد و تندرست شد و بعد از
پانزده سال که درگذشت از قوم او شعور به خطا شدند.

خدای صد هزار ایشان را به عذاب تلف کرد چهل هزار از بدان را و هفتاد هزار از نیکان را برای آنکه
بدان را از بدی منع نکردند و حال که بر آنان بود خبر ایشان داشتند. نوشته اند: بنی اسرائیل اراده
کشتن اشعیا کردند. او بگریخت و فرار کرد تا به درختی رسید و درخت شکافته شد و او به میان
درخت رفت و شکاف به هم آمد. دیو جامه او را از آن شکاف نگاه داشته بود و بر ایشان نمود آنان نیز اره
آوردند درخت را بریدند او نیز در میان درخت دونیم شد.

در باب اول گفته: رؤیای اشعیا بن آموص که آن را درباره یهودا و اورشلیم در روزهای عزیا و
یوتام و آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا دید. ای آسمان بشنو و ای زمین گوش بگیر زیرا خداوند
سخن می گوید. پسران پروردم و افراشتم اما ایشان بر من عصیان ورزیدند. گاو مالک خویش را
و الاغ آخور صاحب خود را می شناسد اما اسرائیل نمی شناسند و قوم من فهم ندارند. وای بر امت خطاکار
و قومی که زیر بار گناه می باشند و بر ذریت شریران و پسران مفسد.

[illegible]

اصحاب الرّس - مفسرین قرآن نوشته‌اند اصحاب الرس طایفه‌ای بودند
که در یمامه زندگی می‌کردند و پیامبری به نام حنظله از جانب یزدان فرستاده شد. اصحاب الرس
دروغ گفتند و در چاهی او را افکندند. به علت آن در گذشت از این روی ایشان را اصحاب الرس
نامیده‌اند.

اصحاب رس از بقایای قوم عاد و ثمود بودند. بئر معطله و قصر مشید یاد شده ایشان
را دانسته‌اند و جای آن را در حضرموت نشان داده‌اند. ثعلبی در کتاب عرائس البیان این
قول را درست‌تر دانسته است.

برخی گفته‌اند: اصحاب رس بازماندگان جنوب عربستان باشند که جزئیات آن زمان دور تا
زمان اسلام نیز در خاطره آنان بعد از عاد و ثمود یا بعد از قوم نوح ... که قصه
این مردم به حد در زمان اعراب باقی مانده رایج می‌شده.

گروهی از مفسرین در دوره اسلامی که به نام ارس آشنا شده‌اند رس را برابر ارس تطبیق کرده
و قصه سیاوش را زیر عنوان شاه درخت به این قصه پیوند داده‌اند و از ذکر اصحاب الرس
در ردیف اخوان لوط خرسندی کرده و گناهی مانند گناه قوم لوط به ایشان بسته‌اند.

راجع به نوع گناهکاری ایشان نیز میان مفسرین اختلاف است. گروهی ایشان را پرستنده
صنوبری به نام شاه درخت معرفی کرده‌اند و برخی نیز عبادت درختی کاج را به ایشان
در تفسیر علی بن ابراهیم نوشته: که زنان این قوم با هم مساحقه می‌کردند و با این وسیله از مرد
بی‌نیاز می‌شدند.

گروهی نیز رس را با ارس یکی دانسته‌اند و گفته‌اند: اصحاب رس در آذربایجان بودند که
پیامبر خود را کشته‌اند و سرانجام شهرهای آنان ویران شد و خود نیز نابود شدند.

**اصحاب الکهف** - (سوره ۱۸ ، ۲ ، ۲۳) داستان اصحاب کهف را چنین نوشته‌اند : در روزگار دکیوس ۲۴۹ تا ۲۵۱ که مسیحیان را سخت شکنجه می‌داد هفت تن از جوانان اطراف به غار پناهنده شدند و دکیوس دستور داد که در دهانه غار دیواری بکشند تا ایشان از گرسنگی و تشنگی بمیرند . لیک هفت تن در غار به خواب گران فرو رفتند و صد و پنجاه و هفت سال بعد در زمان تئودور دوم بیدار شدند . اروپاییان یاران غار را به نام هفت تن خفتگان افسوس نامیده‌اند .

افسوس یا افز یکی از شهرهای اروپی است که در آن هیکل ارتمیس در تاریخ مسیح وجود داشت و ارتمیس در روم دیان یا دیانا نامیده شد . معبد ارتمیس از عجایب هفتگانه جهان بود و ده بار سبک بنای آن را تغییر دادند و آثار آنست که هنوز هم وسعت و شکوه آن شهر و شکوه آن هیکل را نشان می‌دهد .

مردم پس از او معبد را از نو بنا کردند و هنگامی که مردم اروپی در رم معبد ترک گفتند بنا را ویران گذاشتند معلوم شد که شهر افسوس محل بازار صنعت بت‌سازی بوده و مطلب دیگری که برای کشف حقیقت تاریخ توجه به آن لازم است این است که در زمان تئودوز دوم مسیحیت فرو گرفت . تحت تئودوز دولتها مذهب نسطوری بود و سپس به مذهب او تغییر کرد و مردم هم به آن مذهب مریم را مادر خدا دانسته است .

و حالا زمره بنا با قلعه یاقوت در معجم البلدان جلد ۲ و ابن خرداذبه و ابو ریحان بیرونی در آثار الباقیه صفحه ۲۹۰ در شهر آبسوس کهف یا دشامه که در آن ۱۳ جسد خشک شده وجود داشته است و در تاریخ آل سلجوق جلد ۲ صفحه ۲۰ شرح شده که شهر عربسوس شهر اصحاب کهف است . ممکن است با ضم شدن ۱۳ جسد در عربسوس و تشابه لفظ عربسوس با افسوس سبب ظهور این تشابه شده باشد .

اصحاب الفیل — راویان تازی پیش آمد فیل را چنین بازگوی کرده‌اند:

ابو مکسوم ابرهه ملقب به اشرم از سوی نجاشی پادشاه حبشه به نام اصحمه با سرداری حبشی دیگر به نام ارباط برای گشایش یمن مأمور گردید. ابرهه لفظ حبشی به معنی ابراهیم است. فرمانروای یمن در آن روزگار اسمیفع نام داشت و در نقوش سبائی آمده نام وی سمیفع منقوش است و شاهزاده حمیری که به یاری اکسومیان و نیروی سپاه حبشه در سال ۵۲۰ یا ۵۲۵ میلادی به حکومت یمن بازگردید سمیفع یزن یا سیف ذی یزن نام داشت. بعد از فتح یمن میان دو سردار حبشی اختلاف ظاهر شد و این اختلاف به قتل ارباط خاتمه یافت و حبشیان گرد ابرهه جمع شدند. گفته‌اند: چون زخمی از ابرهه در این جنگ شکافته شد به اشرم ملقب گردید.

نجاشی از این پیش آمد خشمناک شد و سوگند یاد کرد که موی پیشانی ابرهه را خواهد کند و خاک ملک او را به حبشه خواهد برد. ابرهه که مردی چرب‌زبان و زیرک بود موی سر خود را تراشید و با انبانی خاک پیش نجاشی فرستاد تا سوگند وی تحقق یابد. به این ترتیب دل فرمانروای حبشه را با خود مهربان گردانید و از سوی او بر یمن فرمانروا شد. وی در صنعا کنیسه‌ای بنا نمود یا از نو بنا کرد و مردم را وادار داشت که در آن جا حج به جای آورند. پیش از آن واقعه یک مردی از بنی مالک بن کنانه شبانه آن کنیسه را پلید ساخت. ابرهه از این خشمناک شد آهنگ ویران کردن کعبه کرد تا از آن خانه مقدس انتقام بکشد با سپاهی گران به کعبه روی آورد. ابرهه از حبشه وسائل جنگ و فیل خواست و به سوی مکه روان شد. در میان راه با یکی دو تن از حکام محلی یمن درگیر شد و بر آنان چیره گردید و مردم طائف نیز تسلیم او شدند.

... دویست شتر از عبدالمطلب به چنگ سپاهیان افتاد. عبدالمطلب از ابرهه درخواست استرداد آنها کرد. ابرهه گفت: چگونه راجع به کعبه چیزی نخواستی. او در جواب گفت: کعبه را خداوندی است که از آن حمایت می‌کند.

**اصحاب القریه** – در قرآن گفته: از سوی خدای ما از طرف عیسی به فرمان خدای دو تن رسول برای رهنمایی اصحاب قریه فرستادیم. لیکن آن قوم پیامبران را دروغگوی گفتند سپس آن دو پیامبر را به وسیلهٔ پیامبر سومی استوار کردیم. با مردم گفتند: شما مانند ما انسان هستید و از سوی خداوند تا پاینده پیامبر داشته باشید. خدای هیچ حکمی فرو نفرستاده است فقط شما دروغ می‌گویید. پیامبران گفتند: پروردگار ما می‌داند که ما فرستاده به شمائیم و جز رسانیدن احکام خدای وظیفهٔ دیگر نداریم.

مردم به ایشان گفتند: قدم شما با بودن شما در این شهر با سخنهای شما برای ما شوم است. هرگاه از تبلیغات خود دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و به شکنجهٔ سخت دردناکی از سوی ما دچار خواهید شد. پیامبران گفتند: بدبختی شما با شماست چه شما مردم اسراف‌کار هستید و از شنیدن درستی‌ها بیزار می‌شوید.

بیان مفسران قرآن در این مسأله مفصلا نوشته‌اند: آن قریه شهر انطاکیه است. نام دو رسول اوّل یالوس و دوم ... با روایات یوحنا و بنا بر قول کعب‌الاحبار صادق و صدوق بوده و رسول دیگر رسولان سابق را تأیید کرده. گفته بیشتر مفسرین شمعون نام داشته و برخی نیز او را سمعان گفته‌اند.

کعب‌الاحبار گفته است: که نام اصلی شمعون شلوم بوده و نام شلوم در کتب عهد عتیق موجود است لیکن شخصی که شلوم نام باشد عنوان رسالت داشته در عهد جدید هیچ کس به نام شلوم نامیده نشده.

یعنی قرآن پیرو جام کار اصحاب القریه به این نوع گفته: ما به قوم و قبیلهٔ این مرد، لشکری از آسمان و شکلهای دیگری که برایم گذشته فرستادیم تا ذکر کردیم فقط یک بانگ کار ایشان را ساخت و آنان مانند چراغ خاموش افتادند.

**اصحاب الاخدود** — (حدود ٥٢٦ قدم) ثعلبی در کتاب قصص به روایت مقاتل، اصحاب اخدود را چون کسانی را که به واسطهٔ ایمان خود در خندق آتش افتاده‌اند سه گروه دانسته و گفته: گروهی در نجران، گروهی دیگر در شام و گروه سوم در فارس، در این شکنجه گرفتار شدند.

ثعلبی راجع به اصحاب اخدود شام گفته: ایشان مردم مؤمنی بوده‌اند که آنتیاخوس ایشان را در خندق آتش افکند، و دربارهٔ اصحاب اخدود فارس به روایت مقاتل از [illegible] علی نوشته: مجوسیان را اهل کتاب دانسته و گفته: که ایشان به کتاب آسمانی خود عمل می‌کردند. یکی از شاهان ایشان با خواهر خود همبستر شد و آن زن از پادشاه خواست که مدعی حلیت نزدیکی با خواهر شود. لیکن مردم نپذیرفتند و این پادشاه گروهی از مردم مؤمن را که سخن او را قبول نکردند در خندق آتش افکند.

برخی گفته‌اند: اصحاب اخدود یاران دانیال پیامبر بودند که در کتاب دانیال به آنان اشاره شده و ثعلبی نیز اصحاب اخدود فارس را با ایشان منطبق کرده. و لفظ اخدود با گود و خندق جز [illegible] لفظی دارد و در [illegible] گودالی در برابر [illegible] و لفظ اخدود که در قرآن آمده با [illegible] نزدیک‌تر می‌باشد [illegible] در داستان بخت‌نصر که گور آتش با این داستان مانند است و چون [illegible] به عصر اسلام بود و خاطرهٔ آن در ذهن اصحاب [illegible] مانده بود از آنان اصحاب اخدود به هلاک‌شدگان به دست ذونواس منطبق کرده‌اند.

برخی از نویسندگان تألیف کتاب دانیال را منسوب به زمان مکابین یعنی در حدود سال ١٦٥ قبل از میلاد می‌دانند و اظهار کرده‌اند این کتاب از آنچه شده است به [illegible] گفته‌اند: دانیال نخست در حدود ٦٢٦ پیش از میلاد متولد شده و بخت‌النصر او را در زمرهٔ اسرای بابل برده و به واسطهٔ اطلاعات نجومی و تعبیر خواب به مقام [illegible] رسید. پس از فتح بابل دانیال در دربار کورش عزیز و محترم بود و پس از بازگشت یهود به فلسطین [illegible] گوری را در شوش به وی نسبت می‌دهند.

الافک — آیهٔ ۱۲ از سورهٔ نور. مفسرین قرآن نوشته‌اند: حسان بن ثابت، مسطح بن اثاثه و حمنه دختر جحش و عبدالله بن ابی، کسانی بودند که عائشه همسر پیامبر را متهم ساختند.

اصل مطلب به روایت عائشه چنین است: در یکی از غزوات، پیامبر عائشه را با خود همراه برده بود (شیعیان روی که می‌آید در هر سفر با پیامبر همراه باشد به قرعه تعیین می‌شد) هنگام بازگشت به مدینه در یکی از منازل، هنگام حرکت قافله عائشه برای قضای حاجت از لشکر دور شده بود و چون گردن بند خود را گم کرده بود به جستجوی آن پرداخت و وقتی که بازگشت قافله را رفته دید و ناچار شب را در همان جا بیتوته کرد.

صفوان بن معطل نیز که در پشت سر کاروان منزل اختیار کرده بود شب را در آنجا با خر خود به سر برده و بامدادان چشمش به عائشه افتاد و او را همراه برداشت و وی را با خود به لشکرگاه رسانید. این واقعه را منافقین سوء تعبیر کرده و مدتی خاندان ابوبکر و همهٔ صحابه در حالت نگرانی به سر می‌بردند.

بنا بر نقل لباب النقول سیوطی علی در این واقعه به پیامبر پیشنهاد کرد که دست از عائشه بردارد و به جای او زن دیگری برگزیند. گویا همین پیشنهاد سبب کدورت عائشه از علی شد و جنگ جمل را پی ریزی کرده باشد. باری سرانجام آیهٔ افک نازل شد و پاکی عائشه مسلم شد. در برخی از اهل سنت نزول آیهٔ افک را درباره عائشه انکار کرده‌اند.

الله — اهل تفسیر لغت الله را مأخذی می‌دانند لیکن در تعیین و تفسیر آن با هم موافقت ندارند.
ابن جریر در تفسیر آیه ۱۷۹ از سوره اعراف: و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه گفته است: این
آیه اشاره است به کسانی که لفظ الله را از «لات» گرفته بودند و عزی را از عزیز مشتق
دانسته‌اند. و بر اساس همین کسانی لفظ الله را مخفف اللات گمان می‌کردند. به گمان وی لغت الله
علم مرتجل است.

بعضی اعتقاد دارند که الله در اصل الاله بوده و همزه آن به تخفیف حذف شده و به عقیده
ایشان الف و لام در الاله الف و لام عهد است. بنابراین لفظ الله علم بالغلبه می‌باشد. و برخی
الله را از ریشه اله به معنی عبد گرفته و برخی از ریشه اله به کسر لام به معنی فزع و تحیر در هنگام
هم آنرا از وله به معنی تحیر مشتق گرفته‌اند.

که در جاهلیت خدای بازرگانان ... بوده و کعبه نیز در نظر بیشتر مانند گرامی بوده از دور
و نزدیک مردم عرب هر یک را بسوی خود دعوت می‌کرد. لذا در مکه اهل مذاهب مختلف سکنی
داشتند که هست از یهود و نصاری اکثر ساکنان مکه را مشرکین تشکیل می‌دادند و در معتقدات
با هم موافق نداشتند.

دسته دیگر به وجود الله اعتقاد داشتند و او را خالق و رازق خود می‌شناختند. برخی از آنها
این گروه خدایان دیگر خود را شریکان وی بدانند و برخی نیز آنها را در نزد الله شفیع خود می‌دا
در آیه ۱۳۷ از سوره انعام به عقیده این دو گروه اشاره شده. ولی با چنین عقیده مخصوص
به خود داشتند لیکن آنها هیبت هیولا که در کعبه بهای داشتنی پرستیدند.
دسته سوم از صابئین الحاد گرفته و به ... منکران معتقد بودند. گروهی بتها را می‌پرستیدند
و کسانی نیز در مکه می‌زیستند که وجود خدای را قبول داشتند لیکن منکر ... بودند.

**انجیل** – اصل یونانی آن اوانگلیون به معنی بشارت است و در فارسی انگلیون نامیده شده. کتاب
دینی پیروان حضرت عیسی مسیح است. در قرآن چندبار ذکر شده ولی در نظر مسیحیان لفظ
انجیل بر مجموع کتب عهد جدید اطلاق می شود و به هر یک از کتابهای چهارگانه: متی و مرقس و لوقا و یوحنا
گفته می شود.

یکی از مطالبی که در انجیلهای کنونی نوشته شده و قرآن آن را باطل دانسته موضوع مصلوب شدن
عیسی است. در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۵۷ راجع به دار کشیدن عیسی چنین آمده: او را نکشتند و بدار
نیاویختند بلکه برایشان او مشتبه شد و آنان که در او اختلاف کردند در تردید بودند. او را به یقین
نکشتند بلکه خدای او را بجانب خود بالا برده. و نیز در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۵۵ گفته: خدای
به عیسی گفت: من ترا از زمین برمی دارم و به سوی خود بالا می برم. از این دو آیه روشن می شود
یکی آنکه عیسی را نکشته اند و دیگر آنکه در زمان نزول قرآن گروهی از مسیحیان معتقد به عدم
دار کشیده شدن مسیح بوده اند. استاد شریعت سنگلجی از دانایان اسلام از ظاهر لفظ متوفیک
چنین استفاده کرده و معتقد بود که عیسی وفات یافت و روح وی به درگاه خدای رفت.

انجیلی در این اواخر به نام انجیل برنابا به فارسی چاپ شده که نوشته اند نسخهٔ انگلیسی آن را دکتر خلیل
سعادت در ۱۹۰۸ میلادی آن را به عربی ترجمه کرد میرزا [illegible] حیدرقلی خان کابلی در باره نسخهٔ اصل انگلیسی
آن را به دست آورده و ترجمه کرده [illegible] آن را تصحیح کرده و چاپ و [illegible] محمد رشید رضا [illegible] المنار روی
این انجیل چنین نوشته: کسیکه ملاحظه کرده که چگونه کشیشان [illegible] خودداری [illegible] انجیلهای چهارگانه
[illegible] تمام ادیان عالم [illegible] انجیل برنابا را [illegible] مرتبه [illegible]
الاهی داده برای او ظاهر خواهد شد [illegible]
[illegible] مسیح [illegible]
[illegible] است.

انصاب — تازیان پیش از اسلام نسبت به خانهٔ کعبه احترام بسیار می‌کردند. از این جهت هر آنچه به آن بستگی داشت آن را بسیار گرامی می‌داشتند. در پیرامون کعبه سنگهایی بود از نوع حجرالاسود تازیان جاهلی آنها را می‌پرستیدند و آنها را به نام انصاب یا نُصُب می‌نامیدند.

این سنگها را در همه جا و هر زمان پرستیدنی می‌دانستند. در سفرها با خیمه‌های خود از انصاب پرستش همراه می‌داشتند. حتی در مسافرت تا پیرامون آنها را پرستش کنند و از وجود آنها تبرک جویند. حجرالاسود نیز ظاهراً در جاهلیت چنان بود. در تفسیر قرآن گفته شده: نصب و انصاب سنگهایی بود که تازیان جاهلی آنها را به عنوان اوثان می‌پرستیدند و می‌گفتند: این سنگها پیرامون بیت الحرام بود و برای آنها قربانی می‌کردند و گوشتهای قربانی را بر روی آنها پاره پاره می‌کردند.

دیگر گفته‌اند: آیین سنگ پرستی در میان تازیان عدنانی چنان بود که کسانی از مکه بیرون می‌شدند و برای روزی به مسافرت می‌رفتند، از راه بزرگداشت کعبه سنگهایی از نوع حجرالاسود با خود برمی‌داشتند و در هر منزلی که فرود می‌آمدند، سنگها را بر زمین نصب می‌کردند و مانند خانهٔ کعبه به دور آنها می‌گردیدند. این عادت ایشان را بر آن داشت که هر سنگی را از آن نوع در هر جا می‌یافتند شروع به پرستش می‌کردند.

رسول اکرم پرستش انصاب را در اسلام حرام کرد لیکن حجرالاسود را که از آن سنگها و از قدیم در کعبه نصب شده بود، نگاه داشت. در عهد جاهلیت در داخل کعبه در سوی راست بت هبل سنگ سیاهی بود به نام حجرالاسود که نصب شده بود. تازیان از قدیم آن را گرامی می‌داشتند و از آن در کارهای خود تبرک می‌جستند و آن را می‌بوسیدند.

الیسع — ۱ — با فرشتگان و در کتاب دوم پادشاهان باب دوم از تورات نام وی الیشع با یسع همراه است لیکن در اخبار و قصص اسلامی یسع ضبط شده به هر حال نام وی الیشع بن شافاط است و معنی الیشع در زبان عبری ناجی معنی شده و معنی شافاط قاضی در قصص اسلامی نام پدرش را اخطوب نوشته‌اند لکن این صفت و لقب شافاط باشد.

در تورات در کتاب پادشاهان باب ۱۹ گفته: ایلیا در سفر خود به الیشع برخورد که مشغول شخم بود و او را به شاگردی خویش خواند. الیشع از پدر و مادر دستور گرفت و در ملازمت ایلیا درآمد. ایلیا او را به خلافت مسح کرد و هنگامی که ایلیا با عرابهٔ آتشین به آسمان برشد الیشع با وی همراه بود لیکن خوانندگان این مطلب را چنین بازگوی کرده: الیاس در خانهٔ زنی بی‌نوا چندی ساکن بود. شوهر این زن اخطوب درگذشته و در این هنگام الیسع پسر اخطوب شیرخوار بود. الیاس او را دوست کرده ملازم خود ساخت.

الیسع پس از الیاس به پیامبری رسید و چون بنی اسرائیل دعوت او را نپذیرفتند از خدای خواست که وی را به الیاس پیوسته کند.

در تورات گفته: الیشع از خدای خواست که به وی دو برابر الیاس نیروی دوتایی روحانی دهد. خواسته‌اش به فرمان خدای برآورده شد. شاید نام ذو الکفل از این داستان گرفته شده باشد.

سفر الیسع با الیاس در کتاب تلمود آمده است و به استناد این کتاب وی در راه شگفتی‌ها دید و مخالف ظاهری که الیاس بود به او توضیح می‌خواست. برخی از خاورشناسان گفته‌اند: که سفر الیاس و الیسع در اثر تحریف سفر موسی و یوشع تبدیل شده است.

در تورات گفته: ایلیا به او گفت: ای الیشع در اینجا بمان. زیرا خدای مرا به بیت‌ایل فرستاده است او گفت: به حیات یهوه و به حیات خود قسم که تو را ترک نکنم پس به بیت‌ایل آمدند.

الیاس — (حدود ۹۰۰ ق.م) او در تورات ایلیا نوشته شده. ظاهراً نام عبرانی است به معنی خدای من یهوه است آمده. او پیامبری است که در آخاب، هفتمین پادشاه اسرائیل برانگیخته شد. همسر آخاب ایزابل دختر اتباعل پادشاه صور است و به وسیله این شهبانو پرستش بعل و عشتاروت در بنی اسرائیل رواج یافت. او برای این دو بت در سامره بتکده ساخت و گروهی از پیامبران بنی اسرائیل را کشت. بعل و عشتاروت هر کدام چهارصد و هشتاد کاهن داشتند که در مقام تبلیغ پرستش آنها بودند.

ایلیا آخاب را به خشکسالی بیم داد و بنی اسرائیل سه سال گرفتار قحطی شدند. پیک آخاب همه جا در جستجوی او بودند. او از بیم جان گریخت و به بیابان رفت و در کنار جوی آب ماند و کلاغان برای او خوراک می‌آوردند. تا اینکه برای خوردن با زنی در صرفه که در آنجا ساکن بود رفت. ایلیا او را به کوه کرمل رفت و پیام داد و به پادشاه گفت که او را در نزد خدای ایلیا در برابر بعل کاهنان را بخوانند. از کوهی که بر آن آخاب و پادشاه خود را آتش افروخته بودند، و چون آتش از آسمان فرود آمد، مردم که این را دیدند، از این پیامبر جدا شدند. ایلیا پیامبران بعل را کشت. آخاب در جنگی کشته شد و سگان خون او را لیسیدند و ... خوردند.

ایلیا در زمان خشکسالی مأمور شد که به سوی صرفه برود در آنجا زنی بیوه او را پذیرایی کرد. چون از طرف او فرمان رسیده که برای بیوه زن آرد و روغن کم نشود و خدا فرمود او را به بیوه زن برکت بخشید. ایلیا پسر آن زن را زنده می‌کند. ایلیا از خشم ایزابل و آخاب از اسرائیل گریخت. ایلیا بر الیشع با جانشین آخاب پند داد و او را از مرگ خبر داد. الیشع به دعای او شفا یافت و از تهدید نیازمندی بر او بود. روزی که هنگام ایلیا از کوه عیسی فرود آمد، الیشع را به جانشینی خود مسح کرد. ایلیا در کنار رود اردن با الیشع بود و ارابه آتشین از آسمان فرود آمد و او را به آسمان برد. بنا بر نقل تورات ایلیا نمرده و در قرن اول پیش از میلاد می‌گفتند که پانزده سال پیش ظهور می‌کند. یهود بیشتر او را زنده است. پیوسته در یاد ماندگان می‌شناسند.

ایوب - ۱ و در لغت عبرانی به معنی بازگشت کننده است. در تورات

میان اسفار عهد عتیق سفری شامل چهل و دو باب به نام سفر ایوب هست لیکن در این سفر

ایوب در شمار پیامبران نیامده.

او مردی دارا و نیکوکار و خداوند حشم و فرزندان بود و از راه راستی و دادگری منحرف نشد

دیو در سپاسگزاری او شک برد و مدعی شد که هرگاه سپاسگزار است برای مال و منال او است

خدای همه مال و ثروت را از او دور می‌کند و بیمار می‌شود تا اینکه او را در معرض ... می‌کند. اما

خدای همه نعمتهای او را به وی برمی‌گرداند. او را هفت پسر و سه دختر زیبا بود.

ایوب اما اکنون در برابر نیکی خدای در بدبختی بردبار بود. در سن او اختلاف است و هنگام گرفتاری

سن او را هشتاد تا نود سال گفته‌اند. برخی از مفسرین قرآن مدعی هستند که ایوب از پیامبران

تازی بوده و یک قرن پیش از ابراهیم می‌زیسته و موسی پیامبر در بیابان سینا کتاب او را یافته

با این کار وسیله‌ای تازیان از داستان وی آگاه شد. لیکن چند مفسرین او را از نژاد پیامبران

بنی اسرائیل دانسته و نام او را ایوبی گفته‌اند که نسب به عیسو فرزند اسحاق می‌رساند

و به گمان آنان یادویی از فرزندان لوط است.

گور ایوب را در قلعه‌ای چند میلی عدن نوشته‌اند. و ذی الکفل را که به گمان ایشان

بشر نام داشته فرزند ایوب دانسته‌اند. در بعضی نقاط نیز کنار دریای به نام حمام ایوب

حوزه‌ایست که عوام گور ایوب را در آنجا می‌پندارند. و در ایام متبرک برای زیارت به آنجا می‌روند

این دره دارای گیاه‌های ناز داربست که گوسفندان می‌چرند و مردمان را اعتقاد دارند

که خوردن آن گیاه برای بیماری جرب گوسفندان سود مند است. برخی از چشمه‌های

آب گوگرد را آب ایوب می‌نامند و شاید که مراد از آیه قرآن: مغتسل بارد و شراب. که آن

آب معدنی باشد.

بدر – ۱ بدر نام غزوه‌ای است که در رمضان سال دوم هجرت ۱۷ یا ۱۹ میان رسول اکرم و ابوسفیان رئیس کاروان قریش پیش آمد که مسلمانان چیره شدند. بدر جایی است از حجاز که در جنوب شرقی بندر الجار به فاصله ۱۶ میل و در آن جا مسجدی است بنام مسجد عامر.

رسول اکرم شنید ابوسفیان با گروهی از بزرگان قریش به شام به سوداگری می‌روند. رسول مسلمانان را به نبرد با ایشان خواند. ۳۰۰ یا ۳۱۳ تن اجابت کردند. قریشیان هزار تن بودند و صد سوار و هفتصد اشتر داشتند.

ابوسفیان چون آگاه شد عمرو بن ضمضم را به مکه فرستاد و خبر به آنان داد. قریش را برای کاروان خواند. ابوطالب تنها اجابت نکرد. چون به بدر رسیدند راه دیگر گرفتند و کاروان ایشان از دست مسلمانان رهائی یافت. ابوسفیان از قریش خواست که به مکه باز گردند. از بدر که راه دیگر شد. ابوجهل مخالفت کرد و به بدر باز گشتند. رسول اکرم [illegible] به بدر رسیدند.

پس از نبردهای تن به تن رسول اکرم فرمان نبرد [illegible] به قریش داد. بسیاری از قریش کشته شدند و بسیار گرفتار آمدند. از این نبرد سود فراوانی به دست مسلمانان افتاد. و مسلمانان برای جنگهای آینده به نبرد [illegible] شدند. فتح و پیروزی که در این غزوه نصیب پیامبر گردید و در سوره انفال بیان شده.

رسول اکرم با اسیران مهربانی می‌کرد و به فرمان خدای از گروهی سربها گرفت و ایشان را آزاد کرد و برخی از ایشان را که نگاشتن می‌دانستند از پرداخت سربها معاف کرد و شرط نمود اگر هرکدام به ده تن از یاران خواندن و نگاشتن بیاموزند آنان نیز معاف گردند.

**بلعام باعور** – در تورات از او نام برده شده و پیامبری آورده و مستجاب الدعوه گفته. پادشاه موآب از او خواست که بنی اسرائیل را نفرین کند او بار اول دعوت او را اجابت نکرد در بار دوم و سوم خواست نفرین و لعنت کند اما به جای آن برکت برای ایشان خواست. به همین سبب ملعون شد.

اما داستان سرایان اسلامی نوشته اند: وی مرد زاهدی بود که خدای را به نام بزرگ خوانده بود و چنانکه او از گناهی سر زده بود و هرگاه دعا کردی برآورده شدی. پادشاه زمان از او خواست موسی و قوم او را نفرین کند. بلعم گفت: دعا کنم زیرا آمدن پیامبر [illegible] است و مرا از خدا شرم آید که این دعا کنم. پادشاه نومید شد لیکن اموال بسیاری برای زن بلعم پنهانی فرستاد و از او خواست بلعم را به لعنت کردن بنی اسرائیل مجبور کند.

چون بلعم به سرای آمد زن او را مجبور به دعا کردن نمود. او نمی پذیرفت. این زن زیبا و نیز بود و بلعم به او عشقی داشت و از او فرزندانی حاصل بود. بلعم ناگزیر به سوی صحرا رفت تا دعای بد کند. ماده خر که روی سوی او آورد بازگردید و مانع دعا کردن گشت. زن گفت: یکی مرا طلاق ده یا دعا بر ایشان کن. بلعم ناگزیر دعا کرد که خدا با موسی و قوم او را آنجا که هستند بازدارد. ساعت دعای او اجابت شد و آن تیه بنی اسرائیل است که چهل سال در بیابان سرگردان شدند.

موسی به درگاه حق بنالید که این چه [illegible] است که برما [illegible] ندا آمد که: ای موسی بلعم باعورا دعا کرد و چنین خواست. موسی پرسید: خداوندا [illegible] دعا کنم چنان شود. خدا گفت: آری. موسی خواست تا بلعم را ایمان از جان زدوده. جواب آمد که چنین شد.

تا دل مرد خدا نامد بدرد ... هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

آیه ۱۷۵ از سوره اعراف که گفت: واتل علیهم نبأ الذی آتیناه من آیاتنا فانسلخ. اشاره به داستان بلعم باعور است.

تبع — (حدود ۴۷۰ م) داستان‌سرایان نوشته‌اند که تبع یکی از فرمانروایان یمن بود
که تا هندوستان لشکر کشید و همه کشورها را تا هند متصرف شد. در اثنای لشکرکشی وارد
مکه شد و خواست تا کعبه را ویران کند. ولیکن دچار زکام شد. پزشکان از درمان وی فرو ماندند.
پزشکی شاه را گفت که این زکام به سبب قصد تخریب کعبه است. هرگاه از این قصد
منصرف گردد بهبود می‌یابد. تبع از قصد خود منصرف شد. اتفاقاً تندرست شد.
خواست تا پوششی از حصیر برای کعبه سازد. گویا کسی در خواب به وی گفت: کعبه را پوششی
بهتر باید ساخت. تبع آهنگ کرد که از چرم بهای پوشاک کند. باز در خواب هاتف ندا داد از این
جهت کعبه را منسوج پوش کرد و گفته‌اند او نخستین کسی بود که کعبه را پوشاک داد. تاکنون رسم
پوشاک کعبه معمول است و هر ساله از مصر برای کعبه پوشاک می‌برده‌اند.
چون تبع از مکه به مدینه آمد شاعر از وی خواست تا در مدینه برای همیشه با افراد دوست کند.
نامه‌ای به رسول اکرم اسلام نامه‌ای فرستاد و به آیین وی گروید. این نامه در خانواده شاعر بود
دست به دست می‌گشت تا به واسطه ابوایوب انصاری به رسول اکرم رسید. رسول تبع را
برادر خود خواند و برای وی آمرزش خواست.
ظاهراً تاریخ تبع مبهم است. شاید در اواخر صده دوم میلادی حبشیان بر کشور سبا و حمیر یمن
چیره شدند و کیش مسیحی را در یمن رواج دادند. در شهرستان ظفار یا در بدان و کلیسای بزرگی
ساختند که شرح آن در سنگ نوشته‌های حضرموت دیده شده.
از ۵۰۷ م میلادی فرمانروایی یمن به یهودیان نیز رسید. تا ۵۲۳ م ادامه داشت. لیک فرمانروایان
یهودی از حبشه پیروی می‌کردند. مخوح ایشان را تبابعه می‌گفتند. در شهری که پایگاهی بود به نام دار التبابعه
رسالهٔ پوشاک کعبه نیز به او رسیده. شاید در سده پنجم میلادی باشد و این لشکرکشی مقدمهٔ لشکر
کشی ابرهه به مکه شد.

تورات — در لغت عبرانی به معنی شریعت یا ناموس است. بیشتر لفظ تورات بر کتابهای پنجگانه
که عبارتند از: سفر تکوین و سفر خروج و سفر اعداد و سفر لاویان و سفر تثنیه و گاهی بر مجموع
کتب عهد عتیق اطلاق می‌شود.

مطالعه نسخ از تورات دو دسته است هر کدام مورد و ملاحظه حائز اهمیت است و این سه نسخه
عبارتند از: ۱ نسخه عبری ۲ تورات سامری ۳ تورات یونانی یا سبعینی.

لوحی موسی معتقد است که تورات موسی را وحی ربانی دو تا لوحه سنگی داده بود که
در هفت سال آنرا از تابوت بیرون می‌آوردند و برای یهود می‌خواندند. این تحقیق در
دسته‌های فلسطینی از میان رفت. سپس عزرا با همکاری جمعی دیگر با تورات را جمع
آوری کردند و آن نسخه عبرانی از دست رفت. نسخه عبرانی که فعلاً در دست است در سده نهم
میلادی مرتب شده و در قرن پانزدهم به چاپ رسید.

تورات یا عهد عتیق شامل چهار بخش است. بخش اول اسفار پنجگانه می‌باشد که آنها را در عربی
با سفر تکوین می‌نامند و معنی پنج کتاب یا پنج مجلد است. در شرح عبارتند از: یکم سفر تکوین که با شرح
آفرینش شروع می‌شود و به اسفار و عبرانیان خاتمه می‌یابد. دوم — سفر خروج که خروج بنی اسرائیل
از مصر شرح می‌دهد. سوم — سفر لاویان یا احکام که بیشتر احکام آئین یهود در آن آمده است.
چهارم — سفر اعداد که قوای اداری یهود را شرح می‌سازد. پنجم — سفر تثنیه که تکرار چهار سفر دیگر است.
کتاب تورات و انجیل که نگاشته در این کتاب مطالب قرآن از آن استفاده می‌کرد. کتابی است به نام کتاب
مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه فارسی
شده است و به نفقه جماعت مشهور به بریتیش و فورن بیبل سوسائیتی در دار السلطنه لندن
در سال ۱۹۰۱ میلادی به چاپ رسیده است. تورات ۱۳۸۸ صفحه است. آخرین کتاب ملاکی
نبی است. دوم — کتب عهد جدید شامل انجیلهای چهارگانه در ۲۱ و صفحه آخرین ملحق نامه‌ای یوحنای رسول

ثَمود — (سدهٔ ۸ ق.م) از قبیله‌های عرب اند مانند قوم عاد و جدیس و طسم بوده‌اند.
در تواریخ تازیان نام قوم ثمود بسیار آمده خصوصاً در اشعار اعشی و امیة بن ابی الصلت و ...
در کتیبهٔ سارگن دوم، فرمان‌روای آشور که در ۸ سال قبل از میلاد می‌زیسته، قوم ثمود
از قبایل مشهور تازیان اند که فرمان‌بردار دولت آشور بوده‌اند در شمال، شرقی به چادرنشینی
زندگی می‌کردند. برخی از دانایان جای ثمودیان با ثمودان را «...» و ... که در جهان «...»
در ... گفته‌اند.

حجر در شمال حجاز است در مشرق کوه ... العلاء جای داده در شکاف‌های کوه‌ها که از این
کوه‌ها ... نام ثمود ... دیده شده از این جهت یکی از ... کرده ...
کرنا ... سال بعد از میلاد در ... بوده‌اند از ... ثمود بوده‌اند.

قرآن گفته: قوم ثمود ... سنگهای کوه برای خود سراهایی ساختند. خدای صالح را
به پیامبری بدین قوم فرستاد او ایشان را به پرستندگی خدای یگانه ... و از ...
... آنان ... ایشان ... داشته

صالح را اشتر ماده‌ای بود، قوم ثمود او را کشتند. صالح ایشان را نفرین کرد. ناگاه زلزله و صاعقه‌ای پدید
آمد همه را نابود کرد. در افسانه‌های تازی نسب این قبیله را چنین نوشته‌اند: ثمود پور جاثر پور ارم
پور نوح است و پیامبرشان: صالح پور عبید پور آسف پور ماشخ پور عابر پور ثمود بود که ...
... داشت.

کشندهٔ ناقهٔ صالح مردی بود قدار نام و او را احیمر گفته‌اند: ... را به کشتن ناقه وادار
کردند. نوشته‌اند: رسول اکرم چون به شهر ثمود رسید یاران خود را از خوردن و آشامیدن در آن
شهرستان باز داشت و کوهی که ... ناقهٔ صالح ... بوده ... راهی را که ... برای آشامیدن
می‌رفت ... — ...

جالوت — ۱) در تورات نام جالوت جلیات است و داستان وی چنین است:
شموئیل پیامبر بنی اسرائیل شاؤول را به پادشاهی بنی اسرائیل مسح کرد و او به جنگ فلسطینیان
رفت. یکی از فلسطینیان به نام جلیات که پیکری آراسته و قامتی بلند داشت، با اسلحهٔ کامل
چهل روز به میدان جنگ می‌آمد و مبارز طلب می‌کرد لیکن کسی را یارای مبارزه با او نبود تا
اینکه داود پسر یسا که برای برادران خود خوراک به میدان نبرد برده بود، سخن فلسطینی را
شنید و آمادهٔ جنگ با او شد. شاؤول وعده داد که دختر خود را به کشندهٔ جلیات خواهد داد
و او را از خراج معاف خواهد ساخت. داود که تا آن زمان هیچ سلاحی نداشت و در انبان
خود سنگ و با فلاخن و چوب دستی به جنگ جلیات شتافت.
جلیات چون وی را دید حقارت‌آمیز گفت: مگر به جنگ سگ آمده‌ای که چوب دستی به دست
داری؟ داود گفت: من از آن رو با چوب دستی به نبرد آمدم که خدای پیروزی با شمشیر و
نیزه نیست. پیکار از آن خداست و او گروندگان را پیروز خواهد ساخت. داود با فلاخن
فلسطینی را از پای درآورد و با شمشیر خود سرش را از تن جدا ساخت.
مفسرین قرآن گفته‌اند: شاؤول به واسطهٔ بلندی قدش طالوت لقب یافت. وی را فرزند بنی
اسرائیل از خاندان بنیامین معرفی کرده‌اند. در بارهٔ تابوت و محتویات آن گفته‌اند: سکینه
باد بهشتی بود که صورت انسانی داشت و گفته‌اند: مراد از بقایا، موسی و هارون عصای موسی
و خرده‌های الواح و دستار هارون و نعلین موسی و مقداری من که خوراک اسرائیلیان در وادی تیه
بود به اضافهٔ دو لوح که احکام عشره بر آن مسطور بود در تابوت جای داشت.
ظاهرا از آنچه که برای تابوت در تورات و در قصص اسلامی داده شده یکی است. محتویات
تابوت به حسب مندرجات تورات عبارت بود از دو لوح و یک حقه من و عصای هارون
و نسخه‌ای از تورات. به علاوه تابوت عهد به موجب تورات صورت دو کروبی داشت شاید تحمله الملائکه
اشاره به همین باشد.

جبرئیل — ظاهراً لفظ عبری است و اصل آن جبوئیل است به معنی مرد خدا یا نیروی خدای ؛ چنانکه در کتاب دانیال از کتب تورات آمده : جبرئیل بر دانیال پیدا شد و برای او تعبیر خواب را آموخت و نیز جبرئیل فرمان یافته که دیدار را مکتوب کرد . بنا بر انجیل لوقا باب ۱ گفته : جبرئیل زکریا را به تولد یحیی مژده داد و هم چنین از مریم به تولد مسیح بشارت داد . در قرآن در سوره بقره آیه ۹۷ جبرئیل قرآن را بر دل رسول اکرم فرود آورد . یهودیان به رسول اکرم گفتند : واسطه نزول وحی بر تو کیست ؟

پیامبر گفت : جبرئیل . یهودیان گفتند : جبرئیل دشمن ماست . زیرا بر ما سختی می‌فرستد . هرگاه میانجی وحی ، میکائیل بود به کیش تو می‌گرویدیم . سپس آیاتی فرود آمد و گفت : بگو دشمن جبرئیل کیست ؛ او است که قرآن را بر دل تو فرود آورد تا کتب پیشین را تصدیق کند و برای گروندگان هدایت و آسایش باشد . کسی که دشمن خدای و فرشتگان و فرستادگان او و دشمن جبرئیل و میکائیل باشد بداند که خدای دشمن کافران است .

ارباب فنون جبرئیل را یکی از چهار فرشته مقرب می‌شمارند و او را بر میکائیل و اسرافیل و عزرائیل برتر می‌دانند . و گویند : جبرئیل بر آدم فرود آمد و برای وی بیست و یک صحیفه آورد و هم او کشاورزی و دوختن و دیگر فنون از آهن را بدو آموخت . جبرئیل ابراهیم را از آتش رهایی داد و موسی را در تیه با خوردن پاسداری کرد و هنگام خروج بنی‌اسرائیل از مصر سوار بر اسب تجلی پیدا آمد و فرعونیان را به دریای سرخ کشانید و در آن غرق کرد .

جبرئیل بر عیسی آشکار شد و نیروی بدو داد . ساختن زره را بیاموخت . زکریا را به تولد یحیی نوید داد و بشیر مریم به ولادت مسیح بود . ویران کردن شهرها و جای گروندگان را از گرفتاری هنگامی برکنده جبرئیل گذاشتند . جبرئیل در شب معراج با رسول اکرم بود تا جایی که جبرئیل از آن فراتر نتوانستی رفت . به اعتقاد فرزانگان جبرئیل‌ها نیروی عاطفه پیامبران است .

جرجیس – گفته‌اند: او از پیامبران بود. پادشاهی که نام وی دادیان بود هفتاد بار جرجیس را
بکشت، خدای او را باز زنده گردانید. دادیان بت‌پرست بود پیش از عیسی به چندین سال. روزی
بت را بیرون آورده بودند به ده ده گوهر آذین کرده و به شکل و هیئت خوشبوی ساخته. پیش آن بت
آتشی برافروخته بود چنانکه ... آتشی بزرگ. مردمان آن شهر جمع شده.

دادیان گفت: ای جرجیس هر که بت را سجده نکند او را ... در آتش اندازم. جرجیس
گفت: بت را خدایی نشاید. گفت: ای جرجیس چرا ... ظاهر نیست؟ چنانکه این بت
پرورش من است. جرجیس گفت: بت جهان نابود گردد و بت خدا جاودان باقی ماند.

دادیان بگفت: جرجیس را بر دار کردند و سرکه و اسفند ... آهنین گوشت
و پوست از وی می‌کندند تا استخوان‌های وی همه ظاهر گشت. همه را بسوختند باز خدای او را زنده
کرد. آواز داد که ... بگوی: لا اله الا الله. پس دادیان گفت: تا شش میخ آهنین با آتش
در اعضای وی کوفتند چنانکه جان از وی برفت. خدای باز او را زنده گردانید.

دیگر بار در پیش او آمد و گفت: بگوی: لا اله الا الله. دادیان دیگر بار گفت: تا دیگ بیاوردند و جرجیس را در آن
نهادند. آتش در زیر آن می‌کردند. خدای چشمه آب سرد در آن دیگ پدید آورد چنانکه او را از
آتش رنجی نبود ... به سلامت بیرون آمد.

دادیان دیگر بار جرجیس را عذاب داده ... می‌کرد. جرجیس گفت: خدای من بزرگ است که آسمان را
بی‌ستون بداشت و زمین را بر روی آب نهاد ... خدای ... دادیان فرمود که ...
... بر روی ... شود.

پیرزنی بود ... گرفتار کردند ... چهل روز آن را ...
... تا شب ... خدای ... از آن ...
... خواهی شد.

جن – گروهی از تازیان زمان جاهلیت اعتقاد داشتند که در جهان نیروی موجود غیرمرئی است که می‌تواند به آدمی سود یا زیان رساند. اعتقاد به ارواح زیان‌رسان نزد ملل کامل یافت می‌شود. اعتقاد به جن و شیطان در آمد. اعتقاد به ارواح سودرسان مثلاً اعتقاد به فرشته و ملائکه شد.

برخی از تازیان بیابان‌گرد، جن می‌پرستیدند و چون از بیابانهای خلوت می‌گذشتند می‌گفتند: اعوذ بسید هذا الوادی من شر سفهاء قومه. یعنی پناه می‌برم از شر این بیابان و سفیهان آن به بزرگ آن. خدای در قرآن به زبان تازیان چنین گفت: کسانی از تازیان بودند که به بزرگان جن پناه می‌بردند. و در سوره دیگر گفت: برای خدای یگانه شریکانی از جن در پرستش قرار دادند. و نیز گفت: مردانی از تازیان بودند که جن می‌پرستیدند. و نیز در جای دیگر از قرآن گفت: آیا ما با شما پیمان نبستیم که شیطان را نپرستید و او دشمن آشکار است برای شما.

تازیان جاهلی مدعی بودند که جن دخول را در بدن انسان با آنان در برخوردی شده و سخن گفته‌اند، و می‌گفتند: کسانی از تازیان با آنان زناشوئی کرده‌اند. داستان عمرو بن یربوع تمیمی که او با غول ماده‌ای همسری کرده و از او دارای فرزندانی شده، همه اینها گواه است که تازیان به وجود این نوع موجود اعتقاد داشتند.

جاحظ گفت: در سقف اطاق هر سرائی جنیانی هستند که هنگام خوردن غذا می‌آیند و خوراک می‌خورند. نزد تازیان چند نوع جن وجود داشت: نوعی به نام جن که همیشه با مردمان زندگی می‌کردند. نوع دیگری ارواح آزاررسان بودند که مزاحم کودکان و مردمان می‌شدند و گروه دیگری شیاطین‌اند که پیوسته به اخلاق و حقوق مردمان بزرگ‌اند.

در قرآن آیات و سوره‌های چندی است که در آنها از جن و شیطان گفتگو کرده و وجود آنان را تأیید کرده و سوره‌ای نیز هست به نام سوره جن. و در بیشتر جاهای قرآن، جن در ردیف انسان گاهی نیز یاد شده یا معشر الجن و الانس. آنچه در اینجا می‌خواهم در قرآن به زبان و عقیده تازیان سخن رانده.

الجنة — به فتح جیم به معنی باغ است از درختهای خرما و دیگر درختها چون از بسیاری شاخ و برگ فضا را پوشانیده اند آن را جنت گفته‌اند. و در اصطلاح دین اسلام جنت جای نیکان و سرای پاداش و جاویدان است در قرآن گفته: ای آدم تو و همسرت در آن ساکن شوید. از امام جعفر بن محمد پرسیدند این بهشتی که آدم در آن بود بهشت جهان بود یا بهشت جاویدان؟ در جواب گفت: از باغهای جهان بود زیرا در آن آفتاب و ماهتاب برمی‌آمد هرگاه بهشت جاویدان بود، بودن آن را همیشگی بود و آدم هرگز از آن بیرون نیفتادی و نیز در قرآن گفته: مثل جنتی که متقیان پرهیزگاران بدان وعده داده شده. دانایان اسلام درباره بهشت اختلاف کرده اند: که آیا مخلوق آفریده شده یا بعدها آفریده می‌شود؟

آنچه بیشتر بر آن رفته اند از جمله نصیرالدین طوسی در تجرید الکلام گفته: آن بهشت مخلوق موجود است و هرکس که به خلق بهشت گفته به خلق دوزخ نیز گفته. برای ناپدید نمودن پیش در قرآن آیاتی است چنانکه گفته: برای پرهیزگاران آماده شده و راجع به دوزخ گفته: برای کافران مهیا شده. و این دو در لفظ ماضی آورده شده، و این دال است که هر دو مخلوق موجود اند. و لازم آید که ظاهر قرآن را حمل کردن برخلاف استقبال لفظ ماضی عدول از ظاهر است و اصل عدم عدول است الا به دلیل منفصل.

و نوشته اند: اهل بهشت همیشه در بهشت خواهند بود و برای آنان زوال و خروج نیست. و در دوزخ جاودان دو گروه اند. گناهکاران مسلمان مخلد در آن نخواهند بود و بت‌پرستان مخلد است. بهشت سرای ثواب و پاداش نیک است که هرگز برای اهل جنت طلب و اشتهاء و امراض و آفات و ظلم و غموم از برای بهشتیان نخواهد بود.

و هیچ مرد تهی جوان اند و پیری در ایشان راه ندارد و نعمتها برای اهل بهشت آماده خواهد بود هر چه نفس آنان خواهش کند از برای ایشان موجود خواهد شد. سرای توانگری و بی‌نیازی و کرامت و نور است. ظلمت و تاریکی و شب و روز و ماهتاب و آفتاب و سرما و گرما آنجا نخواهد بود. جوانان و زنان خوش صورت که از نور آفریده شده‌اند. ؟!

جودی - کوهی ست که کشتی نوح بر فراز آن به خاک نشست. نسبت به محل کوه اختلاف کرده اند. برخی گمان کرده اند کوه جودی در خوزستان است و یکی از دو کوهی ست که در اطراف طبطرطی است.

بعضی گفته اند: کوه جودی سلسلهٔ کاردین است که در شمال شرقی جزیرهٔ ابن عمر در مشرق دجله نزدیک به موصل واقع است و کردان آن را به لغت خود کاردو گفته اند و یونانیان گوردی و کلدانیان آن را جودی نامیده اند. در ترگوم یعنی ترجمهٔ کلدانی تورات و نیز در ترجمهٔ سریانی تورات محل به خاک نشستن کشتی نوح، قلهٔ کوه کردان کاردین معین شده. و نوشته اند تخته پاره های کشتی نوح در قلهٔ این کوه تا زمان بنی عباس مانده بود و مشرکین آن را زیارت می کردند. بعضی احتمال داده اند هنگامی که دجله طغیان کرده باشد و مردم آن حدود دچار طوفان شده اند. در ترجمه های تورات محل به خاک نشستن کشتی نوح، کوه های آرارات تعیین شده و آن کوه ها واقع در ارمنستان است.

مؤلف قاموس کتاب مقدس یعنی اولیهٔ آرارات را طعون نوشته گفته: بنابر روایات کشتی نوح بر فراز این کوه به خاک نشست و آن را کلدانیان جودی می نامند و ایرانیان کوه نوح و ترکان آن را آگری داغ، یعنی کوه سراشیب گفته اند و در نزدیکی ارس واقع است.

نوشته اند: نوح بر فراز کوه جودی پس از فرو نشستن طوفان مسجدی ساخت و ارمنیان می گویند که در پای کوه جودی، قریهٔ ثمانین یا ثمان هشتمین محلی بود که همراهان نوح بدان فرود آمدند. راجع به داستان طوفان در حالات نوح اشاره شده است.

**جهنم** — جلال الدین سیوطی در کتاب الاتقان نوشته: جهنم را عبرانی الاصل دانسته‌اند. بوده‌اند
بر مانند احمد شاکر نویسنده تعلیقات بر کتاب المعرب جهنم را از جهنام پنداشته‌اند و جهنام را
که در کتب لغت به معنی چاه بسیار ژرف است عربی‌الاصل دانسته و منع صرف جهنم به سبب
اجتماع علمیت و تانیث است. هرگاه قول احمد شاکر درست باشد باید مدعی شد که نادرست بودن
بیش شبیه است تا تازی. جفوی اصل کلمه را آرامی دانسته که بر طبق حقیقی در زبان عرب
داخل شده ولی اکثریت گفته‌اند: عبرانی است.

حکمای اسلامی گفته‌اند: چون ارواح نابکاران از بدنهای خود جدا شوند تا بلایت پیشه شهوات
هنوز از آن ارواح زدوده نشده لیکن وسیله جدایی از بدن وسیله ارضاء شهوات
و تابلات در اختیار ایشان نیست و از این روی رنج می‌برند. مناسب با نوع و مقدار تمایل
پیشین خود شکنجه می‌کنند.

در تاویلات عبدالرزاق لاهیجی نوزده فرشته‌ای که بر حکم سوره مدثر موکل دوزخ اند به
نوزده نیروی نباتی و حیوانی که در انسان موجود است تاویل شده. عرفا جهنم را حرمان
از دیدار حق می‌پندارند و هجران معشوق را سخت‌ترین شکنجه دانسته‌اند.

استاد ابوالحسن اشعری بر خلاف معتزله معتقد به خلود عذاب نیست و به آیات القرآن
و احادیث استناد جسته معتقد است که همه گناهکاران در فرجام مشمول آمرزش خدای خواهند
شد.

در نظر یونانیان، دوزخ از چند دایره متحد المرکز به شکل قیف ترکیب یافته دانسته‌اند. در
قرون وسطی نقاشی جهنم را به این صورت نقاشی کرده و درجات عذاب در درکات جهنم را به
اثر خود تشخیص کرده. آشوریان نیز به دوزخ معتقد بودند و در افسانه‌های مربوط به اشتر
دوزخ را به رنگ تیره خاکی دارای هفت در وصف کرده‌اند. در قرآن نیز گفته: «لها سبعة ابوابٍ».

حجر — قومی بودند از عرب این طائفه بر طوایف دیگر برتری که داشتند این بود که خانه‌های خود را در سنگ می‌ساختند و آنها را از سنگ می‌تراشیدند و این از مزایای تمدن قوم ثمود شمرده شده. مفسرین اصحاب حجر را بر قوم ثمود منطبق دانسته‌اند. نوشته‌هایی که در العلا به دست آمده نشانی‌هایی از آن است که اصحاب حجر به قوم ثمود باز بسته می‌شود. ظاهراً حجر شهری بوده در شمال منزل وادی القری در جنوب تیماء در مسیر کاروان مدینه و شام.

امروز آن شهر ویران شده و حجر بر وادی میان مبرک الناقه و بئر المعظم گفته می‌شود و در این وادی اکنون چند روستا و چند چشمه‌سار هست که کاروانیان در کنار آن چشمه‌ها فرود می‌آیند. شهرستان قوم حجر یکی از شهرستان‌های سوداگری عربستان بوده و آن اندازه نام‌آور بوده که بطلیموس به عنوان یک شهر عادی از آن نام برده. در مشرق حجر کوهی است مرکب از پنج صخره که درهایی در آن تراشیده شده که به ترتیب قصر البنت و بیت الشیخ و الکوما و محل المجلس و دیوان نام داده.

در این صخره‌ها سنگ‌نوشته‌هایی است که در دیوار محل المجلس و دیوان نقوش بزرگان دیده می‌شود و داگتی تحقیق کرده بود که این جاها را در ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ میلادی دیدار کرده و او اعتقاد داشت که این ساختمان‌های سنگ گورستان بزرگان نبطی بوده.

بیت الشیخ و محل المجلس و دیوان برای نام‌گذاری جامع با حق تشکیلات ملوکی مناسب است قصر البنت شاید قلعه در نظر توجیه شود. ممکن است این نام گورستانی را که در اینجاها نام نهاده باشند.

چندی پیش دولت سعودی تعهد کرد که خواست در این جاها شهرستانی بسازد و لیک ملاها و مسلمانان او را از این خیال منصرف کردند. هم اکنون ناحیه حجر در حال ویرانی است. مبرک الناقه در نزدیکی حجر واقع است. شاید این محل با قصه ناقه صالح ارتباط داشته باشد.

حزقیال هم از اوصیای موسی است. نوشته‌اند که کالب بن یوحنا وصایت را
به او داد و او را ابن العجوز می‌گفتند زیرا مادرش پیرزالی بود از سن یأس گذشته دعا کرد خدای
فرزندی به او داد همه خدای حزقیال را به او داد او را ذوالکفل لقب داده بودند چون که کفالت تنگ
گروهی از بنی اسرائیل را به گردن گرفت. حالات وی را در ذوالکفل از این کتاب نگاشتیم. او را کتابی است
به نام کتاب حزقیال نبی مشتمل ۴۸ باب. در باب اول آن که آغاز کتاب وی چنین گفته:

و در روز پنجم ماه چهارم سال سی ام چون من در میان اسیران نزد نهر خابور بودم واقع شد که آسمانها
گشوده گردید و رؤیاهای خدا را دیدم. در پنجم آن ماه که سال پنجم اسیری یهویاکین پادشاه بود.
کلام یهوه بر حزقیال بن بوزی کاهن نزد نهر خابور در زمین کلدانیان نازل شد و دست خداوند
در آنجا بر او بود. پس نگریستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی‌آید و ابر عظیمی و آتش جهنده
و درخشندگی گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش مثل منظر برنج تابان بود.

و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند. و هر یک از
آنها چهار رو داشت و هر یک از آنها چهار بال داشت. و پایهای آنها پایهای مستقیم و کف پای
آنها مانند کف پای گوساله بود و مثل منظر برنج صیقلی درخشان بود. و زیر بالهای آنها از چهار
طرف آنها دستهای انسان بود و آن چهار رو و بالهای خود را چنین داشتند.

و بالهای آنها به یکدیگر پیوسته بود و چون می‌رفتند رو نمی‌تافتند بلکه هر یک به راه مستقیم می‌رفتند.
و اما شباهت رویهای آنها (این بود) آنها روی انسان داشتند و آن چهار روی شیر به طرف راست
داشتند و آن چهار روی گاو به طرف چپ داشتند و آن چهار روی عقاب داشتند. و روها و بالهای
آنها از طرف بالا از یکدیگر جدا بود و دو بال هر یک به همدیگر پیوسته و دو بال دیگر بدن آنها را می‌پوشانید.
و هر یک از آنها به راه مستقیم می‌رفتند و به هر جایی که روح می‌رفت آنها می‌رفتند و در حین رفتن رو
نمی‌تافتند.

حنظله — (ع) با اصحاب رس مبعوث شد. میان رس پیامبری که همه را کشته بودند [illegible]
و رس نام شهری است در انطاکیه و به قولی در مشرق که سکنهٔ آن بت پرست بودند و مردا
لواط و زنان سحق می‌کردند. و اصح آنکه رس همان ارس است در شمال آذربایجان نزدیک
به ارمنیه که دوازده شهر در کنار نهر ما کور بود به نام: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند
، فروردین، اردی بهشت، خرداد، مرداد، تیر، شهریور، مهر.
مردم این شهرها درختان دو شیره را می‌پرستیدند و چون سالی می‌شد همه را کشته
دیگران را به جای آنان پرستش می‌کردند. و به قولی در شهری درخت صنوبری بود و پرستش
آن می‌کردند و پادشاه آنان از دودمان کنعان بود.
و در هر ماهی مردم دوازده شهر در یک شهری پای یک درخت صنوبر جمع می‌شدند و عید
بزرگ ایشان اسفندار بود که اعظم بلاد آنان است و جامه‌ای از دیبا که انواع صور نهاده
بر آن صنوبر پوشانیده و قربانها در پای آن کشته و سجده می‌کردند و دیو از میان شاخسارها
آن با ایشان گفتگو می‌کرد.
این مردم هیچگاه به پند و اندرز حنظله گوش فرا نمی‌دادند سرانجام به دعای او درختهای ایشان
خشک شد. دیو به ایشان گفت که: خدایان شما خشم کرده‌اند که چرا حنظله را زنده گذاشته‌اید؟
پس حنظله را گرفتند و لوله‌ای از آهن ساخته چاهی در آب ارس کنده و او را میان کشیدند بام
رود خانه درون چاهی کندند و حنظله را در آن انداختند و لوله را بر او انباشتند حنظله کشته شد.
خدای زمین را از زیر ایشان چون گوگرد افروخته کرد تا همه سوختند و به قولی مرغی را بر آنان مسلط
کرد کودکان را از داشت. با نمازهای آن بیچاره رنگ می‌خورد و آن را عنقا می‌گفتند اطفال آن قوم را
در ربودی.

حنیف — در قرآن به معنی دین پاک فطری به کار رفته، حنفاء در برابر مشرکان قرار داشته، چنانکه
ابراهیم گفته بود: من روی خود را به سوی آن کس که آسمانها و زمین را آفریده آورده‌ام در حالی که من
حنیف هستم و از گروه مشرکان نیستم. یعنی ابراهیم یهودی و نصرانی نبود بلکه حنیف مسلم بود و از
مشرکان به شمار نمی‌رفت.

رسول اکرم مأمور بود که در برابر یهود و نصاری به مردمان بگوید که پیرو ملت ابراهیم است که
حنیف بود و مشرک نبود.

بنو حنیفه قبیلهٔ مسیلمهٔ کذاب بودند و برخی گفته‌اند: بنی حنیفه طائفه‌ای از قبیلهٔ ربیعه اند.
مسعودی نوشته: حنیف لغتی است سریانی و چون عربها چنین گفته می‌شد که بت‌پرستان قدیم پیش
از آمدن آن تنبیهات راه یابد حنیف نامیده می‌شد.

و گفته: مردم فارسی در روم قدیم حنیف بودند. شهرستانی مؤلف ملل و نحل گفته: حنفاء در مقابل
صابئه بودند و ایشان از جمله افرادی که از روحانیت سود گیرند و به افراد بشر رسانند بیا گفته:
دین ابراهیم دارای ملت حنیف است که در مقابل صابئه و بت‌پرستان قیام کرد. و
گفته: همه پیامبران پس از ابراهیم آیین حنیف داشتند و آیین حنیف به واسطهٔ محمد رسول اکرم
کامل شد. یعقوبی گفته: فلسطینیان که یاد آورده شاه داوود نبودند که ایشان از حنفاء بودند.
ابن هشام در کتاب سیر گفته: ورقه بن نوفل و عثمان بن حویرث و عبیدالله بن جحش و زید بن
عمرو از حنفا بودند که بت‌پرستی را رها کردند و زید بن عمرو در کوه حراء تحنف می‌کرد.
دیگر گفته: رسول اکرم برای تحنیف به کوه حراء می‌رفت. اصل تحنف، تحنث است که به معنی دور انداختن
گناه بدل به فاء شده. چنانکه جدث به معنی قبر جدف نیز تلفظ می‌شود و تحنف و تحنث به معنی دوری
برای انجام اعمال خیر و پرهیزکاری است. و در اشعار جاهلیت از آثار گزاردن تحنیف در کوه سخن
رفته است.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



حنین — زیاده گفته: حنین وادی‌یست میان مکه و طائف اما نووی آن را وادی در ذی المجاز دانسته
مؤلف کتاب نهایة الارب حنین را به عنوان آنکه نام وادی‌یست مذکر است منصرف و بعضی غیر منصرف
به اعتبار آنکه نام بقعه‌ای باشد و مؤنث شمرده شود نیز صرف آن را جایز گفته.

ابن هشام در کتاب سیره گفته: غزوهٔ حنین چنین اتفاق افتاد: در سال هشتم هجرت پس از فتح
مکه مالک بن عوف نصری قبیلهٔ هوازن را به جنگ با پیامبر خواند. گروهی از قبائل هوازن از جمله
کعب و کلاب در این جنگ شرکت نکردند. مالک زنان و خواسته‌های قبیله را همراه آورده بود
تا افراد قبیله را بر جنگ و دفاع ناچار کند.

در لشکر مالک پیری بود کار آزموده به نام درید بن الصمه که او را با کجاوه می‌آوردند و در جنگها
مهم، مالک با او مشورت می‌کرد. چون لشکر به وادی اوطاس رسید مالک گزارش کار را به درید
گفت. او همراه بودن مال و عیال را نپسندید و چون شنید که قبائل کعب و کلاب شرکت نجسته‌اند جنگ را
در صلاح ایشان ندانست اما مالک سخن او را نشنیده دم جنگ زد و به یاران خود دستور داد
که در تنگهای اطراف وادی حنین کمین کنند و غلافهای شمشیرهای خود را شکسته با مدادان یکجا
از چند جا به اصحاب پیامبر تک آورند.

از سوی دیگر پیامبر با دوازده هزار سپاهی آمادهٔ جنگ شده به وسیلهٔ یا زرسان
از وضع دشمن آگاه شده برای تکمیل ساز و برگ لشکر صد عدد زره از صفوان بن امیه عاریه گرفت
و به این ترتیب اسلحهٔ لشکر کامل شد. لشکر سپاه پیامبر هنگامی به وادی حنین رسید که دشمن تنگ
و سنگرها را اشغال کرده بود و چون با مدادان ناگاه تک آوردن آغاز شد سپاه اسلام هزیمت یافته
و با پیامبر بیش از ده یا دوازده تن نماند. پیامبر به عباس بن عبدالمطلب گفت: تا مسلمانان را ندا دهد
و به بازگشت تشویق کند و پیامبر دعا کرد. خدای در دل دشمنان هراس افکند گریزان آغاز کار پیامبر
از مشرکین و منافقین خوشحال شدند اما این خوشحالی دوام نکرد.

**حوّا** — در کتب آسمانی راجع به آفرینش حوا مختصر آمده و علت توضیح از اکثر ... کتاب اعیاد و ساختگی
است که گردآورندگان ... تمام کتب آسمانی پرداخته‌اند تا مردمان به خواندن آنها رغبت کنند.
اما آنچه از تورات استفاده می‌شود چنین است:

پس آدم همه بهایم و پرندگان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد
و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت
در جایش پر کرد. و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد
و آدم گفت همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم از این سبب نساء نامیده شود
زیرا که از انسان گرفته شد. از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد
پیوست و یک تن خواهند بود. و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.

آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم. پس خداوند خدا به زن
گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: مار مرا اغوا نمود که خوردم. پس خداوند خدا به مار گفت:
چونکه این کار کردی از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون‌تر هستی بر شکمت راه خواهی رفت و تمام
ایام عمرت خاک خواهی خورد.

و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم او سر ترا خواهد کوبید و تو پاشنه
وی را خواهی کوبید. و به زن گفت: الم و حمل ترا بسیار افزون گردانم با الم فرزندان خواهی زایید
و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد. و به آدم گفت: چونکه سخن زوجه‌ات را
شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن مخور پس به سبب تو زمین ملعون شد و تمام
ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد.

حواریون – عیسی از کسانی که به او گرویدند دوازده تن را به شاگردی و هم‌نشینی خود برگزید که
شبانروز با وی پیوسته با او بودند و سخنهای او را شنیده کارها و کردار وی را با چشم دیده و برای آن
آماده شدند که تعالیم او را پس از او در جهان گسترده و پراکنده سازند. این دوازده تن را حواری
لقب داده اند و مسیحیان آنان را رسولان گفته اند. در عهد جدید نام ایشان از این قرار است: ۱
شمعون پطرس ۲ اندریاس برادر پطرس ۳ یعقوب بن زبدی (الف) یعقوب کبیر ۴ یوحنا برادر
یعقوب ۵ فیلیپوس ۶ برتولما ۷ توما ۸ متیا متی (که وی را لاوی نیز می‌گفتند) ۹ شمعون غیور
۱۰ لبّی که به تدّی ملقب بود و یهودا نیز خوانده می‌شد ۱۱ یعقوب صغیر ۱۲ یهودای اسخریوطی
که ترک خود و به جای وی متیاس انتخاب گردید. بعضی پولس را از جملهٔ حواریون شمرده‌اند. برخی
کلمهٔ حواری را لفظ حبشی شناخته‌اند.

کتاب اعمال رسولان و اسناد از اشاعهٔ مسیحیت به وسیلهٔ آنان یاد کرده. این کتاب ظاهراً در اواخر
سدهٔ اول میلادی نوشته شده. چهار تن از حواریون ماهی گیر بودند که سخنان او و ظهور
دام و زورق رها کرده و در پی او روان گشتند. عیسی نیز ایشان را دوست خود خطاب کرد.

چون عیسی باز پای صریح مثلی مطنطنه سخن کرد دشمن ایشان را خطاب ساخته و قباحت اعمال آنان
به روی ایشان می‌گفت، خشم و کینهٔ ایشان افزون می‌گرفت تا آنکه به قصد کشتن وی کمر بستند. یکی
از او تسلیم بهره برد آمد. شیاطین یهودای اسخریوطی را که یکی از این دوازده تن بود به رشوت
فریفتند و او خیانت کرد و عیسی را در ماهی خود به ایشان تسلیم کرد و آنان او را به زندان افکندند
(متی: ۲۶/۱۴)

س

حبقوق — ( ) داستان سرایان اسلامی در حق وی نوشته‌اند : بعد از اشعیا بر بنی اسرائیل پیامبر شد با دانیال معاصر بود و از تورات بشارت به آمدن خاتم پیامبران می داد و میگفت : ای قوم من دیدم صورت خرسواری که جامه‌ای از نور پوشیده بود و دیدم اشتر سواری که نور وی مانند نور آفتاب و ماه بود . مقصودش از خرسوار عیسی و از اشتر سوار محمد است .

و گفت : خدای حق را ظاهر کرد ابتدا از کوه فاران و پر شد آسمانها از نور و تسبیح وی و امت او سواره وی در دریا جنگ خواهد کرد چنانکه در صحرا جنگ کند و کتاب تازه خواهد آورد و بعد از خراب شدن بیت المقدس .

خالد — ( ) او خالد فرزند سنان و از قبیله بنی عبس بود و بر قومی از کفار پیامبر شد که آتشی در میان ایشان پیدا شد و آنچه در حوالی آن بود می سوزانید با ایشان شرط کرد که اگر آتش را از آنان برگرداند ایمان آورند پس آتش را به میان غاری برد و خود در میان آتش رفت خود در آمد و نسوخت . باز قوم وی تکذیب کردند .

خبر داد که در فلان روز خواهد مرد و گفت : مرا دفن کنید و بعد از چند روز گورم را نبش کنید و چون بر سر گور من آیند مرا از گور در آرند و هر چه پرسید مرده‌ام من جواب خواهم داد چنان کردند از هر چیز جواب داد باز ایمان نیاوردند و حال خود گذاشته گذشتند . خلاصه حالله آوردی ایمان آورد و ایشان را با خود همکار بود . حالله و حالا تن را به حادثه در نبش نموده‌اند آنچه نوشته شد از مصادر داستان اسلامی نوشتم .

موسی ۱ — از کتاب قصص الانبیاء آمده که: موسی روزی در مجلسی سخن می‌گفت

در دل او بگذشت که مرا دانش بسیار شد، از جبرئیل آشنا و تورات به من را حفظ داشت. بزرگی

گفت: یا موسی کسی هست از تو داناتر؟ جواب داد: نه. خدا می‌گفت: بنده‌ای ما را هست داناتر

که تا او را شوی که داناتر هست. موسی پرسید: آن کی کجا باشد؟ خدا می‌گفت: در جای

که دو دریا به هم آیند. موسی گفت: ای خدا قوم ... و سپید و ... تا او را

کنم و آنچه ندانم بیاموزم.

برخاست یوشع را برگرفت و یک ماهی شور در زنبیل نهادند تا اگر گرسنه شوند بخورند. خدا

آمد و گفت: ای موسی آن بنده ... ماهی زنده شود و در آب ... آنجا جوی

که دانی بیابی ... آمد ... هنگام چاشت

شد موسی گفت: یوشع را ... تا ... کم. او ... بود که چون ...

می‌کرد از ... چون ... آنجا ... ماهی بوی آب شنید زنده

شد از میان زنبیل بجست و ... در آب افکند ... موسی یوشع را بیاد آمد. یوشع

گفت: ... ماهی زنده شد از زنبیل بجست و در آب شد ... فراموش

کردم ... موسی گفت: ... تا آنجا رسید

... دید ... گشت و ... شد.

موسی ... آب ... دید ... آنجا ... از میان دو دریا

... چون از نماز فارغ شد، موسی ... دید

گفت: خدای مرا ... تا شاگردی تو کنم ... دانش ... داد.

خضر گفت: ای موسی با من نتوانی صبر کرد. موسی گفت: اگر خدای خواهد صبر کنم و با هیچ کار تو ...

نشوم ... خضر گفت: اگر ... کردی ... که چرا چنین کردی ...

من ترا معلوم کنم. موسی پیمان کرد و هر دو بیرون آمدند و بر لب دریا رفتند و کشتی دیدند بر
لب دریا ایستاده بود. در آن کشتی نشستند. چون به کنار رسیدند و خواستند بیرون آیند، خضر کشتی را
سوراخ کرد. موسی گفت: چرا چنین کردی؟ خضر گفت: ای موسی نه با تو شرط کردم که با من بحث
نکنی. موسی معذرت خواست و گفت: بر من مگیر که فراموش کردم.

چون پاره‌ای راه رفتند کودکی را دیدند ایستاده. خضر آن کودک را بگرفت و بینداخت. موسی
بی‌صبری کرد. گفت: ای خضر چرا کودک را بی‌گناه کشتی؟ خضر گفت: نه ترا گفتم که صبر نتوانی کرد.
دیگربار موسی عذر خواست و گفت: ای خضر بعد از این هرگاه ترا چیزی پرسم با من مباش. و ترا
پس هر دو رفتند و رسیدند به جایگاهی. خواستند تا بیاسایند جایی نیافتند و کسی ایشان را پناه نداد.
گرسنه از آن دیه بیرون آمدند. چون از آن دیه بیرون آمدند خضر گفت: ای موسی بیا چیزی بدهیم تا کار
کنیم. موسی پرسید چه کار کنیم؟ خضر گفت: این دیوار را راست کنیم. و آن دیوار دیوار کهنه بود و خم کرده بود.
موسی گفت: ای خضر چه کاری کردی اول مزدی باید گرفت که من گرسنه‌ام.

خضر گفت: ای موسی عهد مرا فراموش کردی دیگر میان من و تو جدایی باشد. خضر گفت: ای موسی هرچه
کردم چه دانا بود. کشتی را سوراخ کردم از آن جهت که فرمانروای آن کشتی ستمکار بود و هر کشتی را
که می‌دید خالی بود که هر کشتی را که درست بود می‌گرفت. کودک کافر بود و پدر و مادرش مؤمن بودند و ترس
ایشان را کافر کند و همه را به هلاکت رساند. من او را کشتم تا از کفر وی ایمن شوند. و این دیوار از آن دو یتیم بود
که پدر و مادر ایشان صالح بودند و نام پدر آن دو یتیم کاسح بود و به مردم وام دادی و خیانت نکردی. و این
دو صندوق از او صالح خواند و او را خدای خویش... در زیر آن دیوار گنجی بود ... که دانا چون نگویند خضر و موسی
... شود چو امروز های عالم سازد... کس با او ... دانشش... کسی که خدای را...
... بگوید تا ... که او خدای را ... دانا ... بود. ای موسی خدای دانش که
که دانش تو و دانایان چون دانش یک ... مرد ... خدای چون قطره ... از این دریا.

دانیال – (          ) گفته‌اند: لفظ عبری به معنی خدا حاکم من است. دنیال را بخت النصر با یهودیان به اسارت به بابل آورد. او پیامبری بود که در تعبیر رؤیا تأیید الهی همراه داشت. به زودی در دربار پادشاهان بابل به مقام ارجمند رسید و چون دولت بابل به دست کورش منقرض گردید، باز دانیال به عزت و احترام در دربار وی می‌زیست. چون حسد بدخواهان وی در نزد کورش سعایت کردند لیکن پرهیزگاری و امانت او ثابت شد و از گرفتاری رهایی یافت.

گروهی از یاران دانیال را بخت النصر در تنور آتش افکنده بود. دانیال که کلیمیان وی را بلطشصر می‌نامند دارای نبوآتی است که در کتاب وی نوشته لیکن برخی محققین که کتاب دانیال در سده دوم پیش از میلاد نوشته شده.

برخی نوشته‌اند: دانیال از فرزندان یهودا پیغمبر است که بخت النصر در کودکی وی را اسیر کرد در چاهی در انداخت با ماده شیری. دیر زمانی چند سال دانیال با شیر ماده شیر را دوا می‌کرد. بعد از چند سال بخت النصر خوابی دید دانیال را نزد خود آورد و به تعبیر خواب چنین گفت که تو روز دیگر کشته خواهی شد، آن چنان شد و دانیال رهایی یافت.

دانیال میان بنی اسرائیل حکم به حق می‌کرد تا زمانی یافت و حق و دل را به شب و روز داده‌اند زیرا حتی از دلیل و دست خوردن داوری حکم می‌کرد و خلافی نداشت و حق وی انجام پیرشی بوده گفته‌اند: دعائی چنین بود که چون زود درد دی را نعمی بگوی: اعوذ برب دانیال من شر کل اسد مفاجئ.
در کتاب تورات او را کتابی است شامل ۱۲ باب. در باب یازدهم گفته: در سال اول داریوش مادی من برپا ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم. والان ترا به راستی اعلام می‌نمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولتمندتر خواهد بود و چون به سبب توانگری خویش قوی گردد همه را به ضد مملکت یونان برخواهد انگیخت. گورش در شوش ایران است.

داوود - ۱۰۳۳۱ ق.م [illegible] قاموس کتاب مقدس داوود به معنی محبوب ضبط شده و
در تورات و داستانهای اسلامی داوود که خردترین پسر یسا و ایشا، بود به شبانی روزگار می‌گذراند
تا وقتی که بایستی شاه بشود. لیک دلاور و باشهامت بود و چون به [illegible] و [illegible] خود [illegible]
به برادران خویش به لشکر آمد و سپاه مخالف جالوت فلسطینی را کشتند، برای جنگ با او
پیش قدم شد و با فلاخن خود او را از پای در آورد.
چنانکه در تورات آمده شائول که در قرآن به نام طالوت نامیده شده و با داوود بد دل
شد، لیک داوود به یهودی برخاست تا پس از شائول به فرمان روای اسرائیل رسید.
کتاب زبور از داوود دانسته در حقیقت کتاب عهد عتیق آمده و یهودی داوود شاه و پیامبران [illegible]
یکی را در عداد پادشاهان دانند. در قاموس کتاب مقدس راجع به مزامیر یا زبور نوشته شده
که در حقیقت از آنها [illegible] موجود است و مسیحی که آنها را خوانده‌اند الهامی است.
با وفاداری بیان به نبوت داوود و الهامی بودن زبور اقرار صریح شده.
قرآن داوود را شاه پیامبران دانسته لیک به نبوت وی تصریح کرده. در آیه ۱۰۵ از سوره
انبیاء آیه‌ای از زبور نقل شده: و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون.
از مضمون صحیح: کتبنا فی الزبور. می‌توان آسمانی بودن کتاب زبور را استفاده کرده و در مقاله
زبور از این مقوله بیشتر بحث خواهد شد و نیز در قرآن گفته: و آتینا داود زبورا. شرح شده
که زبور وحی خداوند است.

داوود تقریباً در سال ۱۰۳۳ ق.م در بیت اللحم متولد شد و تقریباً در سال ۹۶۲ ق.م در سن ۷۱
سالگی درگذشت و در شهر داوود بر فراز کوه صهیون مدفون شده. مدت نبوت یا سلطنت او
چهل سال بوده و نزد یک [illegible] به نقل دائرة المعارف اسلام [illegible] که داوود در انبیاء
دیگر بنی اسرائیل ترجیح می‌دهد [illegible] را [illegible]. سلیمان نیز [illegible] او است.

دین — دین را می‌توان چنین تعریف کرد: دین شناختن خدای و پیروی از حق و رعایت احکام
او است. و از این روی شامل معتقدات، تکالیفی است که از طرف خدای برای بشر تعیین شده
و هدف آن راهنمایی مردم به سعادت حقیقی و ایجاد آسایش و عدالت اجتماعی است. برخی
در تعریف دین گفته‌اند: دین عبارت است از یک رشته احکام و فرامین و آداب، و سوی که
بر همه جهات سیاسی و قضایی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی شامل باشد.
باید دانست که اثر دین این است که انسان در مراحل مختلف زندگی احساس مسئولیت بالایی کند
دین اسلام — یعنی از این اشاره فهمید که پایه دینها بر دو اصل استوار است: مبدأ و معاد. در دین اسلام
این امر روشن‌تر و با دلالت کاملی بیان شده است. در بیشتر آیات قرآن در میان مسائل دینی و
امور فردی و اجتماعی آن تأکید شده است. قرآن، دین را منحصر به نمازگزاری و روزه گرفتن
نمی‌داند، بلکه می‌گوید: شخص مسلمان باید به خدای و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و
پیامبران ایمان کامل داشته باشد، و مال یعنی ثروت و دسترنج خود را با علاقه‌ای که بدان دارد
در راه مصالح عمومی صرف کند و به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و فقیران ببخشد و آن را
در راه آزادی بندگان خرج کند. نماز بخواند و زکات بپردازد و به عهد خود وفا کند. و در هنگام
سختی و رنج و در تنگی شکیبا باشد. در گفتار و کردار راست و پرهیزگار و باتقوی باشد.
دین از جهت سوق بشر به کمال معنوی ضرورت دارد. در زندگی فردی و اجتماعی افراد بشر نیز اثرات
مؤثر است. در حالی که... نظر بگیریم که یکی پایبند به دین باشد و دیگری خود را از قید
دین و آیین آزاد بداند. شخص دیندار اگر در زندگی دچار رنج و دشواری گردد، خود را تنها
و ناامید نمی‌کند زیرا او عقیده دارد که خدای به بندگان خود مهربان است و هر رنجی از سوی او
که برسد خیر و صلاح محض است. از این روی هر چه زندگی بر او ناگوار باشد صبر می‌کند و از آن امید رهایی
می‌آورد. چنانکه در قرآن آمده: ای بسا چیزی را ناپسند بدارید با آنکه برای شما نیکو و پسندیده است.

ذوالکفل - نوشته‌اند ذوالکفل لقب حزقیال است که از پیامبران یهود
بود. ممکن است کفل به معنی جانب‌داری و تأمین آسایش باشد و چون حزقیل گروهی از پیامبران
بنی اسرائیل را از مرگ نجات داد و آسایش آنان را فراهم ساخت به لقب ذوالکفل ملقب
شد.

در تورات در کتاب دوم پادشاهان باب دوم [illegible] آمده است که [illegible]
کرده وی صد تن از پیامبران بنی اسرائیل را در مغاره‌ای پنهان کرده و به ایشان نان و آب می‌داد
و آنان را از نابکاری ایزابل همسر آحاب که پیامبران بنی اسرائیل را می‌کشت رهایی داد.

شاید کفل به معنی گردن گرفتن باشد. در این معنی یکی از داستان‌های [illegible] است. دیگر
داستان معقول [illegible] است که بیشتر مفسرین آن را چنین یاد کرده‌اند: الیسع پیامبر
خواست جانشینی برای خود از میان قوم خود برگزیند. گفت کسی می‌تواند به این مقام برسد
که روز را روزه بدارد و شب را به عبادت خدای برخیزد و هرگز خشمناک نشود. الیسع
سه بار این شرطها را بر افراد قوم خود عرضه کرد و هر سه بار جوانی که در نظر قوم خوار
و زبون می‌نمود او اجابت کرد و شرائط را پذیرفت و در روز سوم الیسع او را جانشین خود ساخت.
وی شب را به عبادت و روز را به روزه‌داری و رسیدگی به کارهای مردم می‌گذراند
تنها زمانی کوتاه می‌خفت. دیو برای آنکه او را خشمناک کند روزی هنگام خواب به صورت
پیرمردی سفید مو پیش وی آمد و با او درباره ستم‌های [illegible] سخن گفت تا هنگام خواب ذوالکفل
گذشت. ذوالکفل در روز سوم به دربان خود گفت: کسی را در آن هنگام مپذیر. دیو این بار پیرمرد
از در دیگر [illegible] ذوالکفل [illegible] که ای ذوالکفل تو می‌خواهی دادخواهان را [illegible] نگاه می‌داری
هنگامی که برای دادرسی می‌نشینی [illegible] برای دادن حقوق [illegible] حاضر می‌شوند [illegible] خواب می‌روی
خود داوری نکنی. ذوالکفل بیدار شد و دریافت [illegible] دیو نتوانست او را خشمناک کند.

ذوالقرنین — ۱ باز نوشته‌اند: ذوالقرنین که در قرآن نامش آمده پادشاهی است

از پادشاهان [illegible] نیکوکار و خدای [illegible] اسکندر بن فیلقوس یونانی است. وی [illegible]

مشرق و مغرب زمین برفت [illegible] شمال و [illegible] چین برسید و [illegible]

بوذ [illegible] روم و ایران و عراق و شام و مصر و هند [illegible] بود و در ۳۳ سالگی در زمین بابل عراق

درگذشت و [illegible] پاده سال فرمان روایی داشت و لقب ذوالقرنین در [illegible] یکی از پادشاهان

بوده که پیش از [illegible] اسکندر یونانی بوده به چندین قول.

و او از سلسلهٔ [illegible] و [illegible] عرب بود و نام اصلی او صعب [illegible] صعب بن عبدالله از ملوک حمیر است

و جهت آنکه او را ذوالقرنین گفته‌اند در هنگام ولادت بر بالای پیشانی او دو رشته موی [illegible] داشت

که آنها را پیچیده مانند دو شاخ بر سر می نهاد و ملوک یمن که در قرآن مذکور شده اند چندین [illegible]

مشهور اند که اول [illegible] لقب کلمهٔ ذو آمده است مانند ذو [illegible] و ذو [illegible] را از این ملوک

ایشان را ملوک اذواء خوانند [illegible] چنانکه [illegible] در کتاب [illegible] العلوم تألیف [illegible] نشوان بن سعید

از نویسندگان سدهٔ ششم [illegible] از آن که در [illegible] در سال ۱۹۱۶ [illegible] گفته:

[illegible] لشکری و [illegible] های کشور [illegible] افریقا و [illegible] در کشور [illegible] ذکر کرده اند [illegible]

[illegible] درگذشت و [illegible]

چون [illegible] بلاد [illegible] دریای محیط [illegible]

که [illegible] آب [illegible]

و آفتاب [illegible] آب [illegible] آب سیاه رنگ [illegible]

می خوانند.

سپس راه مشرق [illegible] و از راه مصر و [illegible] و روم [illegible] سوی مشرق زمین رفت تا [illegible]

دیوار چین و [illegible] بنیاد [illegible]

را شالان، مردم چین از او خواستند که میان ایشان و مردم مغول یا به عبارت قرآن یاجوج و ماجوج دیواری بسازد.

ذوالقرنین پذیرفت و مشغول ساختن آن شد و سدی که مابین السدین است همان توجیه و تفسیرهای لاحق میان سدهای سابق بنا شده، ظاهراً اصل آن سد و هم آن دیوار چین قبلاً از ذوالقرنین بوده و بیشتر پادشاهان چین در چندین اساس آن شرکت داشته‌اند و آن ساختمان چنانکه تا کنون آثارش مانده بسیار قدیم العهد است.

در تاریخ امپراطور چین که ماشی شیئن شید هوانگتی که قبل از مسیح به دو قرن قبل پادشاه چین بود ذکر این سد نشده و تغییرات این پادشاه از او ذکر کرده است، چنانکه در قرآن پیش بینی کرده زمانی می‌آید که این سد ویران می‌گردد.

این اقوام یاجوج و ماجوج را هم بنا بگی و چه قسم دانست معلوم نیست و همچنین در دوره اول ذوالقرنین را بر شخص تاریخی معینی منطبق نکرده‌اند و شاید مقام آن بر آمده‌اند که هر اینجا شخصیت ذوالقرنین را باز یابند.

آنگاه قرآن گفت: چون کار سد به پایان رسید ذوالقرنین گفت: این توفیقی از رحمت و عنایت پروردگار بود و این سد باقی خواهد ماند تا آنگاه که وعده خدای حقیقت یابد و در آن هنگام سد شکسته و خرد خواهد شد. این است مفاد آیات قرآن در خصوص ذوالقرنین.

رمضان – نهم ماه از ماههای قمری است. در این ماه روزه بر مسلمانان واجب شد. لیلة القدر نام شبی ست که ابتدای نزول قرآن بود. برخی گفته‌اند: در شب قدر، قرآن به صورت کامل بر رسول اکرم فرود آمد. به طور قطع لیلة القدر معلوم نیست در کدام یک از ماههای دوازده‌گانه است. آنچه مسلم است بابلیان در هر سال به وجود شبی که در آن مقدرات جهان تعیین می‌شود اعتقاد داشتند.

در قرآن به قمری بودن ماهها و ماههای سال تصریح شده، چنانکه در آیه ۳۷ از سوره توبه آمده: نسیئ زیادتی در کفر است. هر سه سال یکبار به عنوان کبیسه یک ماه به ماههای سال می‌افزودند تا سال قمری و شمسی مطابق شوند، و اعمال اجتماعی و تجاری اقوام عرب تنظیم گردد. کاهنان بر حساب کبیسه‌ها را آگاه می‌داشتند. نخستین کسی که از کبیسه داران نامی باید می‌شد آمارگران کبیسه را [illegible] کتب کلاسیم تا [illegible] باید در قرآن با نسیئ [illegible] نشان داد.

شاید افزودن یک ماه در سه سال برای تعادل کامل سالهای قمری و شمسی کافی نبود و از سوی دیگر اختلاف در کبیسه سبب می‌شد که اقوام و قبائل مختلف عرب احترام ماههای حرام را نگاه ندارند و وضع اجتماعی آن جهت متزلزل باشد. از این رو آن را کفر دانست تا قبائل از جنگ و جدال بپرهیزند و به نظم کارهای اساسی و اجتماعی و صلح بپردازند.

در قرآن از چهار ماه حرام ذکر نام یاد شده در ماه رمضان از جهت آنکه ماه نزول قرآن بود دیگر از جهت وجوب روزه در آن با ذکر نام و حرام یاد در سوره بقره آمده است.

روزه در میان اقوام به عنوان امساک از خوردن و آشامیدن مرسوم بود ولی به عنوان عبادت تشریع شد. معنی و باطل به عنوان کفاره گناه مردگان مدت محدودی از خوردن و آشامیدن و یا برخی از خوراکی خودداری می‌کردند.

روم – بعضی مفسرین نوشته اند که: چون رومیان مغلوب لشکر ایران شدند، مشرکان، شاد شدند و گفتند همچنانکه اهل کتاب بودند مغلوب مجوسیان شدند دین اسلام هم مغلوب مشرکین و مسلمانان پیروز نشوند. از این رو برای دلجوئی مسلمانان سوره روم نازل شد.

داستان شکست روم از ایران و چیره شدن روم مجدداً بر ایران چنین گفته اند: خسرو پرویز پس سلطنت و سپهبد بهرام چوبینه برابر او شورید. خسرو پرویز از بهرام چوبینه شکست خورد و به نزد فرمانروای روم که از ۵۸۲ تا ۶۰۲ بر روم فرمانروائی داشت پناهنده شد و با یاری وی به پادشاهی ایران بازگشت. در سال ۶۰۲ فکاس که اهل کاپادوکیه و از یک خانواده میانه بود بر او شورید و با پشتیبانی لشکر دانوب بر موریس شوریده بود او را از پادشاهی خلع کرد و خود به شاهی رسید. به دستور فکاس موریس و پسرانش را کشتند. این خبر به پرویز رسید به خونخواهی موریس لشکر به روم کشید و این در سال ها پادشاهی به سرداری شهربراز و شاهین صورت گرفت. فکاس در این بین مغلوب شد و سرانجام در سال ۶۱۰ هراکلیوس که حاکم مستعمرات آفریقای روم بود بر فکاس دست یافت و او را کشت و خود فرمانروای روم شرقی شد.

چون روم شرقی گرفتار شورش آوار بود هراکلیوس ۱۲ سال با ایران نساخت لیکن از سال ۶۲۲ به نبرد با ایران مشغول شد و با شکست لشکر ایران در ۶۲۸ خود را به تیسفون رسانید. شیرویه جانشین خسرو پرویز با هراکلیوس صلح کرد. هراکلیوس در سال ۶۳۶ میلادی در جنگ یرموک به دست مسلمانان شکست خورد و گریخت.

زبور — در لغت تازی به معنی نوشته و کتاب است و جمع آن زُبُر. و نام یکی از کتابهای عهد عتیق یعنی تورات است، شامل صد و پنجاه مزمور است که به پنج کتاب تقسیم می‌گردد و هفتاد و سه مزمور آن را به داود نسبت می‌دهند و باقی به کسان دیگر یا شاعران مجهول منسوب است و ۷۲ و مزمور ۱۲۷ آن به نام مزمور سلیمان نامیده شده است.

مسیحیان برای نامیدن زبور به مزامیر داود هم یاد کرده‌اند؛ برخی گفته‌اند که چون این سرودها با نی خوانده می‌شد مزامیر گفته‌اند و برخی مزامیر را از کلمهٔ عبری مزمار که به معنی احترام است مشتق دانسته‌اند.

گردآوری مزامیر شاید بعد از بازگشت یهودیان از بابل باشد و مسلم نیست که مزامیر و سرودهای دینی یهود به تدریج مرتب شده و بخشهای از این مزامیر به سلیمان داود و سرود و مثله در نسخه‌هایی که را بیشتر به داود نسبت آنها را دادی باطل باشد.

برای نمونه مزمور ۳۲ منسوب به داود: خوشا به حال کسی که عصیان او آمرزیده شد، و گناه وی مستور گردید. خوشا به حال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد، و در روح او حیله‌ای نباشد. هنگامی که خاموش می‌بودم استخوانهایم پوسیده می‌شد، از نعره‌ای که تمامی روز می‌زدم. چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین می‌بود و طراوتم به خشکی تابستان مبدل گردید. سلاه. به گناه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم: عصیان خود را نزد خداوند اقرار می‌کنم، پس تو آلایش گناهم را عفو کردی. سلاه. از این رو هر مقدسی در وقت اجابت نزد تو دعا خواهد کرد. وقتی که آبهای بسیار به سیلان آید هرگز بدو نخواهد رسید. تو ملجای من هستی، مرا از تنگی حفظ خواهی کرد، مرا به سرودهای نجات احاطه خواهی کرد. سلاه. ترا حکمت خواهم آموخت و به راهی که باید رفت ارشاد خواهم کرد، و ترا به چشم خود که بر تست نصیحت خواهم نمود. مثل اسب و قاطر بی‌فهم مباشید، که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت می‌دهند.

زردشت : زردشت فرزند پوروشسب بود . نام پدرش پوروشسب و نیای
وی اسپیتمان از این جهت او را بنام سپیتمان نیز می‌خوانند . از مرگ وی در اوستا
ذکری نشده ولی شاهنامه گفته : وی بدست توری در آتشکده بلخ کشته شد .
نوشته‌اند : این پیامبر برای اولین بار خداشناسی بود . از آثار قدیم که ... اکنون فقط قسمت گاتها در
اوستا گفتار است که بیادگار رسیده . در گاتها سرودهای او را در انجمن نام و شاید خواندهای او با
یاد می‌کند که چگونه آیین بهی را در دربار گشتاسپ اظهار کرد در این گاتها که بصورت شعر داده
شده و بهترین اشعار یادگار سده‌های پیشین . زردشت بصورت [illegible] شده
که در جهان حقیقت قیام کرده .
او بر آن بود که اهورمزدا وی را برای هدایت او شاه بتربیت فرستاده و آخرین پیام او را برای
مردمان آورده و او در آخر زمان است و دوره گاه و عهد او به پایان می‌رسد و ملکوت آسمان نزدیک
و قیامت آغاز می‌شود . وی در سراسر گاتها امید می‌نوازد و آرزو می‌کند که به زودی شاهد
انتهای دوره زمان گردد . در آن روز است که اهورامزدا سراسر جهان حق را بر باطل چیره
و نیز جهان [illegible] پایان خواهد رسید .
دین زردشتی در ایران افزون از ده سده رواج کامل داشت تا اسکندر او خاموش شد . از ایران
کشورهای جهاد ... کرد . در اثنای این مدت تنها حمله اسکندر در ۳۳۰ ق م برای آنکه
زردشت ... گویند که ... اگر در کاخ پادشاهی اشکانی ( ... ) بود
و بوده یک صد و سی جرم گاو نوشته بودند آنرا گرفت ... آن زمان یک دوره ... برای
آن دین پیش آمد که معاصر با زمان اشکانیان است . اگرچه آنان نیز اکثر پیروان مزدا بودند لیکن گویا
در عهد ایشان آن دین رونقی نداشت و آیین مهر را مهرپرستی رسم بود . چون سلطنت ساسانیان در سال
۲۲۶ م ... دوباره ... آیین زردشتی رسمیت یافت .

زکریا - پدر یحیی، خادم معبد شده و سرپرستی آن خدا او را یاد
می‌کند. مادر مریم، او را به خدمت معبد تقدیم داد. برای کفالت مریم قرعه کشیدند و به نام زکریا
درآمد. در زمان آنان زکریا کفالت مریم را به عهده گرفت. هرگاه زکریا به نزد مریم در محراب
وارد می‌شد، نزد او روزی می‌یافت.

زکریا با تعجب از مریم می‌پرسید که این نعمت را از کجا آورده‌ای؟ مریم می‌گفت: همه از خداست.
او هر کس را که خواسته باشد روزی می‌دهد. زکریا که پیر شده بود و او را فرزندی نبود یک روز یا
می‌کرد و زنش الیزابت نیز در سنی نازای بود چه به فرزندی نداشت از بدانتش وارث بماند
خدای ناامید، خدای دعای او را برآورده کرد. هنگامی که در محراب بود او را ندا دادند: خدا
ترا به تولد پسری که نامش یحیی خواهد بود و پیامبری پارسا و معصوم خواهد بود.

زکریا گفت: خدایا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که من و همسرم پیر شده‌ایم؟ به وی ندا
دردادند که از توانایی خدای در شگفت مباش. پرسید نشان آن چیست؟ گفته شد: نشان آن
برای تو آن است که تا سه روز با اشاره با مردم سخن خواهی گفت.

کشته شدن زکریا در قرآن و در انجیل چیزی نیست ولی در آثار تلمود و تفاسیر داستان کشته شدن
زکریا مانند آنچه داستان‌سرایان اسلامی نقل کرده‌اند چنین است: چون بر اثر اغوای شیطان یا
سوگلی هیرودیس، یحیی به دست هیرودیس پادشاه یهود کشته شد، زکریا به خارج شهر فرار
کرد. درختی باز شد و در درون درخت پنهان شد لیک دنباله‌ی ردای او را نگاه داشت. از ابلیس و یا لبهٔ
ردا از درخت بیرون ماند. آنگاه دیو تعقیب‌کنندگان زکریا را به نزدیک آن درخت آورد،
و ایشان درخت را با اره دو نیم کردند. زکریا نیز دو نیم شد.

نوشته‌اند: خون زکریا و یحیی را بر زمین می‌جوشید تا سردار بخت‌النصر هفتاد هزار از یهود را سر برید
آنگاه خون از جوشش باز ایستاد.

زید – (متوفی ۸ هجری) او ابو اسامه زید بن حارثهٔ کلبی ، ده سال از رسول اکرم خردتر بود یعنی برابر حدود چهل و سه سال قبل از هجرت متولد شده ، مادرش سُعدی دختر ثعلبه دختر عبد عامر از قبیلهٔ بنی معن بود ظاهراً حدود ده در حین الجنود قبیلهٔ زید ساکن داشتند و با مادر و خانواده بنی معن رفته بودند . بنی معن مورد غارت قبایل عرب واقع شدند و زید برده‌وار از جملهٔ غنائمی بود که به دست غارتگران افتاد .

برخی گفته‌اند : برادرزادهٔ خدیجه همسر رسول اکرم بود او را در شام برای خدیجه خرید و چون خدیجه با پیامبر ازدواج کرد ، خدیجه او را به رسول اکرم بخشید . برخی دیگر گفته‌اند : که رسول اکرم پس از همسری با خدیجه و پیش از بعثت خود در بازار عکاظ ، زید را خرید .

رسول اکرم زید را بسیار دوست داشتی چون رسول اکرم آن زمان فرزند پسر نداشت وی را پسر خواندهٔ خود معرفی کرد . نوشته‌اند : پس از چندی حارثه از زنده بودن و بندگی فرزند خود آگاه شد و برای آزاد کردن وی به مکه آمد از رسول اکرم خواست تا زید را در مقابل فدیه آزاد کند رسول اکرم بی فدیه او را آزاد کرد او را مخیر کرد میان اینکه به پدر خویش ملحق شود یا نزد رسول اکرم بماند لیکن او ماندن نزد پیامبر را از رفتن به خانوادهٔ خویش ترجیح داد .

مردم زید را تا هنگام نزول آیهٔ ۵ از سورهٔ احزاب ، زید بن محمد می‌گفتند . پیامبر دختر عمهٔ خود زینب بنت جحش را که بعداً زینب نامیده شد ، نامش برّه بود و قبل از او کنیز خود ام ایمن را به نکاح او درآورده بود . زید پس از مدتی زینب را طلاق داد و پیامبر با زینب ازدواج کرد .

آیهٔ ۳۷ از سورهٔ احزاب ناظر به ازدواج پیامبر با زینب است . مضاد آیهٔ ۴۰ از سورهٔ احزاب چنین است : محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبود ، بلکه وی فرستادهٔ خدای و خاتم پیامبران است ، و خداوند بهر چیزی داناست .

(۱) زید در جنگ موته که در سال ۸ هجری واقع شد در آن سمت فرماندهی داشت کشته شد . اسامه فرزندش در سال ۱۱ هجری به فرماندهی لشکری که به جنگ روم رفت منصوب شد .

**سامری** — لفظ سامری در لغت عبری «شمری» است. در الفاظ عبری چون معرب شوند حرف «ش» به حرف «س» بدل می‌شود، چنانکه موشی به موسی و یشوع به یسوع. بنابراین سامری منسوب به شمرون است و شمرون نوه‌ی یساکر چهارمین فرزند یعقوب بود. بنابراین سامری که گوساله‌ی ساخت و بنی‌اسرائیل را به پرستیدن آن خواند مردی از نوادگان شمرون بود که به مناسبت به جد خود شمری یا سامری شناخته شد.

سامری در پاسخ موسی گفت: «بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبذتها» گفته‌اند: سامری هنگام نزول وحی جبرئیل را دید و مشتی از خاک زیر پای جبرئیل را برداشت و چون گوساله را ساخت آن خاک را بر گوساله زد و گوساله از کرامت آن خاک به آواز درآمد.

موسی به سامری گفت: «لا مساس» چگونه کیفری بود؟ برخی گفته‌اند که سامری از معاشرت و تماس با مردم دور افتاده شد و از شهر با خانواده‌اش رانده گردید. برخی گفته‌اند: «لامساس» یا قانون نسبت به کسان و اشیاء مقدس و نسبت به اشخاص یا اشیاء پلید جاری است.

مردم به چیزهای پاک از این روی که بنیادهای خدایی شود دست نمی‌زدند و همچنین از دست زدن به کسان و چیزهای پلید از بیم آنکه خود پلید شوند خودداری می‌کردند. و این دستور در هند و ایران نیز مرسوم بود و در دین اسلام نیز هست.

در اسلام مثلاً از تماس با مشرکان باید خودداری کرد و هرگاه مسلمان از روی [illegible]. مثلاً با جانور یا چیز پلید را دست زند با شستن می‌تواند اثر آن را دور کند. اما در کیش یهود هرگاه کسی به کیفر لامساس محکوم می‌شد برای رفع آن عقوبت می‌بایست کفاره‌ی سنگینی بپردازد. گاهی کفاره به بریدن یک عضو یا مدت درازی تبعید بود.

سامری در همه مدت زندگی خود می‌بایست با هر کس که ملاقات می‌کرد خواه ملاقات کننده اسرائیلی بود یا غیر اسرائیلی «لامساس» بگوید و مردم را از نزدیک شدن به خود دور کند.

سلسبیل — در تفاسیر نوشته‌اند: نام چشمه‌ای است در بهشت که بهشتیان از آن سیراب می‌گردند.
بعضی اهل لغت گفته‌اند: سلسبیل صفت است و آن به معنی نرم و لینی است که مشروبی در آن باشد
یا سلسبیل آب گوارا و آب تند و پیوسته است. شراب سلسل یا سلسال یا سلسبیل شرابی است
که گزندگی نداشته و از حلق به آسانی بگذرد.

جمع سلسبیل را سلاسب و سلاسیب و نوشته‌اند و جمع مؤنث آن را سلسبیلات نوشته‌اند
و نیز سلسبیل را به معنی [illegible] گرفته‌اند و قول دیگری به صیغهٔ مجهول نقل کرده‌اند که به موجب آن سلسبیل
نام فارسی چشمهٔ بهشتی است.

ظاهر قرآن بر علمیت لفظ سلسبیل دلالت دارد. زیرا تأویل لفظ تسمی به معنی توصیف بر خلاف
ظاهر است. جلال الدین سیوطی در کتاب متوکلی سلسبیل را از جملهٔ الفاظ فارسی دانسته و در اتقان
دانسته لیک نظر خود را به نظر جوالیقی مؤلف معرب استناد داده. جوالیقی در بارهٔ سلسبیل
گفته است: اسمی اعجمی است. شهاب نیز در کتاب شفاء الغلیل نظر جوالیقی را برگزیده است. احمد
محمد شاکر که کتاب المعرب را با تحقیقات خود اخیراً به طبع رسانیده با عقیدهٔ مؤلف معرب مخالف
است و سلسبیل را لفظ عربی دانسته.

دلیل بر فارسی بودن آن است که در سورهٔ انسان الفاظ عجمی بسیار است که الفاظ کافور و زنجبیل
و اباریق و زمهریر و سندس و استبرق از جملهٔ آنها است. در فارسی بودن زمهریر [illegible]
با زمستان و زنجبیل (زنگبیل) و استبرق معرب ستبرک. گویا تردیدی نباشد.

اهل لغت دیگر از جمله طبری گفته‌اند: باء در سلسبیل زائد است و بر سلسال افزوده‌اند تا خاص
شود. این توجیه درست نیست. اولاً باء از حروف زائده عربی نیست. ثانیاً این چنین زیادت در عربی
نظیر ندارد و ثالثاً می‌باید بر خلاف قاعده الف سلسال نیز به یاء منقلب شده باشد. بنابراین گرفتن لفظ
سلسبیل از سلسال با قواعد اشتقاق عربی مناسبتی ندارد.

سلیمان – ( ۱۰۰۲ – ) قبل از میلاد او چهارمین پسر داود از بث شبع است او را ناتان نبی به فرمان خدا
سلیمان یعنی پر از سلامت نامید زیرا زمان پادشاهی او دوران صلح بود نام دیگری که به او دادند یدیدیا یعنی محبوب
خدا است .

سلیمان در کتاب مقدس جزء پیامبران نیامده فقط پادشاه است . پیش از آنکه به پادشاهی برسد در
زمان پدر ، یکی از برادرانش به نام آبشالوم در برابر او برخاست و پس از او ادونیا از جانب خود سودای شهریاری کرد و کشته شد
سلیمان با همراهی ناتان و اصرار بث شبع در زمانی که داود در بستر مرگ بود به جانشینی او برگزیده شد . پس
از مرگ داود برادر دیگر سلیمان به نام ادونیا با سلیمان به رقابت برخاست او هم کشته شد . پس از
کشته شدن ادونیا و آرامش در کشور سلیمان فرمانروا بر هر دو بخش شد هم بر یهودا و هم بر اسرائیل که در آن زمان از یکدیگر جدا
بودند .

المقدس
سلیمان چهل سال از ۹۷۰ تا ۹۳۰ پادشاهی کرد . از سال چهارم پادشاهی خود تا سال یازدهم بنای بیت
در محلی که موسی جایگاه مذبح بنا کرد . در تورات گفته : سلیمان به واسطه ازدواج بسیاری از زنان
بیگانه مورد خشم خدا واقع شد و در دوره پادشاهی ظاهر شد که کشور اسرائیل در دست پریشانی از میان خواهد
رفت . برخی از افسانه‌ها راجع به سلیمان :

۱- سلیمان را افسانه‌ای است که سبب آن چهل با خصلت دو دیوان نام سلیمان پیش از آدم می‌زیسته‌اند
و فقط جهانی داشته‌اند . ۲- سلیمان را آینه‌ای بود که همه جهان را در آن می‌دید ۳- سلیمان انگشتری داشت
که فرشته به موجب فرمان جبروت واو شلیم به او داد ۴- سلیمان دختر پادشاه شام را به کنیزی به همسری گرفت
دختر پس از او خواست برای دلجویی صورت پدرش را بسازند تا خوشدل شود ۵- سلیمان هزار خانه
و ... داشت ۶- سلیمان را قالیچه بود که خود و لشکریانش سوار می‌شدند و باد
آن را به هر سو می‌برد ۷- تخت سلیمان از زر ناب ساخته شده بود در پیشگاه آن دو شیر و بر فراز آن دو کرکس
نصب کرده بودند ۸- سلیمان خوانی بزرگ داشت از زمرد سبز و ... که همه روزه لشکریان او

سواع - نام بت قبیلهٔ هذیل است که در کشور عربی می زیستند. مؤلف معجم القرآن سواع را بت هذیل بن مدرکة بن مضر گفته. عبد الرؤوف از اخبار و آثار عرب نقل کرده که بت سواع را عمرو بن لحی به حارث بن تمیم داده و قوم تمیم این بت را در رهاط که از سرزمین ینبع و از نواحی مدینه است، نگاه می داشتند و پرستش می کردند. گویا این بت قبیلهٔ لحیان بوده است و رسول اکرم عمرو بن عاص را مأمور شکستن آن کرد.

سینا - بسیاری از مفسرین گفته اند: که چون بنی اسرائیل از پذیرفتن احکام الاهی سرباز می زدند خدای کوه طور را بالای سر ایشان معلق ساخت و آنان به وحشت سقوط کوه و هلاک خود را مشرف بودند و نوشته اند که بنی اسرائیل یک طرف پیشانی را به خاک سجده نهادند و با چشم دیگر کوه را می نگریستند لیکن این کوه بلند ابرها را بر فراز خود جمع می کرد و موجب باران می شد و در نتیجه آن آسایش بنی اسرائیل تأمین می گردید و در پناه این کوه از دشمنان هم در امان بودند.

به هر حال طور سینا سلسله جبالی است به طول دو میل و به عرض ثلث میل که در میان شبه جزیرهٔ سینا واقع است و در مجاورت این کوه، وادی مقدس یا وادی طوی قرار دارد. کوه سینا کوهی است که خدای بر فراز آن بر موسی تجلی کرد و از شدت بی تابی مدهوش افتاد. در همین کوه بود که موسی دیدار خدای را آرزو کرد و جواب لن ترانی شنید.

در تعیین محل کوه سینا که در اصطلاح توراة حوریب می نامند میان دانایان اختلاف است. برخی پنداشته اند حوریب نام سلسلهٔ جبال و سینا نام قله ای از آن سلسله است. به قول برخی کوه موسی در میان سلسلهٔ طور سینا واقع و در کنار آن قلهٔ سینا یا حوریب که عرب آن را رأس الصفصافه می نامد قرار دارد و این قله از شمال مشرف به سهل الراحه است و بنی اسرائیل در سهل الراحه [illegible] بوده اند. برخی دیگر کوه سینا را بر قلهٔ جنوبی تطبیق می کنند در مجاورت این قله نیز جلگهٔ وسیعی که [illegible] لشکرگاه اسرائیلیان باشد وجود دارد.

**الشعراء** — در روزگار جاهلیت مخصوصاً شعر سرایی در تازیان بسیار مهم بود و گوینده آن در قبایل عرب مقامی مهم داشت. چنانکه در مقام تفاخر می گفتند: فلان لسان قوم خود است یعنی شاعر ایشان است لیکن در قرآن غالباً شعر و شاعری نکوهش شده، چنانکه گفته: وما علمناه الشعر وما ینبغی له. و الشعراء یتبعهم الغاوون. و انهم یقولون ما لا یفعلون. علت نکوهش آن از این جهت که شعر خوب سرودن عربی بسیار می خواهد و این مستلزم آن است که انسان دست از همه کارهای خود بردارد و هم شعر سرودن بود و بعضاً انسان برای شعر سرودن در این جهان نیامده بلکه برای کارهای مهمتر از آن خلق شده.

شعرای زمان جاهلیت بسیار اند لیکن از همه مشهورتر هفت تن اند از این قرار — یکم — امرؤ القیس ابو الحارث جندح بن حجر الکندی است متولد ۵۰۰ میلادی و متوفی در ۵۴۰ م دیوان وی در ۱۸۷۷ م چاپ شده

دوم — طرفة بن العبد سفیان بن سعد از شاعران بنام جاهلی متولد سال ۵۴۳ م و متوفی در ۵۶۹ میلادی زادگاهش بحرین بود

سوم — زهیر بن ابی سلمی المزنی از شعرای جاهلی است. گویا به سالهای ۵۳۰ و ۶۲۷ میلادی زیسته پسرانش هم از شعرا بوده. دیوانش در لیدن در ۱۸۷۰ میلادی چاپ شد.

چهارم — لبید بن ربیعه ابو عقیل لبید مرد و ربیعة العامری در زمان خلافت عمر سال ۴۱ هجری در کوفه درگذشت نوشته اند ۱۳۰ سال عمر کرد.

پنجم — عمرو بن کلثوم ابو الاسود یا ابو عباد تغلبی. وی از رؤسای قوم خود بود و او یکی از شعرای معلقات است

ششم — ابو المغلس عنترة بن شداد العبسی از شعرا و دلاوران عرب است. حدود ۵۲۵ م متولد شد و در ۶۱۵ م درگذشت. مادرش حبشی بود و برده‌ای از بزرگان بنی عبس بود

هفتم — حارث بن حلزة الیشکری البکری از شاعران بنام جاهلی است. دیوانی دارد که در ۱۹۲۲ میلادی چاپ شده. نوشته اند حدود ۱۳۵ سال عمر کرده.

شعری – اخترشناسان صور آسمانی را ۴۸ صورت دانسته اند. ۲۱ صورت در قطب شمالی است
و ۱۲ صورت بر منطقة البروج است و ۱۵ در سوی قطب جنوبی. صورت نهم از صور جنوبی
به شکل سگ است، چون سگ خود دیده میشود در صور جنوبی هست این شکل نهم را کلب اکبر نامیده اند
و ستاره های آن ۱۸ است، خارج صورتی ۱۱ ستاره است. دو ستاره به نام شعری شناخته
شده که یکی در صورت کلب اکبر و دیگری در صورت کلب اصغر. چون همان کلب اکبر ستاره درشت
بسیار روشن که شعرای یمانی و شعرای عبور نام داده و دومی را شعرای شامی و شعرای غمیصا خوانند
خوانند. شعرای یمانی قوم داشت زیرا حمیر و خزاعه دو نژاد جاهلیت این ستاره را می‌پرستیدند
و گفته اند: نخستین کسی که پرستش ستاره شعرای را در میان تازیان رواج داد ابوکبشه بود و گویا
در آیین پرستش شعری عقیده هایی بود که گروهی از اعراب با آن به مخالفت برخاستند و به همین سبب
دشمنی از معاندان که دین اسلام را مخالف با عقاید خود دیدند، افتخر پیامبر را ابوکبشه که یکی
از نیاکان مادری او بود منتسب می‌داشتند و بنابراین به این جهت ابن ابی کبشه می‌گفتند.

این شعری درخشنده ترین ستاره های آسمان است و شدت درخشش آن سبب شد که اقوام
مختلف به پرستش آن پرداختند. طلوع این ستاره در بامداد در زمان شدت گرماست. مردم
مصر طلوع ستاره شعری را نشان برکت و فراوانی نعمت می‌دانستند. مردم مصر از روی طلوع شعری
چگونگی اوضاع آینده جوی را استخراج می‌کردند. مخصوصا از روی طلوع شعری کم آبی و پرآبی رود نیل را
پیش بینی می‌کردند. مانند بابلیان. طلوع شعری و حسب موقع جغرافیایی بابلیان حکمای
می‌کردند و این حکمت از بابلیان به عرب و عبرانیان و یونانیان و رومیان سرایت کرد. بنا دین
مصریان به عنوان ... شعری را پرستش می‌کردند و پرستش بابلیان از بیم و ترس از شعری بود.
منجمان عبرانی شعری را به هزار و ... یا ... تلفظ می‌کنند و در ظاهر هر دو شعری ... نامیده
برخی گفته اند: شعری ستاره‌ها ... با ... است.

شعیب — ١ اخبار شعیب را بر اصحاب ایکه و قوم مدین فرستاد تا ایشان را به پرستش خدای یگانه بخواند. در قرآن تفاسیر آن آمده که: چون موسی به مدین درآمد و شد دید مردمانی گرد چاهی فراهم شده اند و چهارپایان خود را از آب آن سیراب می‌کنند و دو زن را دید که می‌خواهند آب از چاه بکشند لیکن برایشان کشیدن دلو دشوار است. موسی برای آنان از چاه آب کشید. چون آن دو زن نزد پدر خود که شعیب باشد رفتند و آب کشیدن موسی را برای او نقل کردند او موسی را طلبید. شعیب به موسی پیشنهاد کرد که یکی از دختران را که موسی خواسته باشد به او تزویج کند به شرط آنکه هشت یا ده سال اجیر او باشد. موسی شرط را پذیرفت و یکی از دختران شعیب را تزویج کرد. نوشته اند نام آن دختر صفورا بود.

گفته اند: هر سال شعیب پاره‌ای از گوسفندانی را که با نشانه‌های دیگری متولد شوند قبلاً به موسی اختصاص می‌داد و در آن سال همه یا بیشتر گوسفندان با همان نشانه‌ها زاییده شدند و به برکت خدا گوسفند موسی از این راه بسیار فراوان شد. بعد از انقضای مدت کارگری به سوی مصر بازگردید و در میان راه در وادی ایمن به پیامبری رسید.

چون این داستان با تورات مطابق است و شعیب به مطابق نص قرآن پیامبر قوم مدین بود و مفسرین نام شعیب را بر پدرزن موسی تطبیق کرده اند لیکن قرآن در این موضوع صراحت ندارد.

پدرزن موسی به کلام تورات، یترون نام داشته و امیر یا کاهن مدین بوده و گفته اند که نام او رعوئیل و لقب او یترون بوده و بر حسب مدراشها، یترون در دربار فرعون مشاور بوده و از سوی وی به فرمان دولت مدین گماشته شده بود و در هلاکت باج نوشته که جبرئیل عصائی پیش یترون به امانت نهاده بود و کسی هیچ قرار نمی‌گرفت تا آنگاه که موسی از وی عصا خواست آن را به او داد. برخی نوشته اند که: دختر یترون که زن موسی شد عصای مذکور را به موسی داد.

صابئین - برخی صابئین را از صعد و سبا حسب به معنی ستاره پرستی دانسته اند و اعتقاد دارند که صابئین نخست بت پرستی از یهودیان و سامی شده که به کیش مسیحی و گرایش گراییده بودند در حقیقت کیش ایشان برزخ میان یهودیان و نصرانیت بود.

چون بر افراد این است پیر از ولادت مسیح می باشند آنان را صابئین یا مشائین نامیده اند یحیی با موجود زمان خود مسیح به صابو و موقت حاضر [illegible] شد. گروهی گفته اند: این کیش نخست دین مردم سبا بوده و کلمهٔ صابئین از سبا مشتق است.

معتقدات ایشان برزخ میان اعتقادات موحدین و مشرکین است. از جهت توجه به ستارگان آنان را ارباب ملل و نحل به سه دسته تقسیم کرده اند: دستهٔ اول معتقد به وجوب وجود ستاره ها بوده اند و در نظر ایشان خورشید خدای بزرگ جهان است. دستهٔ دوم ستاره ها را آلهه یا خدایان خدای جهان می پنداشتند. دستهٔ سوم معتقد بودند که ستارگان مظاهر فرمان خدای و کارهای جهان هستند.

شهرستانی درباره ایشان گفته: آنان بر وجود دادار [illegible] اعتقاد داشته اند و می گفتند: به کامل ترین ارواح ستارگان [illegible] تاثیر ستارگان را در موجودات این جهان به وسیله همین ارواح می دانستند.

گروهی دیگر از ایشان نبوت را اجمالا و تفصیلا انکار می کردند و دستهٔ دیگر اجمالا به نبوت اعتقاد داشتند و برخی نیز نبوت را اجمالا و تفصیلا قبول داشتند.

ایشان فعلا در عراق در ناحیه ... و در ایران در اهواز خوزستان ساکن اند و بیشتر به زرگری مشغول اند. اکثر ایشان لباس گشاد و کفش سرخ با شال می پوشند و ... آنان ... از این حیث ... در شهرستانهایی زندگی می کنند که ... اکثر مردم ... دست کرده اند ...

صالح — (              ) خدای صالح را به پیامبری بر قوم ثمود فرستاد. ایشان بت می‌پرستیدند
او آنان را از بت پرستی منع کرد، به خدای یگانه دعوت کرد. قوم ثمود دلیل از او به پیامبریش خواستند
صالح گفت: چه می‌خواهید. ایشان گفتند: اشتر سرخی از میان سنگ بیرون آید چنانکه ما شیر
وی را بخوریم و او حامله باشد و بچه بیاورد. صالح گفت: پیمان کنید که آنرا کشته نخورید. گفتند: هرگاه
خلاف پیمان کنیم گویا خدای ما را فرو گیرد.

او دعا کرد تا کوه بجنبید و اشتر سرخ موی از آن برآمد و بچه بیاورد و همانجا چشمه‌ای
آشکار شد. اشتر و آنجا آب می‌آشامید و گیاه می‌خورد. ملک آن قوم شیر وی می‌خورد و مردمان
بیازردند. گفتند: صالح جادوی از جادوان است. آن اشتر روزی علف خوردی و روزی
آب. چون به سر چشمه آمد همه آب از آن بردن آمدی بیاشامیدی. ایشان آن روز آب نمی‌یافتند
آنان به صالح گفتند: ما را از آب گریزی نیست. و این اشتر همه آب‌ها را می‌آشامد. صالح به خدای
نالید. خطاب آمد یک روز آب اشتر را باشد و روزی دیگر ایشان را.

اشتر چهار صد سال در میان ایشان بزیست. صالح به مردمان گفتا از کشتن آن شتر بپرهیزید
از او پرسیدند کشنده وی که خواهد بود؟ گفت: غلامی کوچک چشم و سرخ موی از مادر
زاده شده. ایشان روزی معین کردند تا از زنان آبستن بچه یابند هر پسری که بدین نشان
باز خواستند تا او را بکشند و هر فرزندی در آن صفت که پدید آمدی به آرامی کشته.

پس از مهتران ایشان کودکی پدید شد بدان اوصاف که صالح گفته بود. با خود گفتند این کودک بدین
بهانه کشیم. این بر خلاف حقیقت دیگران را کشته او بزرگ شد و اشتر را بکشت. بعد از کشتن اشتر
ناگاه آوازی از آسمان برآمد و همه ایشان را نابود کرد و کسی از آنان زنده نماند مگر صالح و کسانی که به او
گرویده بودند. پس صالح با آن گروه مؤمن به شام و فلسطین رفته در انجام مقام کردند. در جوار آثار و سرایها
و کالبدی از ایشان به دست آمده. و نقوش کتیبه العلا تا حدی پرده از تاریخ قوم ثمود برداشته است.

یعنی

صفا – در لغت به معنی سنگ سخت صافی است که بر آن گیاه نروید. امتداد یکی از کوه ابو قبیس که اکنون پشته‌ای اندک ارتفاع است، آغازگاه سعی حاجیان می‌باشد به نام صفا نامیده شده است. مروه در لغت، سنگ سفید اندک نرم است که چون دو پاره از آن را برهم زنند از آن آتش برجهد و نیز به سنگ سختی که می‌توان آن را به جای کارد برای کشتن جانوران به کار برد گفته می‌شود.

این دو کوه از جملهٔ شعائر اسلامی است. کوه صفا و مروه هر کدام به نام همین سنگ خوانده شده است. میان صفا و مروه ۴۲۰ متر فاصله است که حاج می‌باید در این فاصله هفت بار سعی کند و منتهی الیه سعی کوه مروه است. پس از اتمام هفت شوط، حاج به وسیلهٔ تراشیدن سر یا تقصیر دیگر از احرام بیرون می‌آید. به همین جهت در نزدیکی مروه دکانهای سلمانی بوده شده و در نیمه قسمتی از فاصلهٔ میان مروه و صفا سقف است.

در نیمه راه در مسیله‌ای به طول ۷۰ متر نصب کرده‌اند که حاجیان در این فاصله باید هروله کنند. سعی میان صفا و مروه در روزگار جاهلیت نیز معمول بوده و بنا بر متون دینی، چون هاجر مادر اسماعیل به منظور یافتن آب هفت بار میان صفا و مروه دویده است، سعی میان این دو کوه از آن زمان جزو آداب حج شده است. در روزگار جاهلیت بر پشتهٔ صفا بتی از بتان آساف بن یعلی از قبیلهٔ جرهم گذاشته بود و بر پشتهٔ مروه نیز بت نائله از بتهای همین قبیله است.

عمرو بن لحی قوم خود را وادار کرده بود که میان این دو کوه هنگام حج بدوند و این دو بت را لمس کنند. بنا بر حدیثی دو تن در خانهٔ کعبه مرتکب زشتکاری شدند، خدای آنان را به سنگ مبدل ساخت. آنگاه مردم در تجسم سنگی را بر این کوه گذاشتند تا مایهٔ عبرت آیندگان شود لیکن گذشت زمان این خاطره را فراموش ساخت و مردم نادان آن تجسم‌ها را مورد عبادت و پرستش قرار دادند.

ضمان — در شریعت اسلامی ضامن شدن سه گونه است: یکی — متعهد مال شدن که بر ذمه شخص دیگر
دارد و آن را ضمان گویند ... یکی از آنها بیع چون ضمانت عدم عیب از او ضامن شوم و اقوی اشاره کند. دوم
— قبول کسی که او را ضامن می‌سازند و برخی از فقها گفته‌اند: رضای او کافی است اگر چه به لفظ نگوید
اما رضای کسی که از سوی او ضامن می‌شود دخل ندارد لیکن اگر بی رضای او ضامن شود مالی که می‌دهد
رجوع به او نمی‌تواند کرد اما اگر به رضای او ضامن شود رجوع می‌کند.
و اگر کسی که در اصل مال او ضامن شده و چیزی به ضامن بخشد یعنی ذمه او را بری سازد آنچه ضامن
نمی‌تواند از آن کسی که ضمانت او ضامن شده بستاند و چنین است هرگاه کالایی را به نرخ گران حساب
کند به عوض دین و اگر حاصل اکثر آنچه داده ضمان شده از مدیون می‌ستاند لیکن هرگاه تمام را یا بعضی
را بعداً ذمه او از آن با تمام آن ادا بوده به ... که مال او می‌شود تمام دین را از مدیون می‌تواند ستاند
و خود نیت قبول شرط است.
سوم — ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد پس ضمان کودک و دیوانه و سفیه و محجور علیه درست
و بیهوش و خفته درست نیست. چهارم — ضامن آزاد باشد چه ضمانت بنده بی فرمان خواجه درست
نیست و برخی گفته‌اند: درست است و بعد از آزادی می‌دهد و با فرمان خواجه ضمانت او درست است
و متعلق به ذمه بنده می‌گردد نه به مال خواجه و برخی گفته‌اند: متعلق به مال خواجه می‌گردد و اما اگر ان...
تابع کیفیت فرمان او است. پنجم — ضامن مالدار باشد یا کسی که ضمانت مال او ضامن می‌شود هنگام ضامن
شدن دانا به تنگدستی او باشد. اما استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر بعد از ضامن شدن
مال او تلف شود ضمان باطل نمی‌شود.
ششم — ضمان را معلق به شرطی نباید کرد پس اگر معلق به شرط سازد درست نیست اما اگر ضمان را به شرطی معلق
نسازد لیکن دادن مال را معلق به شرط سازد درست است. هفتم — مالی که ضامن متعهد آن می‌شود
می‌باید در ذمه آن کسی که از او ضامن می‌شود ثابت باشد پس اگر در ذمه او ثابت نباشد ضمان درست نیست.

طاغوت — نام یکی از بت‌های قریش یا نام کعب بن اشرف یهودی بوده و بر او اطلاق کرده‌اند. و در سوره مائده مقصود از طاغوت بت عجل یا گاو آپیس یا بت‌های دیگری است که یهود چندین بار به پرستش آنها دچار شدند. و گروه پرستش گاو از زمانی که در مصر می‌زیستند در دل ایشان مانده بود و هرگاه که فرصتی می‌یافتند از راه عادت گذشته به پرستش آن قیام می‌کردند، چنانکه هنگام دوری موسی، سامری برای آنان گوساله‌ای ساخت و ایشان را تشویق به پرستش آن کرد.

به طوری که پیش عنوان شد جبت و طاغوت هر دو اسم عام اند و بر همه بت‌ها و بر هر چیزی که انسان را از نیکی باز دارد و به گمراهی کشاند اطلاق می‌شود. برخی دیگر آن را از طاغیان و گمراهان گرفته‌اند.

برخی پنداشته‌اند که اصل لغت طاغوت عبری است. زیرا حرف (واو) و (تا) از زوائد است که به کلمات عبری افزوده شده، با افزودن این دو ادات نوعی نسبت می‌ساخته‌اند. چنانکه ملکوت از کلمه‌ای به معنی ملک به همین ترتیب ساخته شده. گاه (واو) و (تا) در عبری نشانه‌ی جمع است مانند: الهوت به معنی خدایان است. و دور نیست که لغت جبت با لفظ و از بت و گیت که به معنی مصر است پیوند داشته باشد.

در افسانه‌های یونانی آمده، اجیپتوس یا اگیپتوس شاهزاده‌ای بود که از نیلوس و لیبی زاییده شده و پنجاه پسر داشت که برادرش با پنجاه دختران داناوس برادر اجیپتوس ازدواج کردند و آن دختران خود داستان گسترده‌ای دارند. به هر حال دور نیست که نام جبت از نام خدای یا شاهزاده‌ی یونانی گرفته شده باشد.

گفته‌اند لفظ الجواد: جبت به معنی بت و کاهن و ساحر و هر ساحر است و بر هر معبودی جز خدای و هر چیزی که معنی هر دو به بت معنی شده و برخی گفته‌اند: جبت جبس از جهت مبالغه بنا و بدل شده است.

ظهار — در شریعت اسلامی هرگاه کسی به زن خود گوید: پشت تو همچو پشت مادر من است، زن وی بر او حرام می‌شود تا آنگه کفاره دهد، کفاره او بعد از دخول کرد نیست. تفصیل مطلب اگر کسی به همسر خود گفت: پشت تو همچو پشت مادر من است هرگاه به تو دخول کنم در این صورت اگر به آن زن دخول کند ظهار بهم می‌رسد و کفاره لازم می‌شود، یعنی وطی او بعد از وطی اول موقوف بر کفاره دادن است و این مطلب را شرایطی است:

یکم — لفظ صیغه مثل انت علی کظهر امی، یعنی تو بر من همچو پشت مادر منی. آیا در این حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر مساوی‌اند یا این حکم مخصوص مادر است. میان فقهای اسلام در این مسأله خلاف است اقوی آن است که همه در این حکم مساوی‌اند. و اگر کسی به زن خود بگوید: پشت تو چون پشت زن فلان است ظهار واقع نمی‌شود. دوم — ظهار کننده بالغ باشد پس هرگاه کودک باشد درست نیست. سوم — ظهار کننده عاقل باشد پس هرگاه دیوانه باشد درست نیست. چهارم — ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار باشد پس اگر از روی غضب یا بیهوشی یا کسی که او را اکراه بر آن داشته باشند واقع شود درست نیست.

پنجم — با زن دخول کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد ظهار کردن با او درست نیست، چنانکه فضیل بن یسار از امام جعفر بن محمد روایت کرده، و بعضی از فقهاء این را شرط ندانسته‌اند و اصح قول اول است و در دخول کردن باید در قبل باشد. ششم — ظهار را معلق بر صفتی نسازد و اگر ساخت مشکل است. هفتم — صیغه ظهار را در حضور دو عادل بگوید به یک بار بشنوند و طریق آن در طلاق ذکر شده هرگاه عادلان نشنوند مشکل است. هشتم — در حال ظهار زن از حیض و نفاس پاک باشد هرگاه شوهر حاضر باشد و آبستن نباشد و در آن پاکی که دخول به او کرده باشد چنانکه در طلاق هرگاه ظهار کند در حال حیض یا در آن پاکی که با او دخول کرده باشد درست نیست. نهم — ظهار را به لفظ ظهر باشد، اگر به غیر آن مثل گرم... مادر من است واقع نمی‌شود

عاد — (۲۰۰۰ – ۷۰۰ پ. م) قوم ... باستان‌نگاران تازی نوشته‌اند: که او عاد پور عوص پور ارم پور
سام بود. سام چهار پور داشت که نخستین پور جرهم و دومی پور عاد و سومی پور ثمود و چهارمی
پور طسم و جدیس بود. جایگاه قوم عاد احقاف بود و آن جمع حقف است به معنی تپه‌های
ریگ پست. مراد از احقاف ناحیه میان عمان و حضرموت است. برخی قوم عاد را به تبار آرام
منسوب داشته‌اند. و برخی از خاورشناسان جای قوم عاد را در شمال حجاز دانسته.

در قرآن گفته: پیامبری به نام هود بر قبیله عاد فرستاده شد و ایشان را به پرستش خدای
یکتا خواند. توده اندکی به او گرویدند. این قوم از نیرومندی جسمانی و زندگی دراز برخوردار
بودند و کاخ‌های استوار داشتند. به سبب سرکشی گرفتار خشم خدای شدند. در روزی سخت
باد صرصر بر ایشان وزیدن گرفت. همه نابود شدند جز هود و پیروانش کسی زنده نماند.
گروهی از دانشمندان عاد و ثمود را برادر و همبوم کرده، کتاب هو ... باید ... مذکور
پنداشته‌اند. برخی دیگر از ایشان گمان کرده‌اند: قوم عاد در حضرموت ساکن بوده‌اند.
داستان‌های حضرموت توده‌ای از این قوم را نابود کرده باقی ایشان را پراکنده کرد. این داستان را اطلاق
داده‌اند که: نام هود از حضرموت باشد.

داستان‌سرایان نوشته‌اند: قوم عاد سه سال به قحط و خشکسالی گرفتار شدند. گروهی از ایشان
گماشته شدند که برای درخواست باران به مکه روند. پس از چند روز در مکه پاره‌های ابر سرخ
و سفید و سیاه در آسمان دیدند. نمایندگان عاد نیز خشنود شدند تا هر کدام پاره‌ی ابر را که بخواهند
برگزینند. آنان به آرزوی باران افزون ابر سیاه را برگزیدند که از آن طوفانی زاد و قوم عاد را نابود کرد.
نوشته‌اند: که بناهای قوم عاد تخت فرمانروایی ایشان بر ... سالیان دراز در نزدیکی یمن مانده تا
سد مأرب را ساخت. سرانجام در ... پیش از میلاد یا پیش از آن ... قحطان بر ایشان چیره آمد
ایشان به نقاط دیگر عربستان مهاجرت کردند. برخی به استناد «عاد الاولی» که در قرآن به «عاد ثانی» اند.

عریف — صفت مشبهه است: کسی که به چیزی دانا باشد عریف گویند و آنکه یاران خود را بشناساند،
و آنکه کار گروهی انجام کرده باشد. عریف مرتبه‌اش فروتر از نقیب است. جمع آن عرفا است و ...
خوانی است. مقصود از عراف در حدیث نادیان ... است و آنکه از گذشته و آینده گزارش دهد و
پزشک را نیز گفته‌اند. در حج است: کسی که عرافت قومی به گردن گیرد در روز ... ایشان به نیکی حکم نکند در
دوزخ دستها چنبره کرده در دوزخ در جائی که در دستش ... باشد هرگاه در آن
به نیکی و فرمان خدای داوری کرده باشد رستگار و نیکنام گردد نه در دوزخ.

... از علوم عرب بوده که جاحظ بسیار مورد توجه بود. قیافه‌شناسی یکی از هنرهای برگزیده تازیان
بود. قائف کسی بود که به فراست و دیدن اندام کودک نسب فرزند را می‌شناخت که کدام نسب از پدر ...
نوشته‌اند: هنگامی که ابوجعفر محمد تقی فرزند امام علی بن موسی الرضا زاییده شده بود برادران و خویشان
علی بن موسی در شک بودند که محمد تقی فرزند او هست؟ چون گفته بودند: در میان پیشوایان گندم‌گون نبوده
است. ... با قائف بیاوردند و او داوری کند. علی بن موسی خود را به شکل کشاورزی درآورده
با ... مشغول کشاورزی بود. محمد تقی را نیز آوردند و در کنار ... نشانیدند. قائف گفت: بنگرد
پدر این کودک کیست؟ قائف مدتی در صورت و اندام اهل مجلس نگریست و ... دقت نظر کرد و گفت: در ...
خاطر با شما امام را اعلام می‌کنم ... پدر او در این گروه نیست. سپس چون قائف به علی بن موسی اشاره ...
نظر دقیق گفت: هرگاه این کودک را پدری باشد این مرد کشاورز است.

در قرآن کریم در سوره الاعراف ... مفسرین نوشته‌اند مقصود از اعراف صورتی است میان
بهشت و دوزخ ... معنی کوه ... معنی کرده‌اند.

عزیر — (      ) گروهی از یهود عزیر را پسر خدای می‌پنداشتند و مسلمین از این
گروه به روزگار رسول اکرم بوده‌اند. شاید در این روزگار این عقیده از میان یهود رفته باشد.
برخی گفته‌اند: یهود یادگار قدیم بوده‌اند مسیحیان روش تثلیث را از آنان فراگرفتند. بنابراین
گروهی که یهود بوده‌اند به اب و ابن معتقد شدند و این نسبت با عزیر که تورات منزل شده را
جمع کرد، آن را زنده ساختند.

عزیر همان عزرا یا اسدراس است که یهودیان ایران را با خود به فلسطین برد. چهار کتاب به عزرا
نسبت داده‌اند لیکن برخی کتاب سوم و چهارم او را ساختگی می‌پندارند و کتاب دوم را نیز ترجمه‌ها
نسبت داده‌اند و برخی تواریخ ایام را نیز از عزرا دانسته‌اند. چنانکه از قصص اسلامی استفاده
شده در روزگار بخت النصر تورات از میان رفت و ظاهراً آن تورات به دست بخت النصر
کشته شد و تنها قسمتی از تورات را یهودیان در خاطر نگهداشته.

عزیر از این کار پریشان شده به معبد رفت و تورات اندوهی خورد. روزی در بیابانی می‌گذشت
زنی را دید که بالای گوری نشسته و به گاه گفتنا حزن زندگی خود می‌گوید و می‌گرید. یکی از شوهر
اسباب زندگی مرا که فراهم می‌کند؟ عزیر از آن پرسید پیش از آنکه با این مرد همسر شوی چه کسی به تو
روزی می‌داد؟ زن که در حقیقت فرشته‌ای بود گفت: خدای من روزی می‌داد. عزیر گفت چرا
روزی ده عوض داده است. زن از سخن عزیر پرسید بخشی از تورات که مردمان را راهنمایی می‌کرد؟
عزیر گفت: خدای. زن گفت: خدای رهنما عوض داده است. آنگاه چیزی به عزیر داد خرسند و حیران
زن فال به او داد عزیر آن چیز و فال را خورد و یکباره تورات در حافظه‌اش پیدا شد.

در کتاب چهارم عزرا نوشته: عزرا جام آب آتشین را نوشید و تورات بر لوح دل وی نقش بست. گویا
عزرا به وسیله از انگشتان خود نقل نیست. بار دیگر تورات را نوشت. گویا در تورات اکنونی به تورات
هیچ خود الحاق کرده باشد.

عمران - ۱ عمران نام پدر مریم است. زن عمران می‌گفت: هرگاه کودکی را که در
شکم دارم وقف خدای کردم. چون نایید آن را دختر یافت گفت: خدایا این بچه دختر است که
نام او را مریم نهادم. من او و فرزندانش را از نابکاری دیو به تو می‌سپارم.
در قرآن صریح است که مریم دختر عمران است. در انجیل نام پدر مریم مذکور نیست و در تورات عمرام
نام پدر موسی است. برخلاف قرآن هیچ جای از پدر موسی نام برده نشده و لیکن پدر عمران چه
تورات سپرده. در تورات موسی خواهری به نام مریم داشت. از این روی برخی از مسیحیان گمان
کرده‌اند که قرآن مریم مادر عیسی و هارون خواهر موسی و هارون یکی پنداشته و خطاب یا اخت هارون
در آیه ۲۹ از سوره مریم را حمل بر خطای خود دانسته‌اند.
ظاهراً عمران معرب عمرام است و معرب [illegible] عمرام در لغت
عبری به معنی قوم خدا است. به موجب انجیل مریم نام پدر مریم یواقیم و نام مادر وی حنا بوده است
و چون یواقیم و زنش [illegible] برای جوجه‌های خود [illegible] از خدای خواست که
نیز مانند آن [illegible] کودکی [illegible] خدمت هیکل کند [illegible]
و آنچه در روزی خوردن مریم در هیکل که قرآن [illegible] در انجیل مریم چنین آمده است
که میوه زمستانی در فصل تابستان و میوه تابستانی در فصل زمستان برای مریم آورده می‌شد.

عیسی — (۱۹۷۰) [لفظ عیسی از اصل عبری گرفته شده به معنی نجات‌دهنده است، و لقب
مسیح بود لفظ عربیست مشتق از مسح باشد مسح کردن آمده. عیسی بن مریم ناصری، یعنی پیامبری که دین
نصاری به وی منسوبست در فلسطین در روزگار امپراطور اوگوستوس قیصر روم چون دیار در میان قوم یهود متولد شد.
زادگاه عیسی در بیت لحم در جنوب اورشلیم بود. یوسف نجار و مریم عذرا با مردی از آنجا آمده بودند؟
آنکه در عمل ثبت اسامی مردم محل که از طرف حکام رومی مقرر شده بود شرکت جویند

شرح زندگی وی را برخی از شاگردان وی در چهار انجیل معروف که مشتمل حسابیان است یعنی متی و مرقس و لوقا
و یوحنا مفصل نوشته‌اند. از این چهار تن: متی خود از جمله حواریون بود که آن انجیل را برای یهودیان
نوشت. مرقس دوست و همسفر پولس بود و ظاهراً انجیل خود را از خاطرات خویش از بطرس که
حواریون و اولین رسول ... بود. لوقا طبیب یونانی است که انجیل خود را بعد از آنکه ... برای یونانیها
روم و یونان نوشت و او نیز از همسفران پولس بود. این سه انجیل حدود ۶۰ - ۷۰ م نوشته شده. اما
یوحنا او نیز یکی از حواریون عیسی بود که در شهر افسس ... اصحاب کهف ... است کلمه انجیل مشتق از
کلمه اوانجلیوم یونانی است یعنی بشارت.

اعتقادنامه رسولان که کهن‌ترین ... مسیحیان را در بر دارد و مشتمل بر اصل عقیده کلیسای روم در مورد
مسیح می‌باشد، عبارت آن از هر بام و شام تکرار می‌کنند و آن چنین آغاز می‌شود: «ما ایمان داریم به خدای
واحد پدر قادر خالق ... چیزها و به خدای واحد عیسی مسیح پسر خدا متولد از پدر ... متولد از ذات
پدر است ...» الخ

انجیلهای مذکور نوشته‌اند: مسیح را کاهنان یهود نزد پیلاطس حاکم فلسطین بردند، وی از ... در
خود داوری کرد ... یهود در این باب پافشاری کردند، پیلاطس ... خود را از خون مسیح ... دانست
و او را به دست یهود سپرد. یهود یاران ... را بر صلیب ... کرده گفتند ...
... یهود ... آنگاه ... او را ... داد ... عیسی
... زنده شد ... به آسمان صعود کرد.

**غزوات** — آنگاه پس از هجرت جنگ‌های مسلمانان عمومی شده و پیامبر مأمور گردید که با کافران به
مقابله برخیزد. در خلال مدتی کمتر از ده سال ۲۸ غزوه به وقوع پیوست که رسول اکرم خود
در آنها حضور داشت و همچنان خوشبختانه اتفاق افتاد که گروهی از لشکریان بفرمان پیامبر مأمور
دفع شرک و بت پرستی از دیار عرب شدند.

غزوات رسول اکرم از این قرار است: ۱ غزوهٔ ابواء ۲ غزوهٔ بواط ۳ غزوهٔ ذوالعشیره ۴
غزوهٔ بدر الاولی ۵ غزوهٔ بدر کبری ۶ غزوهٔ بنی قینقاع ۷ غزوهٔ قرقرة الکدر ۸ غزوهٔ سویق
۹ غزوهٔ غطفان ۱۰ غزوهٔ بحران ۱۱ غزوهٔ احد ۱۲ غزوهٔ حمراء الاسد ۱۳ غزوهٔ بنی النضیر ۱۴
غزوهٔ مریسیع یا بنی المصطلق ۱۵ غزوهٔ خندق ۱۶ غزوهٔ بنی قریظه ۱۷ غزوهٔ دومة الجندل ۱۸ غزوهٔ
ذات الرقاع ۱۹ غزوهٔ بنی لحیان ۲۰ غزوهٔ ذی قرد ۲۱ غزوهٔ خیبر ۲۲ غزوهٔ ذات السلاسل ۲۳
فتح مکه ۲۴ غزوهٔ حنین ۲۵ غزوهٔ تبوک

غزوه‌های مسلمانان با دشمنان دارای خصوصیاتی است قابل توجه. اکنون به شرح برخی از آنها
اشاره می‌شود: عدهٔ دشمنان بیش از تعداد یاران پیامبر بود و رسول اکرم شخصاً فرماندهی کل
به حق در مقام جهاد و دفاع برآمده است. هر یک از جنگهای پیروزی مسلمانان با یاری خدا
و هر چند در برخی از جنگها بر حسب ظاهر مسلمانان شکست خوردند ولیکن فتح معنوی و پیشرفت
حق و حقیقت نصیب آنان شده است.

چون غزوات تنها برای پیشرفت حق صورت می‌گرفت هر گاه دشمنان دین حق را می‌پذیرفتند، مشمول عفو
و عنایت واقع می‌شدند و هرگز پیامبر اکرم در مقام انتقام و کینه‌جویی برنیامد. در هیچ یک از جنگها مسلمانان
پیش‌دستی و تجاوز نمی‌کردند مگر آنکه دشمنان آغاز به تجاوز کرده باشند. در بسیاری از جنگها پیامبر خود شرکت
داشت و ... دلیل دیگر بود که خود در کارها ... و شعلهٔ جنگ را برافروخته و دیگران ... را
... و در میدان جنگ ... جنگ احد مورد اصابت قرار گرفت
و در غزوهٔ خیبر او را مسموم ساختند.

فرعون — (حدود ۱۹۹۱ ق.م) علم جنسی و یا نام فرمانروایان قدیم مصر است. به هر سلسله بر مصر
فرمانروایی کرده‌اند که هر یک از افراد آن سلسله‌ها را فرعون، مجموع را فراعنه نامیده‌اند.

برخی گفته‌اند: فرعون مرکب از دو کلمه است یکی «فاه» که مانند حرف تعریف است و دیگر «رع» یا «راه»
که به معنی خورشید باشد. بنابراین تعریف، فرعون اول نام خورشید خدای بزرگترین معبود مصریها شمرده
بود. بعداً فرمانروایان که خود را مظهر آن گمان می‌کردند این نام را بر خود نهادند.

برخی دیگر گفته‌اند: فرعون از لفظ «ادو» که در لغت قبطی به معنی پادشاه است و پیشوند گرفته
لیکن این کلام را موافق اشتقاق دور دانسته‌اند.

بعضی فرعون را مرکب از دو کلمه دانسته‌اند که: «فارا» به معنی شیر و «آده» به معنی غالب است
و شعرهای پادشاهان را به علامت عدالت و جلال بر فرمانروایان اطلاق کرده‌اند و با تعریب به صورت
فرعون در آمده.

در زبان اردوئی به صورت «فارا اوه» تلفظ شده.

گروهی گفته‌اند: فرعون مرکب از دو لفظ است «فاره» و «دادن» لفظ اول به معنی حاکم یا کاهن است
چنانکه پدر زن یوسف که کاهن اون بود «فوطی فارع» نام داشت. لفظ دوم «اون» نام
شهری از شهرهای مصر بود. اهل این قول گفته‌اند: کاهن یا حاکم شهر اون هنگامی که بر همه
مصر فرمانروایی یافت به آن مناسبت او هر زمانی را فرعون نامیده‌اند و به عنوان فرعون
بر همه فرمانروایان قدیم اطلاق شده.

سه تن از فراعنه مشهورند: یکم — فرعون روزگار یوسف که در تواریخ اسلامی به نام «ریان بن ولید»
است. شاید وی همان «آپوفیس» یا «اپوفیس» که یکی از فراعنه سلسله پانزدهم و از خاندان هیکسوسها بوده.
دوم — فرعونی که در زمان موسی بر مصر فرمان می‌راند و نامش را «قابوس بن مصعب» عبرانیان او را ملقب
گفته‌اند. سوم از سلسله ۱۹ فراعنه مصر بوده مانند: «ولید بن مصعب» است.

**قارون** – لفظ قارون در تورات نیست لیکن شخصی بنام قورح در آن شناخته شده اند
و قورح در لغت عبرانی به معنی کچل است. دیگری در سفر خروج نام او مذکور است. قورح پسر
یصهار است. وی از خانواده لاویان بود که با هارون و موسی مخالفت داشت. چه به هارون مقام
کهانت منصوب شد قورح به او حسد برد و بنیاد تبر هارون شورید و در بنی اسرائیل فتنه
انگیخت. به نفرین موسی زمین او را و اموال بسیاری که داشت فرو خورد.
در تورات گفته: آتشی از آسمان آمد و همراهان قورح را بسوخت. برخی از مفسران یهود و قورح
از وزرای فرعون دانسته اند. در تلمود از خزانه‌های قورح سخن به میان آمده
و در این کتاب نوشته که کلید گنج‌های قورح بار سیصد استر بود. در جنوب مصر نزدیک
به قاهره دریاچه‌ای است بنام برکه قارون که از جمله داستان‌های مشهور است و این برکه را
منسوب به این بیچاره ارواح شناسانیده لیکن برخی احتمال داده اند که: قارون که نام خود را
بدین برکه نهاده قارون در تورات و قرآن نیست بلکه این قارون معروف شاه لیدی است که در
نزدیک یونان بود و به ثروت بی حساب مالک دو رخ وصل کرده بود که بر مردگان فرمان روایی داشت
و ثروتش نیز شهره جهانست.
شاید قارون معرب قورح باشد و داستان او در تورات، تلمود و کتب دیگر یهود به قسمی که
در قرآن آمده با تفصیلات بیشتر بازگو شده. داستان سرایان گفته اند: قارون را همسری
بود که بر ضد یاران موسی تحریک میکرد و قارون موسی را متهم به یکی از زنان بد نام کرد لیکن
آن زن به پاکی و درستی موسی اقرار کرده و گفته‌اند: موسی به واسطه همین بدنامی قارون را
نفرین کرد. در تلمود گفته: زن مرا دید قورح گفت: موسی را ببین که شاد شده و برادر خود را
که هارون باشد کاهن ساخته است.

قبائل عرب – قبائل عرب در جاهلیت و اسلام بسیار بوده‌اند و هستند لیک از همه مشهورتر که در زمان رسول اکرم بوده‌اند عبارت بوده‌اند از : قبائل اوس و خزرج ، این دو شاخه‌هایی از قبیله بزرگ ازد بوده‌اند . از نژادیان قحطانی – مردم جنوب عربستان که پس از ویرانی سد مأرب بر اثر سیل عرم ، در اوائل سده چهارم میلادی به شهر یثرب (مدینه) کوچ کردند . در آن زمان شهر یثرب جایگاه یهودیان عربستان بود ، که از زمانهای دور به آنجا آمده بودند و بر مردم آن نواحی برتری داشتند

اوس و خزرج در بدو ورود به یثرب ، زیر فشار یهودیان زندگی می‌کردند ، سرانجام آنان به تنگ آمدند و از دولت غسانی در شام ، بعضی دیگر از غسان و دولت حمیر یاری خواستند و به یاری ایشان قبائل پیرامون یثرب ، بر یهود چیره شدند و دو قبیله اوس و خزرج در این هنگام مالک بن عجلان بود ، که یهود را مغلوب کرد و در قبیله اوس و خزرج را با هم متحد ساخت .

خزرج در جنوب و مغرب مدینه ساکن بودند ، طائفه بنی الحارث که هم از طوائف خزرج بود در مرکز شهر بودند و ریاست خزرج را داشتند ، طوائف اوس نیز در جنوب و شرق شهر جای داشتند ، در آغاز اوس و خزرج با هم متفق بودند لیک دیری نپائید با هم ضدیت کردند تا زمان سالها بعد میان ایشان جنگ جیش بود . چون در مدینه نبردی درگرفت شدند غالباً یهود بنی قریظه و بنی نضیر همراه اوس و یهود بنی قینقاع هوادار خزرج بودند .

مهم‌ترین نبردهای اوس و خزرج نبرد سمیر بود ، این سمیر مردی بود از قبیله اوس که سبب وقوع اولین نبرد آنان شد ، دیگر جنگ کعب بن عمرو مازنی است که میان طائفه بنی جحجبا از اوس و بنی مازن بن نجار از خزرج پیش آمد که و دیگر نبرد حاطب میان بنی عمرو بن عوف از اوس و بنی حارث از خزرج واقع شد ، فجائی شد . این جنگ چنان سخت بود که در آن خونهای بسیار ریخته شد و سرانجام خزرج غالب شد و از اوس غرامت گرفت تا به صلح گرائیدند . پس از آن نبرد دیگری میان اوس و خزرج اتفاق

قرآن - نام کتاب دینی اسلام است، چون آیات قرآنی به یکدیگر مقرون می‌گردد از این رو به نام
قرآن نامیده شد. در قدیم قرآن را نبی یا نوری می‌گفتند. قرآن نامهای دیگری نیز دارد مانند: فرقان،
تنزیل، ذکر، حکمت، کتاب. برخی فرقان را هم با مبانی الاصل پنداشته‌اند به معنی تشخیص میان حق
و باطل به کار رفته.

قرآن شامل صد و چهارده سوره و شش هزار و دویست و سی و شش آیه و هفتاد و شش هزار
و چهارصد و چهل و دو کلمه و سیصد و بیست و شش هزار و ششصد و هفتاد و یک حرف می‌باشد
البته در کم و بیش شماره آیات و کلمات و حروف اختلافاتی هست و قولی که نقل شد قول
مؤلف معجم القرآن عبدالرؤوف مصری بود.

لفظ آیه گویا اصلاً عربیت را اصل عربی آن آیه به معنی نشان تشخیص و به معنی معجزه است و در
قرآن نیز آیه در این دو معنی به کار رفته و هم برخی در کلمات میان دو فاصله واقع شده.

بیست و نه سوره از سوره‌ها با حروف مقطعه آغاز شده‌اند و تأویل آن را مختص به خدا و راسخین
در علم پنداشته‌اند. معانی فواتح سوره در نگاه ما نامفهوم بود و دیگر به صورت اعرابی نیز
نا بود. برخی از مفسرین، برخی از این حروف در فواتح معنی داده معنی بود چنانکه گفته‌اند:
طه = معنای ای مرد و یس به معنای ای انسان ضبط شده. برخی نیز گفته‌اند که نام‌گذاری به حروف
در زبان‌های سامی رسم بود چنانکه نقد داغ و ماهی را در کلده و ارامی نامیده‌اند.

در برخی از نسخ زبور، حروف مقطعه دیده شده و سروده‌هایی از زبور به نام حروف مقطعه
موسوم بوده و هم اکنون برخی کلمات مانند: سلاه و هللویاه در زبور هست که لفظهایی بی
معنی می‌نماید. کتاب ارمیا به تعداد حروف عبری هر فصلش مشتمل بر هم آیه می‌باشد و هر آیه
یکی از حروف هجاء عبری آغاز شده. یهود و آوامیان به حساب جمل آشنایی داشتند و این خود دلیل
لزوم به حروف مقطعه است. بنابراین فواتح سوره در آن روزگار امر عجیبی نبوده.

قریش — نام یکی از قبیله‌های عرب است که به واسطهٔ گردش کردن مناصب شرف در حجاز از همه ممتاز شده
و نبی رسول اکرم از این قبیله است. پرده‌داری کعبه با فرزندان اسماعیل بوده و کلید کعبه را ایشان
داشتند. پس از چندی بنی جرهم صاحب آن پرده‌داری شدند که از نوادگان اسماعیل بودند
از این جهت بنی جرهم تبعید شدند پس چندی قبیلهٔ خزاعه بر ایشان چیره شدند و آنان را از میان
بردند. پس از مدتی قصی جد پنجم رسول اکرم بر خزاعه چیره شد و پرده‌داری و کلید کعبه به وی
واگذار شد.

قصی قبیلهٔ قریش را که در حدود حجاز پراکنده بودند جمع کرد و از این تاریخ هر صاحب شرف خصوصی
قریش شد. کعبه زیارتگاه همهٔ اقوام عرب بود و هر سال در موسم حج از نقاط دور به این نقطه
می‌آمدند. هر یک از منصب‌های اقتصادی و... و مقامات و مناصب شرف خصوصی کسانی بودند که
به وجهی با خانهٔ کعبه بستگی داشته باشند و صاحب جاه و عبادت بودند از پرده‌داری و رفادت و سقایت
و لواء.

پرده‌داری خانهٔ کعبه و رفادت و طعام دادن به حاجیان. سقایت فراهم آب گوارا برای حجاج است
در ایام حج و ترتیب لشکر و افراشتن لواء است. قصی خانه‌ای در مکه ساخت تا سران قریش در آن
فراهم می‌شدند و در کارهای مهم با هم مشورت می‌کردند و آن خانه را دارالندوه یا دارالمشوری
نامیده‌اند و ریاست این انجمن نیز از مناصب بزرگ بود.

قبیلهٔ قریش شامل ده طایفه بودند از این قرار: ۱ هاشم ۲ امیه ۳ عبدالدار ۴ اسد ۵ مخزوم ۶ تیم ۷
نوفل ۸ عدی ۹ جمح ۱۰ سهم. پس از قصی فرزندش عبدمناف رئیس شد. فرزندان عبدالدار بر قصی
شکایت کردند. قصی مناصب حجابت و رفادت و سقایت و لواء را به بنی عبدالدار داد. پس از مرگ قصی میان
فرزندان عبدمناف و فرزندان عبدالدار بر سر این مناصب جنگ شد و در نتیجه حجابت و دارالندوه و لواء
به فرزندان عبدالدار رسید و رفادت و سقایت به فرزندان عبدمناف رسید.

کعبه – کعبه در قرآن به نام بیت الحرام و بیت العتیق نامیده شده. آنرا ابراهیم و فرزندش اسماعیل ساخته اند برای عبادت خدای. کعبه پرستشگاه قبائل عرب در جاهلیت بود و برخی نیز آنرا یکی از بیوت ستاره پرستان پنداشته اند و آنرا بیت زحل گفته اند. شاید زمانی عبادتگاه عرب و مجوس هم بوده. کعبه قبله نماز مسلمانان است یعنی هر مسلمان هنگام نماز باید متوجه به شطر کعبه باشد.

بنای فعلی کعبه تقریباً در میانه مسجد الحرام واقع و در حدود ۱۵ متر از زمین ارتفاع دارد. ساختمان بر شکل چهار گوشی است که هر زاویه آن به جهتی از جهات چهارگانه متوجه است تا بنا در مقابل فشار باد و جریان هوا مقاومت کند و این طرح در ساختمانهای اهرام مصر نیز رعایت شده.

طول دیوارهای شمالی و جنوبی، شرقی و غربی به ترتیب ۹/۸۰ و ۹ و ۱۰/۲ و ۱۱/۸۸ و ۱۲/۲۵ متر میباشد و ارتفاع کعبه فعلاً ۱۵ متر است ولی پیش از حجاج ارتفاع کعبه ۱۷ متر بود.

حجاج دیوار شمالی را به اندازه ۶ ذراع و یک وجب پس برد و به واسطه این تغییر ساختمانی، حجر الاسود بیرون از کعبه در شمال شرقی قرار گرفت. حجر الاسود سنگ سیاهی است. شاید از سنگهای آسمانی باشد که از ستارهها گاهی جدا شده به زمین می افتد. چون این سنگ بر اثر اتفاقاتی که به وسیله قرمطیان پیش آمده شکافهائی برداشته، آنرا با پوششی از نقره پوشانیده اند.

در کعبه در مشرق واقع است و با صفحاتی از نقره مذهب پوشانده شده و چهارچوب در کعبه نیز از نقره می باشد و پایه دیوارهای کعبه به وسیله دیواره دیگری از سنگ مرمر استحکام پذیرفته و این دیواره را شاذروان می نامند.

همه دیوارهای کعبه از خارج با پارچه مخصوصی که به وسیله مصر بار رو پوشانده میشود و این پرده هر سال تجدید می شود و بر در کعبه پرده زربفتی آویخته است.

لات – نام بت ثقیف است که در طائف بود و قرنی چند قبایل دیگر عرب آن را می پرستیدند. لات
از خدایان مؤنث بابل است. او دختر بعل و خواهر منات و اشتاروت بود و عبادت آن نخست
از سوریه سرایت کرد و آن را در سوریه با برجیس ناهید یکی و نیز خداد خدای باران
پنداشتند. آنگاه پرستش این بت میان تازیان به نام لات معمول شد. ابو سفیان لات را
با خود در جنگ اُحد همراه آورده بود.

پیامبر پس از فتح مکه مغیره بن شعبه را که با سوی لات عتاب بن مالک حوثی داشت مأمور
ویران کردن خانه لات شد و آن خانه بر دست او ویران شد. زنان ثقیف بر لات گریستند
و شداد بن عارض آنان را از این کار باز داشت و به وسیله شعری ایشان را به ترک لات و پرستش
خدای یگانه خواند. چندی بعد در محل معبد لات مسجد طائف برپای گشت و در محل سنگ
مربعی که وثنی به نام لات بود در پرستش نیاکان عرب بود ستاده یی ساخته شد که مؤذن از آن
در اوقات اذان مردم را به پرستش خدای یگانه خواند.

برخی گمان کرده بودند پیامبر از لات و عزی و منات احترام کرده بود. این خبر دروغ است بلکه
برخی از خاورشناسان این خبر ساختگی را بر اثر تبلیغات سوء قرار داده گفته اند: که پیامبر
نخست با قریش سازش کرد و چون اسلام نیروی یافت با آنان از در مخالفت در آمد و بت
پرستی را که دیرگاه معمول است و پیامبر اکرم هرگز از آیین توحید منحرف نشد چه اگر اغوای
شده بود.

سوره اعراض واضح می شد و اعراض مشرکان در این باب مسلم اعتراضات دیگر در قرآن یاد کرد
جواب گفته می شد.

لقمان — (۱ اهل خبر گفته اند: دو لقمان بود یکی لقمان بن عاد که از معمرین عرب بود و دیگری لقمان حکیم مقصود قرآن از لقمان ظاهراً لقمان حکیم است. داستان سرایان لقمان حکیم را مردی از نژاد سیاه گفته اند که از مردم سودان مصر بود و به بردگی روزگار می گذرانید. خواجه اش به او و سخنهای پند آموز او علاقه داشت.

نوشته اند: خواجه روزی به او گفت: از ناپاکترین اعضای گوسفند برایش خوراکی بسازد. لقمان خورشی از دل و زبان گوسفند ساخت. روز دیگر گفت: لطیفترین خوراک برای او بسازد. لقمان باز دل و زبان گوسفند را ساخته پیش آورد. به خواجه گفت: هیچ چیز ناپاکتر از دل و زبان ناپاک نیست و هیچ چیز بهتر از دل و زبان پاک نیست.

وقتی خواجه اش در حال مستی با گروهی شرط بسته بود که همه آب دریا را بنوشد. چون به هوش آمد از عهده شرط بیچاره شد، از لقمان راه حلی خواست. لقمان به آن گروه گفت: خواجه من متقاضی است که آب دریا را بیاشامد به شرط آنکه شما رودهایی را که به دریا می ریزد بند بیاورید تا او به شرط خود وفا کند.

روزی لقمان با غلامان دیگر به باغ رفته تا انجیر بیاورند. آنان انجیرها را خوردند. آنگاه نزد خواجه خود لقمان را متهم کردند که انجیرها را خورده. لقمان به خواجه گفته بود: به ایشان آب گرم دهد. آنگاه آنان را به داخل بیاورد دیدند از دهان ایشان خورده دفع شد.

داستانهای به نام داستانهای لقمان در ۱۲۹۹ میلادی در مصر به زبان عربی منتشر شد.

برخی لقمان را با بلعام یکی گمان کرده اند علت آن شد که در سفر انساب هر دو نام پدر ایشان باعور ضبط شده.

لقمان بگفته تورات ملعون است و قرآن به نقل از اهل تفسیر ملعون بودن او در سوره اعراف اشاره می دارد او مثله کمثل الکلب است.

[illegible]

لوط - (در لغت عبرانی به معنی پوشش است و لوت با تاء قرشت در تازی به معنی پوشیده آمده و به معنی امرد نیز هست. گویا کرکسان را نیز به سبب تهی بودن از گناه و رحمت لوت گفته‌اند.) یکی از پیامبران: لوط پسر هاران و برادرزاده ابراهیم خلیل بود با ابراهیم از اور کلده بیرون آمد و با وی به کنعان و مصر سفر کرد. پس از بازگشت از مصر چون میان شبانان وی و شبانان ابراهیم جنگ واقع شد، لوط از ابراهیم جدا شد پس از اندکی به دست مهاجمین گرفتار شد لیکن ابراهیم او را از اسیری رهایی داد.

مردم شهر سدوم و چند روستای دیگر به گناهان آلوده شده بودند هر چند لوط ایشان را پند داد سود نکرد. زن لوط نابکاران را از آمدن مهمانان برای لوط آگاه ساخت. ایشان نزد لوط آمدند و از او خواستند تا فرشتگان را که به عنوان مهمان بر لوط فرود آمده بودند به آنان تسلیم کند تا آنان را بیازارند لیکن عذاب خدا بر ایشان فرود آمد و خانواده لوط از شهر بیرون رفتند. فقط زن لوط به پشت سر نگریست و به ستونی از نمک مبدل شد. لوط با دختران خود به کوه موآب پناهنده گردید. در باره واقع آمیزش لوط با دختران خود داستانی دارد اما در تورات، لوط سمت پیامبری ندارد لیکن قرآن وی را از شمار پیامبران گفته.

طبری و مفسران دیگر قوم لوط را شناخته کرده و گفته علت آنکه زن لوط به ستون نمک مبدل شد آن بود که وی به عنوان گرفتن نمک به سراهای نابکاران می‌رفت و آنان را از مهمانان و ورود لوط آگاه می‌کرد. و حتی می‌نوشتند اگر زن لوط با افروختن چراغهای متعدد نابکاران را با خبر می‌ساخت.

ویرانی شهر لوط و ویرانی شهرهای دیگر از بلاد دیگر که ناگهان اتفاق افتاده و از این رو ویرانی در قرآن زیر عنوان صیحه و صاعقه و زلزله یاد شده، نتیجه اشتعال گازهای سمی بوده که در این سرزمینها وجود داشت.

مدین — شهر شعیب یا مدین در شرق خلیج عقبه قرار داشته است. وجود آن از دودمان اسماعیل بودند و با مصر و لبنان و فلسطین سوداگری داشتند. امروزه شهر مدین بنام معان نامیده شده. برخی مدین را بر مردمی که میان خلیج عقبه تا کوه سینا میزیستند روا کرده‌اند و برخی مسکن آنان را از خلیج عقبه تا کنار فرات راه یافته.

در تورات، مدیان به عنوان نام قبائلی ذکر شده است و در زبان عبری این کلمه به معنی دعوی آمده. مطری مدیان را فرزند ابراهیم خلیل شمرده و مادرش را قطوره (قطورا) شناسانیده. بگفته تورات: مدیان در برابر عوت بر ضد یهود مقاومت کردند و در فروش یوسف با اسماعیلیان دست داشتند.

در سوره شعرا و سوره حجر، قوم شعیب بنام اصحاب ایکه نامیده شده‌اند. ممکن است مراد از ایکه ایله باشد که نزدیک مدین واقع است و بنا بر قول مسعودی قوم شعیب پس از هلاک از مدین به ایله رفتند. ایکه به معنی درخت است و سرزمین مدین برای درخت در خلال آمادگی داشته و اکنون نیز چنانست و به همین جهت برای قوم ایکه گفتن درست است.

مطهری نوشته: که در سال هفتصد و شصت و اندی پیش از هجرت در شهر اهیج که یکی از شهرهای مدین بوده کتابی بدست آمد و در آن کتاب شرح آمدن موسی به مدین و قصه پادشاهانی که بر مدین پس از شعیب فرمانروائی کرده‌اند آمده.

در روایت است که چون نمایندگان جذام به نزد رسول اکرم رسیدند، پیامبر به ایشان گفت: آفرین بر قوم جذام که پدر و دختر موسی کلیم‌اند و صبح نشو خود را از میان آنان بر خواهم گزید. بنابراین روایت باید مردم مدین از دودمان جذام و از خاندان لخم باشند.

مدینه — نام اصلی آن یثرب است و بنای آن را به یثرب بن مهلائیل که از عمالقه بوده است نسبت
داده اند. پس از هجرت رسول اکرم آن را مدینة الرسول گفتند، و هم اکنون ؛ که حرم مدینه آرامگاه حضرت
واصل آن مدینه می باشد.
مدینه در ۱۸۰ کیلومتری که سوی شمال سرازیر می شود واقع است. جنوب و شمال آن را دشت‌ها
که احد و کوه سجر و با فاصله ۹ کیلومتری از شهر فرا گرفته و آن را از فلات مرتفع عربستان جدا
کرده. در سوی شرق و جنوب باختر سرزمین زمینهای پوشیده از سنگهای سیاه وجود دارد
که حره نامیده می شد.
زمین های حره بایر است لیکن در شرق، میان مدینه و حره زمینهای حاصلخیز است که بر
تپه های سیاه سیری می شود و در سوی جنوب، جلگه فراخی است که آب آن بر خلاف نقاط
دیگر عربستان فراوان است. آب این ناحیه در نتیجه باران‌های سخت فراوان می شود و در حقیقت
زیر زمین آن همیشه آب فراوان هست که به صورت چشمه و قنات از زمین بیرون می آید.
پس از باران‌های سخت در اطراف آب جمع می شود و تشکیل دریاچه می دهد و گاه ممکن است
طغیان های شدید و سیلاب های سخت ایجاد کند و به بخش جنوبی شهر لطمه وارد آورد. چنانکه
در زمان خلیفه عثمان بن عفان، سیلاب شدیدی برخاست و او برای پیش گیری سیل سدی بست
و در ۶۶۰ و ۷۳۹ میلادی نیز شهر دچار سیل زدگی سخت شد.
بنا بر نقل بلاذری در یکی از سیل زدگیها تپه هایی که در نتیجه آتش فشان گرد شهر به وجود
آمده بود از میان رفت.

مریم - ۱ ؛ مادر عیسی مسیح است، نامش مکرر در قرآن آمده. در اخبار اسلامی نوشته‌اند: مریم یکی از چهار زن مقدس بهشتی و در حدیث دیگری مریم اول زنی است که وارد بهشت می‌شود. داستان تولد عیسی را چنین نگاشته‌اند:

روح القدس در صورت جوانی با موی مجعد و چهره‌ای درخشان بر مریم آشکار شد و او را به تولد پسری نوید داد. مریم از این سخن در حیرت بود لیکن جواب فرشته او را آرامش داد، آنگاه روح در آستین مریم دمید و مریم آبستن شد.

این پیش آمد برای مریم در پانزده یا سیزده سالگی پیش آمد در زمانی که حسب المعمول برای پر کردن دلو خود به چاه سیلوان رفته بود و در آن هنگام ده یا سیزده سال داشت. بنا بر روایتی مریم سرگرم آب‌کشی بود و در آن زمان روح القدس را دید.

مسیحیان نیز بنا بر روایاتی دمیدن روح را هنگامی می‌دانند که مریم برای آوردن آب بیرون رفته بود. در تفسیر طبری حدیث دیگریست که به موجب آن روح عیسی در دهان مریم حلول کرد. مریم به موجب قرآن مورد توجه مسیحیان یکی از اقانیم سه‌گانه است و این موضوع در سوره مائده آیه ۷۳: لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة، مردود و در سوره مائده آیه ۱۱۶: و اذ قال الله یا عیسی بن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله، بیان شده است و در آیه ۷۵ از سوره مائده: ما المسیح بن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقة، بر رد معتقدات مسیحیان تصریح شده.

مفسرین گفته‌اند: تثلیث، عقیده به خدایی عیسی و مریم است. بیضاوی معتقد است که آیه ۱۷۱ از سوره نساء اشاره به عقیده مسیحیان دارد که آنان خدای واحد را دارای سه مظهر دانسته‌اند: پدر، پسر و روح القدس را مظاهر خدای یگانه می‌شناسند. مسیحیان گفته‌اند که اعتقاد به الوهیت مریم از جمله معتقدات مسیحیان نیست.

مسجد اقصی: مقصود از آن بیت المقدس است که به اعتبار دوری آن از مکه اقصی خوانده
شده و به اعتبار آنکه بعداً از مساجد بزرگ مسلمانان خواهد بود به عنوان مسجد موصوف گردیده
و این خود از معجزات و اخبار غیبیهٔ قرآن بود.

برخی پنداشته‌اند که آیه اسراء اشاره به هجرت پیامبر از مکه به مدینه باشد و بنابراین تعبیر، مراد
از مسجد اقصی شهر یثرب می‌باشد که محل اقامه فرائض و سنن اسلامی شد. ایشان گفته‌اند:
چون در آیهٔ سوم این سوره قصه دو دوره موسی به بیت المقدس مطرح است مفسرین به قرینه آن
مسجد اقصی را بر بیت المقدس منطبق پنداشته‌اند.

محل کنونی مسجد اقصی بنا بر گفته ابن خلدون قرنها پیش از سلیمان، صابئه تمثال زهره را در جای
مسجد اقصی نصب کرده بودند. برخی گویند داود یا سلیمان هیکلی ساخت که همه معادن و درخت‌های
صنعتی در زمان در ساختمان آن بکار رفته.

در سال ۱۷ هجری چون مسلمانان بیت المقدس را فتح کردند عمر بن الخطاب از بطریق کاهن ابلیا(؟) خواست
که محل ساختمان مسجد را تعیین کند. او محل هیکل سلیمان را برای ساختمان مسجد مناسب یافت.
عمر مسجد را در همان جای ساخت. عبدالملک مروان سپس مأمون عباسی به آذین و تعمیر آن پرداختند
در سال ۱۰۹۹ میلادی صلیبیون شهر بیت المقدس را ویران کردند و هفتاد هزار مسلمان را
که به مسجد پناه برده بودند همه را کشته و به اندازه‌ای این واقعه خونین بخشنده(؟) که اسبها در خون
شنا می‌کردند. در نتیجه مسجد بکلی ویران شد. در سال ۱۱۸۷ السلطان صلاح الدین ایوبی مسجد را
از نو بنا کرد. محمد قلاوون، سلطان سلیم عثمانی و نیز سلطان سلیمان و عبدالعزیز و عبدالحمید نیز
به تعمیر و آرایش این مسجد پرداختند. بعد از جنگ بین الملل در سال ۱۳۴۶ هجری حسین بن علی ترتیب که
... به لرزهٔ شانی(؟) به تعمیرات این مسجد اختصاص داد این مبلغ بالغ بر دو هزار ... بیش از مبلغی
بود که مأمون در این راه صرف کرده بود.

مسجدالحرام – چنانکه کهن‌تر از مسجد اورشلیم می‌باشد. کعبه و زمزم و مقام ابراهیم جزئی از این مسجد هستند. در سال هشتم هجرت پیامبر اکرم در مکه مکانی ساخت که در دور آن محل برای اجتماع مسلمانان کوچک شده در زمان عمر و عثمان سراهای پیرامون مسجد را جزو مسجد کردند و دور آن را حصار کشیدند. در زمان عبدالله زبیر و خلفای اموی و عباسی توسعه و تزیین مسجد ادامه یافت.

ابن زبیر برای مسجد سقف ساخت. مهدی خلیفه عباسی دور مسجد طاقهای سقف با ستونهای چوبی بنا کرد و عده مناره‌ها را به هفت رسانید و دور کعبه چراغ آویزهایی ساخته شد. سپس برای هر یک از ائمه مذاهب بنای جداگانه‌ای با سقف‌های چوبی بنا کردند که هر یک از ائمه مذاهب در ساختمان خصوصی نماز بگزارد. به این ترتیب از نماز جماعت حنفی و شافعی پیشگیری شد.

کف چراغ باشی و راه و در دور مطاف با سنگ مرمر مفروش گردید. مسجد شکل فعلی خود را در زمان سلطان سلیم دوم از سال ۱۵۷۲ تا ۱۵۷۷ م بدست آورده است. معمار ترکیه ساختمانی، روی بام چوبی را برداشت و به جای آن چند گنبد کوچک تو در تو شکل ساخت و گنبدها را سفید کرد.

هنگام ورود به مسجد چند پله پایین رفت زیرا مسجد را ابتدا آن قدر که ممکن بود گود ساختند اکنون پیرامون مسجد بر اثر رسوب مواد خاکی بالا آمده است. اندازه و طول عرض داخلی حرم به موجب رحله ابن بطوطه از این قرار بوده است: ضلع شمال غربی ۴۶۶ ذراع و ضلع جنوب شرقی ۴۶۶ ذراع و ضلع شمال شرقی ۱۰۴ ذراع و ضلع جنوب غربی ۱۰۹ ذراع.

چاه زمزم در میان ساختمان‌هایی است که مقابل دیوار شمالی کعبه قرار دارد و محیط آن ۲۴ وجب و عمق آن یازده قامت است و چهار وجب آب در آن از کف چاه بالا آورده‌اند.

مجوس — در قرآن کلمهٔ مجوس آمده است (۲۲/۱۷) معنای مجوس را در عوض مجوس دو شماری
آورده و از صف مشرکین بیرون کرده. هرچند بیشتر مفسرین کلمهٔ مجوس را به معنی زردشتی [illegible]
تفسیر کرده‌اند لیکن آن کلمهٔ معرب مگوش فارسی کهن و مگاد اوستایی و مگوسیا پهلوی است که
در فارسی امروزه به صورت مغ درآمده. در اشعار عرب جاهلی نیز کلمهٔ مجوس دیده شده.
در آثار شرقی آگاهی درستی از این گروه و رسوم و آداب دینی و معتقدات آنان به دست نمی‌آید
ناگزیر باید دید یونانیان در این باب چه گفته‌اند.
هرودوت یونانی در صفحهٔ ۱۰۱ از نوشته‌های خود گوید: قوم مگوش یا مغان یکی از نظام‌های آریایی
و باید مغی پیرو مکتب قوم قدیم ایران داشته. چون در زمان پادشاهی پارس [illegible] از اقتدار
ایشان کاست. لیکن پس از چندی زردشت و کشته شدن [illegible] از اصول عقاید
آنان با معتقدات آریاییان آمیخته شد [illegible] آتش [illegible]
پرداختند.
اعتقادات گروهی از زردشتیان: اهورامزدا که فاعل خیرات و اهریمن که [illegible]
در آفرینش خدای هستند به نام زروان. زردشت نمازهای پنجگانه و دعاهای درازی برای [illegible]
آورد. کتاب زردشت اوستا نام دارد و لفظ اوستا به معنی محکم است و این کتاب ۲۱ نسک است.
گاتها و وندیداد و یسپرد و یسنا و خرده اوستا قسمتهای اوستا است. گفته‌اند بیشتر اوستا
در زمان اسکندر در آتش‌سوزی از میان رفت و قسمتهایی که فعلاً از آن در دست است مخلوط است [illegible]
سینه‌ها گشته و مربوط به زمان ساسانیان می‌باشد. زند تفسیر است بر اوستا که به زبان پهلوی [illegible]
نوشته شده و پازند تفسیر دیگر است که [illegible] پهلوی و پارسی دری ترجمه شده و از هزوارش [illegible]
[illegible] پس از اسلام [illegible] شد.
زردشتیان [illegible] گروه‌اند [illegible]

بهمن، اردی‌بهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و امرداد و نوزده گان اهورامزده است. دوم –
ایزدان هستند که در درجه دوم از امشاسپندان به نظم کارهای این جهان سرگرم اند و روزها و ستارگان
سروشان و خرد و هوا از اند. سوم – روزهای مقدس. زردشتیان برای هر دوازده روز ماه
نامی داده اند و روزی که هم نام ماه باشد در نظر آنان مقدس است و برای پنج روز آخر سال اندرگاه
می‌نامند قطعه‌ای که روز برای هر کدام نامی نهاده اند و شش روز در سال بنام گهنبار یا گاهنبار که صفحه بعد یک
آمده و در آن تشریفات خاص دارد.

۱ هرمز ۲ بهمن ۳ اردی‌بهشت ۴ شهریور ۵ اسفندارمذ ۶ خرداد ۷ امرداد ۸ دی‌به‌آذر ۹
آذر ۱۰ آبان ۱۱ خور ۱۲ ماه ۱۳ تیر ۱۴ گوش ۱۵ دی‌به‌مهر ۱۶ مهر ۱۷ سروش ۱۸ رشن ۱۹ فروردین
۲۰ بهرام ۲۱ رام ۲۲ باد ۲۳ دی‌به‌دین ۲۴ دین ۲۵ ارد ۲۶ اشتاد ۲۷ آسمان ۲۸ زامیاد ۲۹ مارسفند
۳۰ انیران.

نامهای ۵ روز اندرگاه، روز اول خمسه مسترقه: ۱ اهنود ۲ اشتود ۳ اسفندارمد ۴ وخشتر
۵ وهشتوشت

نامهای گهنبارهای ششگانه: ۱ میدیوزرم ۲ میدیوشم ۳ پتیه‌شهیم ۴ ایاسرم ۵
میدیارم. یازدهم تا پانزدهم اردی‌بهشت میان بهار. یازدهم تا پانزدهم تیر میان تابستان
بیست و ششم تا سی‌ام شهریور پایان تابستان وقت درو دانه. بیست و ششم تا سی‌ام مهر
بازگشت گوسفندان. شانزدهم تا بیستم دی میان سال. ده روز اندرگاه خصوصی بود همراه
معنی آن معلوم نیست.

محمد – (۵۷۰–۶۳۲م) ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی

از قبیلهٔ قریش و از دودمان اسماعیل بن ابراهیم است. در تولد وی هشتم یا ۱۲ یا ۱۷ یا به نظر محققان

تاریخی محمود پاشا مصری نهم ربیع الاول مطابق با آوریل ۵۷۱ میلادی بود و در عام الفیل بوده.

سال ولادت او را بیشتر مورخان عام الفیل دانسته‌اند لیکن به موجب برخی از روایات چهل سال یا ۲۳

سال بعد از عام الفیل بوده. پدرش پیش از تولد یا اندکی پس از تولد او درگذشت. پیامبر اکرم به سرپرستی

نیای خود عبدالمطلب به حلیمه سپرده شد. پس از چهار سال که در قبیلهٔ بکر بن سعد بود و شیر یافت وی را حلیمه

به مکه آورده و به مادرش آمنه بنت وهب سپرد و آمنه او را به مدینه برد. پس از مدتی مادرش هم درگذشت و

پیامبر به سرپرستی عموی خود عبد مناف کنیه ابوطالب قرار گرفت و در سن دوازده سالگی با او برای تجارت به شام

رفت.

پیامبر مدتی از سال را در کوه حرا به اعتکاف و عبادت می‌پرداخت. در چهل سالگی پیامبر از سوی خدا مبعوث

شد. پیامبر ده سال در مکه به نشر احکام [illegible] پرداخت و سپس به مدینه هجرت کرد و از سوی دیگر به سبیل [illegible]

و سپاه دعوت اسلام را به اطراف منتشر ساخت. در سال هفتم فاتح خیبر یهودیان منطقه تسلیم شدند و در سال هشتم مکه

به دست مسلمانان فتح شد. بت‌هایی که در خانهٔ کعبه بود از میان برداشت.

در سال یازدهم هجری پیامبر بیمار شد و در ماه ربیع الاول یا اواخر ماه صفر درگذشت. پیامبر از خدیجه دو پسر به نام

قاسم و طاهر و چهار دختر به نام زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه متولد شدند. در سال هشتم هجرت از ماریهٔ قبطیه

پسری برای پیامبر متولد شد که او را ابراهیم نامید. قاسم و طاهر در کودکی درگذشتند و همچنین ابراهیم.

دین اسلام در درجهٔ اول بر مبانی قرآن کریم است. اساس اسلام بر اصولی بنا شده که [illegible] و کلام

اقوال و افعال آن رسول روایت شده و آن را سنت رسول گویند قرار داده. قرآن مشتمل از سنن و الاحکام [illegible]

مبانی اعتقاد اسلام آن است که به یگانگی خدا و نبوت و روز معاد ایمان آورند و قلب معتقد شوند و به زبان

اقرار کنند و شهادت دهند. چنین کس مسلمان خواهد بود.

مصر — در تورات گاهی مصر به نام مصرایم نامیده شده. لغت دانان عبری احتمال داده‌اند که
مصرایم تثنیه باشد و به مصر سفلی و مصر علیا یا به دو ساحل رود نیل دلالت داشته باشد. توضیح
قاموس کتاب مقدس معتقد است که به مناسبت مصرایم بن حام بن نوح این سرزمین مصرایم
یعنی از راه تخفیف مصر گفته‌اند. مقریزی سه روایت نقل کرده که به استناد هر دو بنای خود
یکی از سه تن مصر به مصرایم می‌باشد ده تن پیش از طوفان نام مصرایم بوده اند. مصرایم
مصرایم بن بیصر بن حام نوه نوح است و فرزند مصرایم را قبط نامیدند که قبطی منسوب به اوست.
مصر با تاریخ چند هزار ساله خود همیشه مورد توجه دانشمندان بوده. در سده هیجدهم بسیاری از کسانی
مانند شامپولیون فرانسوی خط مصری را خواندند و دنبال روش دیگران به تحقیق در آثار مصر مشغول شدند
و اکنون این خیلی از تحقیقات ایشان و سعی یافته‌ها دانشی به نام مصرشناسی پدید آمده. مصریان
علوم و عالی داشتند و آثار او ... از جمله خط هیروگلیفی در این سرزمین ظهور کرده باشد
خط مصری سه گونه خط داشت.
مصریان خدایان متعدد داشتند و آنان داستان آفرینش را چنین گفته‌اند: هنگامی که جهان عالم باشد
... به صورت دریای ... احاطه داشت. در روی آب ... آفتاب که
... نامیده می‌شود پدید آمد.
آنان به بقای روح اموات قائل بودند از این جهت بدن آنان را مومیایی می‌کردند و برای فراعنه هرم
می‌ساختند. در ایشان ... از جانوران مقدس بودند مخصوصاً گاو ... 
گاو آپیس را می‌پرستیدند و چون ۲۵ ساله می‌شد آن را غرق می‌کردند و گاو دیگری انتخاب می‌کردند
قرآن کریم: یوسف به مصر فروخته شد و در آنجا ... به بالاترین مقام می‌رسید و بنی اسرائیل خاندانش را به مصر
آورد. بنی اسرائیل در زمان فراعنه بعد از یوسف گرفتار رنج شدند و موسی آنان را از مصر بیرون برد و جریان
ایشان را در ... [illegible]

مکه ـ نوشته اند: بکه نام بقعهٔ کعبه است و مکه نام شهر. مکه در قرآن به عنوان ام القری آمده. خاورشناسان مدعی هستند که ام، عبری الاصل است و از هاو و لام به معنی شریف گرفته شده.

مکه امروزه از شهرستانهای بزرگ حجاز و مرکز عالم اسلام است. شاید حق کهن دارد. گویا قوم عاد و بنی جرهم در مکه گزینش داشتند. ابراهیم همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل را در مکه نشیمن داد و بنی جرهم دختر به فرزندان اسماعیل دادند و مکه فرمان روای باشند. پس تیره به قریش رسید.

کعبه در مکه به دست ابراهیم و فرزندش اسماعیل ساخته شد و بنا با عرب از هر نقاط عربستان به آن می آمدند. کعبه اکنون بیش از ده متر از سطح مسجد الحرام بلندتر است لیکن در زمان پیامبر آن از دو متر به این اندازه نبود. و در اسیلاب سطح آب در روزگار پیامبر فرا گرفته بود. پیامبر آب از درون کعبه بیرون می ریخت.

دربارهٔ حدیث جعفران که گفته بوده اند: کعبه را آب فرا می گیرد و تا دریچه ها در آن روان می شود، گفت: کذب المفترون. و نیز گفته اند: حکیم بن حزام برادرزادهٔ خدیجه در درون کعبه زاییده شده و ولادت علی در درون کعبه بوده و از این دو واقعه می توان حدس زد که ارتفاع کعبه از سطح مسجد الحرام در آن هنگام چندان نبود.

این طور در گفته: اهل فارس به دیدار کعبه می آمدند و آهوان زرین که عبدالمطلب در چاه زمزم یافت از نیاهای نذرهای آنان بود. برخی از زمان شناسان ایران نیز پنداشته اند که و پیشه که در مکه معبد جایگاه ماه شد.

مکه در دره میان دو رشته کوه و این حسن موقع آن را از هجوم قبایل ناآماز در نگاه داشته و برای مرکز تجاری آماده ساخته بود.

**ملائکه** – دانایان اسلام و اهل تفسیر قرآن گفته اند: ملک که به تازی فرشته گویند، جوهری بسیط در حیات و عقل و نطق و از شهوت و کدورت و خشم پاک باشد. آنچه خدای ایشان را فرمان داده از آن سرپیچی نکنند و به جای آورند آنچه مأمور شده اند. خوراک ایشان بندگی خداست. هر چه موجود است در این جهان با آن فرشته ای موکل است. صورت ایشان برای مردمان حاصل نیاید مگر از راه پیامبران. گروهان مختلف اند.

گروهی از ایشان حاملان عرش باشند که از بامداد تا شام خدای را به پاکی یاد کنند و برای گرویدگان به خدای آمرزش خواهند و ایشان چهار فرشته اند: یکم به صورت آدمی دوم به صورت گاو سوم به صورت کرکس چهارم به صورت شیر است و در روز رستاخیز ایشان هشت تن شوند چنانکه قرآن گفته: و یحمل عرش ربک یومئذ ثمانیة. به اصطلاح ارباب انواع اند.

فرشته روح گفته اند: ملکی بزرگ است و فرشتگان به گرد وی برآمده اند. نفسی از انفاس وی روح حیوانی شود. دیگر اسرافیل است و آن فرشته ای است [illegible] ارواح در صور گرفته منتظر فرمان حق است تا در آن دمد. دیگر جبرئیل است و او فرشته ای است که از خدای به پیامبران فرمان آورد. دیگر میکائیل است و آن فرشته ای است که روزی همه موجودات عالم در اختیار وی است به فرمان خدای. دیگر عزرائیل است و آن فرشته ای است موکل قبض ارواح موجودات به فرمان خدای تعالی فرشته اند: ابراهیم خلیل از ملک الموت یعنی عزرائیل پرسید چگونه قبض ارواح می کنی هرگاه یکی در مشرق باشد و دیگری در مغرب؟ عزرائیل گفت: ارواح را بخوانم و آن جمله در میان این انگشت من باشد.

وهب بن منبه گفت: سلیمان نبی خواست که عزرائیل را ببیند تا با وی دوست گردد. پس یک گاه او حاضر آمد چنانکه گویی از زبرجد برخی به او روی آمد. سلیمان گفت: چه کسی؟ گفت: ملک الموت. سلیمان یک خواهش ملک الموت از خدای خواست تا سلیمان را توانایی دهد تا بتواند ملک الموت بنگرد. فرمان آمد که دست خود بر سینه وی نه جرأت یابد. ظاهراً این گونه خبرها از اسرائیلیات در دین مقدس اسلام درآمده است.

موسی – (۱۶۰۵ – ۱۷۲۵ ق.م) فرضاً او: موسی لفظ عبرانیست و مشتق از مصادر بمعنی کشیده
جدا شده و انتقال بمعنی کشیده آمده. او از پیامبران اولوالعزم است. در تورات نام پدرش عمرام است
که در لغت عربی بوجه عمران آمده، و نام مادرش یوکابد و در عربی یکابد یا یوخابد است و وی از
سبط لاوی بود.

موسی و برادرش هارون هر دو از سبط لاوی هستند که یکی از آن اسباط دوازده گانه می باشد. افراد
لاوی بیشتر پاسبان کهنه را داشت و وظیفه و ماموریان آنان حفظ و نگهبانی سلطنت با عقاب سبط
یهودا اختصاص داشت و ایشان خدمات کامل حاصل کرده و حال سلطنت مسلط شدند. عیسی نیز از
اولاد یهودا بود.

قول موسی در بروز دانش او در مصر و فرار او به مدین، و مدت هفت سال که برطبق روایات اسلامی در خدمت
شعیب بسر آورد. تا اینکه سرانجام دختر او را بهمسری گرفت و به شبانی گوسفندان پرداخت. شبی خداوند در وادی ایمن
بر او تجلی نمود و او را مأمور کرد که بمصر برود و قوم خود را از بندگی فرعون مصر
رهایی دهد. در سفر خروج تورات مفصلاً یاد شده که موسی این رسالت خود را بجای آورد. سپس
مثل ... قوم اسرائیل را که ۲۰۰ سال ... بودند از مصر بیرون آورد
و در راه ... بسوی سرزمین کنعان رفت. مدت چهل سال با قوم خود در بیابانهای سینا
که گمشده بودند سرگردان بود و در ... سال در گذشت.

در دین یهود که موسی آورده نظری بحیات آخرت نیست بلکه بیشتر تعالیم موسی بنای اخلاق عالی و مبادی
اعمال ... در زندگی حیاتی است. پنج کتاب از موسی مانده است که آنها را اسفار خمسه نامند و آنها
عبارتست از: سفر پیدایش (آفرینش جهان) سفر خروج سفر لاویان سفر اعداد سفر تثنیه

گویند: یهوه خدای جهان را در شش روز آفرید و روز هفتم که شنبه باشد این روز را روز استراحت قرار داد.

قول موسی در مصر بود ... از بیم فرعون ... راه ... در آنجا دختران ... گوسفندان ... یاری کرد ... پدر ایشان
... موسی را بخدمت ... برگزید ...

نصاری — پیروان عیسی مسیح اند، او برای رهایی بنی اسرائیل و دور کردن خرافات فرستاده
شد. در انجیل متی از زبان مسیح گفته: من نیامده ام تا تورات را نسخ کنم بلکه برای تکمیل آن آمده ام
تا آسمان و زمین زایل نگردد حرفی از تورات تغییر نخواهد کرد.

دین مسیح در آغاز گروهی از یهود که از خرافات احبار خود ناراحت بودند پذیرفتند زیرا دین مسیح
از قیود احکام یا دین اصلی یهود میدان فراخی نداشت تنها مردم را به زهد و پارسایی میخواند. یکی
از پیروان مسیح بنام پولس، مردم غیر یهود را به دین مسیح خواند و در آسیای صغیر و یونان و روم
پراکنده ساخت. پولس نامی رومی و نام اولش شاؤل بوده است. وی در طرسوس
زاییده شده بود و در اورشلیم تحصیل کرد و دانایان دین یهود را فرا گرفت. شاید در اورشلیم
مسیح را دیده باشد. چون به طرسوس بازگشت و باعث پیشرفت دین یهود بود تعصب میکرد
و با مسیح اظهار عناد میکرد. وقتی به شام رفت در آنجا به مسیح ایمان آورد و به نشر عقاید مسیحی پرداخت.
شاید عقائد و آدابی که امروزه مسیحیان دارند از پولس باشد.

در سده دوم میلادی مسیحیان با مکاتب اسکندریه آشنا شدند و فلسفه یونان را از آنجا گرفتند. تثلیث
در اسکندریه به واسطه فیلون حکیم یهودی پیدا شد و فلوطین مؤسس مذهب افلاطونیان جدید آنرا
کامل کرد. در سال ۳۲۵ میلادی جمع قسطنطنیه دائر شد. این جا حکم دادند که هر آن کس که مسیح را
شناخت همجان با ... یگانگی با ... است و گفتند: این مانند آب ازلی است و روح القدس
از آب منبثق می باشد. ۴۶۹ سال بعد از تشکیل مجمع طلیطله کلیسای یونان حکم این مجمع را رد کرد و جدایی
به عمل شناخت و بدین ترتیب کلیسای ارتدکس از کلیسای کاتولیک جدا شد. از قرن شانزدهم به بعد مذاهب
پروتستان ظاهر شد و میان مذاهب مسیحیت رادیکال ... مذاهب دیگر توسعه داده اند.

روز میلاد مسیح را کاتولیکها ۲۵ دسامبر و کلیسای ارتدکس ۶ ژانویه میدانند. روز میلاد مسیح را
که به زبان فرانسه نوئل و انگلیسی کریسمس میگویند.

**نوح** - ۱) به گفته قرآن نوح نخستین پیامبریست که در روزگار وی عذاب نازل شده. هود، صالح، لوط، شعیب و موسی پس از وی آمده‌اند. او از سوی خدای آموزش ساختن کشتی می‌شود. بعد از ساختن آن همه چیز غرق می‌شود. فقط از مردم نوح موجود زنده‌ای جفت جا ماند. یکی از پسران نوح سوار کشتی نمی‌شود سرانجام غرق و هلاک می‌شود. داستان سرا پا برگرفته چوب کشتی نوح از ساج بوده و در راس کشتی بیضوی از چوب سدر بوده. تورات نوح را در شمار پیامبران نمی‌آورد.

پسر نوح ناشی را الحم بوده گناه وی آن بود که نوح را مردم در خانه عریان کرده بود. ایران نوح را مطابق تورات حام و یافث نامیده‌اند و پرگناهکاری را کنعان خوانده‌اند و نژاد کنعان را نام می‌نامند. قرآن گفته نوح ۹۵۰ سال زندگی کرد.

از اجتماع دوران تابیل و شیث مردم پدید آمدند گناه می‌کردند و پند نوح گوش فرا نمی‌دادند نوح از سوی خدای مامور ساختن کشتی شد. مردم وی را مسخره می‌کردند می‌گفتند پیامبر را بنگرید که اکنون درنگار نجاران شده و می‌خواهد برای خشکی که در پاره‌ای نبارد کشتی بسازد.

شمار آدمیان در کشتی نوح مختلف است از ۷ تا ۸۰ تن نوشته اند. نوح فرمان می‌دهد جنازه آدم را با خود به کشتی ببرند. هنوز پس از آب پدید شدند تا مدتی عقیده بر این او و سلیمان از طوفان سالم ماند.

در لوحه‌هایی که از آشور به دست آمد تاریخ بوده دو رقم که یکی پیش از طوفان و دیگری بعد از طوفان تنظیم شده در لوحه‌های مختلف با القاب پادشاهان پیش از طوفان و سالهای سلطنت ایشان ضبط شده و تعداد سالهای چهل و شش هزار و دو هزار سال است. در گفتگو

* گیلگامش با اوت نا پیشتیم قصه طوفان شرح داده شده. گیلگامش از اوت نا پیشتیم می‌پرسد چرا اوت ناپیشتیم با آنکه از جنس شاه خودی باشد در زمره خدایان در آمده است. اوت ناپیشتیم قصه طوفان را شرح می‌دهد.

وادی الأیمن – نام دره‌ای‌ست که موسی در آن نور خدا را به وجهت آتش در درخت
دید و در آنجا ندای: پای افزار خود را بر کن، به گوش وی رسید و به پیامبری سرافراز گشت.
چون از مدین به سوی مصر آمد این دره در سوی راست کوه سینا واقع است و در تورات
طوی نامیده شده و این نام در قرآن نیز آمده.

در قرآن گفت: ای موسی خداوند هر جهان و نعم پای افزارت بیرون کن که تو در جای پاکی هستی
کفش را از پای بیرون کرد در دم دو اژدهم سیاه گشت. عصا بیفکند در حال ماری گشت. گفته‌اند:
در آن ساعت که از پیش هر خود عصو را بیرون آمد، عصو را گفت: ای موسی گوش دار که
در این زمین مار و اژدهم بسیار داشت. گفت: نعلین دارم و اژدهم دفع کنم و عصا دارم که
مار بکشم. چون او کلیم و عزم و در دست افزار کرد خدای نیز او گرداند آن پا پوش اژدهم گشت و آن
چوب دستی مار.

وَدّ ، سُواع ، یَغوث ، یَعوق ، نَسر – در قرآن در سورهٔ نوح پنج بت از بتهای
تازیان را که مورد پرستش آنان بود نام برده.

ودّ – در دومة الجندل بود و مورد عبادت بنی کلب واقع بود.

سواع – نام بت قبیلهٔ هذیل بود که در کشور یمن می‌پرستند. مؤلف معجم القرآن سواع را بت هذیل [illegible]

یغوث – یعنی به فریاد می‌رسد. بت مذحج بود و در یمن به همین نام قرار داشت و مذحج و همدان
آن را می‌پرستیدند.

یعوق – یعنی باز می‌دارد. در فرهنگ عیون الجیم نزدیک صنعا معبدی داشت و مردم
بنی همدان آن را می‌پرستیدند.

نسر – بت ذوالکلاع بود که در ناحیهٔ بلخع از سرزمین سبا بود و آل حمیر آن را می‌پرستیدند.
در کتاب اصنام جاهلیت تألیف کلبی نوشته: هنگامی که عمرو بن لحی (و پسرش) فرمان روای مکه و متولی
کعبه شد، عقائد و مذاهب بتهای قومی خود را که از یمن آورده بود در میان مردم مکه ترویج
کرد و از شام و کنار دور خانه جده بتهایی به مکه آورد، مانند بتهای: یعوق، یغوث، نسر،
سواع، ود و مردم را به پرستش آنها خواند. منظور او بتهایی کاز جنوب عربستان آورده در
میان مردم مکه رواج داد.

از این جهت عمرو بن لحی فرمان روای بنی خزاعه در اعتبار عرب بانی آیین بت‌پرستی شناخته است چون
بنی خزاعه پایی کنانه در مکه بودند فرمان روایی آن و تولیت کعبه را پس عمرو بن لحی فرمان روایان
بنی خزاعه در دست داشتند تا نوبت به طائفهٔ قریش رسید. قریش در آن زمان بیرون مکه حالت
چادرنشینی پیدا بیشد. گاهی نیز به مکه می‌آمدند و ساکن می‌شدند.

در سدهٔ چهارم با آغاز نهضت قریش به ریاست قصی بن کلاب بر بنی خزاعه چیره شدند و ریاست مکه و
تولیت کعبه را از آنان بگرفتند.

**هاروت و ماروت** – مفسران قرآن نوشته‌اند: فرشتگان بر آدمیان به خواری نگریستند. خدای به آنان گفت: هرگاه شما به جای ایشان بودید و قوای نفسانی آدمیان داشتید جز از آنان بودید؟ فرشتگان از خدای خواستار آزمایش شدند. برای امتحان، دو تن از آنان را به نام هاروت و ماروت به زمین فرستاد و به ایشان گفت: که از گناههای کلان مانند شرک و زنا و قتل نفس و باده گساری خودداری کنید.

چون به زمین آمدند به نزدی فریبنده زن زیبایی شدند و در حال بیخویشتنی از آنان سر زد و حرام خود را کشتند. خدای به فرشتگان دستور داد که به حال هر چنان خود در زمین بنگرند. یکباره یاد تعلیم داده باشند و به دانش خدای آفرین خواندند. هاروت و ماروت را میان شکنجه جهان و عذاب یاد کردند. ایشان شکنجه جهان را برگزیدند از این رو در چاه بابل زندانی شدند.

در برخی از احادیث آمده: هاروت و ماروت در پاکی هر روز به آسمان بالا می‌رفتند و چون گاه روز بودند بالهای ایشان فرو ریخت. برای زنی که در این داستان دخالت داشت نامهای گوناگون ذکر شده است. برخی او را زهره و ناهید و یا چهره که هان و فرس می‌باشد گفته‌اند.

برخی گفته‌اند: که زنی زن فعادی بود که با شوهر خود اختلاف داشت و داد خواهی پیش هاروت و ماروت آورد. ایشان دل بر خود خواندند و او از ایشان خواست که بر خلاف دستورهای خدای رفتار کنند و جادویی را که به وسیله آن به آسمانها بالا می‌کردند به او بیاموزند (این بود یکی از داستانها نام کلان خدای تعیین شده)
هاروت و ماروت به آن زن جادو را آموختند و زن به آسمان رفت. لیکن خدای آن زن را از او بود و او را به صورت ستاره‌ای درآورد. نام این زن در داستانهای دیگر هم ... شده که به معنی زن ... باشد. هاروت و ماروت در بابل مانند هم مردم جادو می‌آموختند.

**هارون** – (            ) هارون برادر کلان موسی بود و از یک پدر و مادر بودند و در زبان عبرانی به معنی کوه نشین است. نام پدر وی را عمران نوشته اند.

هارون به نوشتهٔ تورات مقام نبوت نداشت و رئیس کاهنان بود حتی یک بار بنی مذهبی کهانت شد و با موسی بنای معبد خیمه نهاد لیکن به زودی پشیمان شد. مطالبی که راجع به دست افزار موسی مشهور است در تورات به عصای هارون منسوب شده و نیز بر حسب گفتهٔ تورات، عصای هارون میان عصاهای سرداران دیگر بنی اسرائیل شکوفه کرد و این معجزه نشانهٔ کهانت وی شد. لیکن دو روز پیش از مرگ او، موسی به فرمان خدای لباس کهانت را از تن او برکند و به پسر هارون العازر پوشانید.

ساختن گوساله نیز در تورات عملی هارون منسوب است و برخی از ادیان اسلامی نام سامری[1] هارون بن غلوی نوشته اند. مؤلف قاموس کتاب مقدس گوید: که هارون در مسئلهٔ آن بت معتقد نبود و آن را به خدای معرفی کرد فقط اقوام او با اکراه و از جهت اسکات قوم بود. دیگر از مطالب ساختن گوساله به کسی دیگر نسبت داده شده. هارون پیش از آنکه بنی اسرائیل وارد سرزمین مقدس شوند قبل از مرگ موسی در کوه هور درگذشت و پیروان محل گور او را در کوه هور می دانند (شاید نام هارون که به معنی کوه نشین است بعد از مرگ به او داده شده باشد)

برخی از داستانها سرایان نوشته اند که هارون از فرط ... خوش بیان بوده هنگامی که موسی به دعوت فرعون مأمور شد. خدای نبی هارون را به خروج از سرای ... موسی را همراه شد. چنانکه نوشته اند: حتی خدای به صورت ده آواز در آمد یکی در عبری به موسی گفت: به مصر بازگرد و دیگری به هارون گفت: موسی را دیدار کن.

هامان - (              ) در کتاب قاموس مقدس به معنی مشهور آمده است. نوشته‌اند
وی وزیر فرعون بوده. گفته‌اند: هامان سبب گمراهی فرعون شد چنانکه موسی به فرعون گفت:
خدای من پیامی داده که به تو رسانم. فرعون پرسید آن پیام چیست؟ موسی گفت: خدای تو را
به ایمان می‌خواند و می‌گوید که ایمان آور بدو بدان اگر در زی و صفت بندگان من درگاه
خواهم ترا بپذیرم و اگر خواهم برهانم، تو بر کنی دم بندگی افزاد کن نیکوی خدا است و رو بنده
ناتوان ادم و اگر ایمان آوری خدای تو را در ناز و تخت داند و در جاودان تو را در بهشت گزارد
و جاودانه اندر آن جای.

فرعون چون این سخن بشنید گفت: نیکو گفتی ای موسی و رسالت خوب گزارده‌ای و بودل خدا
است که تو را چنین مرتبه داده است. اکنون باز گوید تا با ندیمان و وزیران خود مشورت کنم
خدا می‌دانم به تو ایمان آورم. موسی خوش‌دل باز گشت و بنی اسرائیل شادی کردند.
چنین گفته‌اند: فرعون بر آن بود که ایمان آورد و برش نهاده بود گفت: آنچه گوید سخن نااملا
و نادانان است و تمامت وزیران را حاضر کرد و این سخن را با ایشان بگفت که موسی نیکو پیام
آورده است و عظیم معجزه داده هم گره در وی به هامان کردند تا او چه گوید. هامان گفت:
از عقل نباشد کسی که خدایی کند به بندگی در آمدن تا با چندین مال و حشم از چون موسی بترسی و
بکسا... اگر تو رای او را اطلاع کنم پا به زندان اندازم.

فرعون گفت: این خودم چنین است و لیکن او عصای داد داژدها کرده، هم آن سنگ که تاج
قوت بود و دیگر آنکه از کف دست او نوری تابد که بر آفتاب چیرگی کند و مردمان از او خیره می‌یابند
هامان گفت: این جادویی است که آموخته است با بیشتر مشتیم تا جادوان را جمع کنند و بساط شاخواره سازند
چنانکه بر وی غلبه کنند و او را هیچ نشاند. فرعون گفت: من کدام با ... با شاخواره بیا برپا دارد
کنید و معجزه وی بنگرید. آنچه صلاح باشد به جای آورید.

هود - ۱ او از قبیلهٔ عاد بود. خداوند او را به پیامبری بر ایشان فرستاد. هود
از پیامبران تازی است. سلسلهٔ نسب او تا حضرت اسماعیل [illegible] این قبیله است. شامی؟
نام پدر هود عابر یا عبیر است که گفته‌اند [illegible] جد عبرانیان بود خویشی داشت.

قوم هود بت‌پرست بودند. او ایشان را از بت‌پرستی نهی کرد و به خدای یکتا دعوت فرمود. آنان در
جواب گفتند: ما دست از خدایان خود بر نخواهیم داشت. خدای گرسنگی را بر آنان گماشت. از چندین هزار
خلق هفت تن ایمان آوردند و باقی در کفر باقی ماندند. و به هود گفتند: دست از خدایان ما بدار و گرنه
ترا هلاک کنیم. هود به خدای نالید. فرمان آمد: که تو با گروهی که به تو ایمان آورده‌اند بیرون روید
و ایشان بر سر کوه شدند. ناگاه باد چنان وزید که شهرها و سرهای ایشان را بکند. هیچ آدمی را هم پاشید
بی در زمین قوم های ایشان بر آمد و آن‌ها را در هوا برد و بر زمین زد و هر سنگ و خاکی که در آن
مکان بود بر سر ایشان ریخت تا یکباره بمیرند. هود نزد فرمانروای آنان رفت و گفت: عذاب خدا
دیدی ایمان آر. گفت: تا همهٔ خلق از من برنگردند [illegible] ایمان نیاورم. دیگر باره باد در
گرفت این بار در کوه‌ها که در اطراف آنان بود در هوا برد و به یکدیگر زد میان آنها همه را نابود کرد ایشان

و عذاب قوم هود به سر آمد.

عمر هود ۵۰۰ سال بود و در جای گودی [illegible]: برخی آنرا نزد [illegible] هود نشان می‌دهند
و گروهی گور وی را در مسجد دمشق گفته‌اند و احادیثی نیز نقل کرده‌اند که قبر هود و [illegible]
پیامبر دیگر در اطراف کعبه است. و در وادی سلام نجف بقعه‌ای است مشهور که گویند گور هود و صالح
[illegible] که من آنرا زیارت کرده‌ام.

نقل است سه سال گرفتار خشکسالی شدند. گروهی را به استسقاء فرستادند. ناگاه سه قطعه ابر سفید
و سرخ و سیاه آشکار شد و به [illegible] یکی از نمایندگان [illegible] ابر سیاه را [illegible]
[illegible] از آن طوفانی عجیب بر پا شد [illegible] قبیلهٔ هود جز او [illegible] نابود شدند.

**یأجوج و مأجوج** – گفته‌اند: قبایلی از مغول بوده‌اند که در آن سوی دیوار چین زندگی می‌کردند و تاخت و تاز ایشان را هیچ نوع جنبش و حرکتی می‌کشتند و پادشاهان چین با آنان پیوسته در حال نزاع بودند. در سال ۲۳۰ پیش از میلاد نخستین امپراتور چین جهت جلوگیری خود ایجاد سد چین را پی‌ریزی کرد و در ۲۰۴ قبل از میلاد دیوار به پایان رسید. این دیوار سنگی به طول ۱۵۰۰ میل از کانسو تا خلیج [illegible] وسعت دارد.

آتیلا که در اوایل قرون وسطی به اروپا هجوم برده و چنگیزخان که بر همه کشورهای شرقی استیلا یافت از این قبیله بوده. گویند در این مقام استاد عبدالرزاق گفته: چون سؤال کنندگان از پیامبر، با ذی‌ما ذوالقرنین می‌پنداشتند قرآن نیز در جواب ایشان نظر آنان را نیز قرار داده.

در یأجوج و مأجوج را علم برای قبیله خاصی نمی‌دانند بلکه می‌گویند یکی از لغات عرب یأجوج صفت مشابه است و مأجوج در لغت معمول عرب اسم مفعول است و هر دو از ماده «أج» یا «أجج» مشتق‌اند و اج به معنی زیادی و ازدحام و اضطراب است. مراد از این الفاظ آن است که در زمان‌های جنگ همچون موجگان برانگیخته به واسطه کثرت و ازدحام ایشان هر عصری عرصه قیامت را به پا می‌کنند.

اشتباه مفسرین در تعبیر این الفاظ سبب شد که بازشناختن یأجوج و مأجوج را نشانه فرارسیدن قیامت بدانند.

داستان یأجوج و مأجوج در کتاب حزقیال بابهای ۳۹–۳۸ به عنوان جوج و ماجوج آمده است. نوشته‌اند که این قوم از روزگار باستان همسایه اسکندر بودند که کارگران مصری خود سد دروازه‌ی مشرق در دره‌های کوه ساختند که از هجوم این اقوام وحشی جلوگیری کند.

مردم تازی اعتقاد عجیبی به یأجوج و مأجوج داشتند. چنین می‌پنداشتند ایشان نوعی جانورند که دو گوش کلان دارند، هنگام خفتن یکی را زیر افکنند و دیگری را روی افکنند چنانکه فردوسی در شاهنامه گفته:

بخسپند و یک گوش بستر کنند — دگر گوش چون جامه بر تن کنند.

یعقوب — (    ) در قرآن یعقوب ده بار نامش آمده و او یعقوب پسر اسحاق است. یعقوب با برادر خود عیسو توأمان زاده شد. هنگام تولد، یعقوب پس از عیسو بود. لیکن عیسو به یعقوب گفت: اگر پیش از من بیرون آیی در شکم مادر خواهم ماند و او را هلاک خواهم کرد. از این روی یعقوب خود را عقب کشید و عیسو پیشتر متولد شد و به همین جهت یعقوب نامیده شد. در تورات نوشته: چون هنگام تولد پاشنهٔ برادر خود را گرفته بود نام او یعقوب شد.

بنا بر گفتهٔ تورات، یعقوب در برابر مقداری آش که هنگام گرسنگی به عیسو داد نخست‌زادگی او را خرید. و چون اسحاق در روزگار پیری نابینا شده بود، نزدیک مرگ خود خواست عیسو را برکت دهد لیکن رفقه همسر اسحاق فرزند دیگر خود یعقوب را بیشتر دوست داشت به او دستور داد که غذایی را که اسحاق از عیسو خواسته بود فراهم کند و پوست بزی در گردن ببندد تا مانند عیسو پشمالو شود و نزد پدر، اسحاق، درود و از او برکت گیرد. یعقوب چنین کرد و از پدر برکت گرفت.

یعقوب دو زن داشت یکی لیه که زشت منظر بود و از او [illegible] بود و دیگری راحیل خواهر لیه که سترون بود و در آخر بنیامین و یوسف را برای یعقوب زاد. در زمان یعقوب دو خواهر گرفتن با هم جایز بود سپس حرام شد.

چون یعقوب به مصر رفت برای دیدار یوسف هنگام کنعان مراجعت کرد و در سه [illegible] باشد و برای گور ابراهیم و اسحاق رفت. پیران خود را گفت هرگاه وقت زوال من برسد مرا در نزد پدرانم بگذارید چون روز زوال رسید یعقوب پسران را [illegible] فرزندان در آمده او را مرده یافتند او را نزد ابراهیم و اسحاق دفن کردند. ۱۲ سبط فرزندان وی اند که در اسرائیل گفته شد. معنی سبط در لغت عرب [illegible] معنی سبط [illegible] زیاد [illegible] زیاد در نظر عبرانیان سبط مرادف با قبیله است و در نزد عرب سبط بر فرزندزاده و ذریه اطلاق می‌شود.



[illegible]

یوشع — (          ) او یوشع فرزند نون است . در تورات اورا هوشع نوشته و در قرآن نیز آمده . وی جانشین موسی بود و از اولاد شمعون بن یعقوب و عمزاده موسی . موسی را شاگردان بسیار بود و همه تورات را خوانده بودند و در میان بنی اسرائیل کسی از او داناتر نبود و کسی از بنی اسرائیل مجاهد و غازی چون یوشع نبود . او سخت نیکوکار بود و چنین گفته اند که هزار ماه شمشیر بر گردن نهاده با کفار پیکار کرد .

او گاه دوست و همسایه بود در بنی اسرائیل و او گاه بود و از بنی اسرائیل داستانها آمده که روزی کسی پیش او آمد و گفت : از زنان و مردان نامحرم در کوه ... خود را آنجا رفت و حرم بلند بر پشت بود چنانکه ... فرو رفت و از جای برداشت و گفت تا همچنان گرد آمد . گاه گاه با سپاه به خود رفتی و هر کسی را زهره آن نبود که معصیت کند و همه بنی اسرائیل از او ادب نگاه داشتندی که یوشع پاکدامن خود چنین بود . بنی اسرائیل را تورات آموختی و شریعت موسی را آباد و زنده داشتی .

روزی از ده ... در جنگ کفار و سپاه یوشع هزیمت افتاد گفت : چه بود تا کسی معصیت خدای کرده است که ما را از شومی او این هزیمت افتاد . طلب کردند ، مردی را یافتند که ... دزدی کرده بود . گفت : از شومی این مرد است . امر کرد تا او را بسوختند پس در ... کافران ... ظفر یافتند .

یوشع پس از مرگ موسی ... سال ... زندگی کرد و او را ... و چون در بنی اسرائیل ... افتاد ... بنی اسرائیل ... چهل ... و میان ایشان بود و میان موسی و میان داود چهارصد و هفت سال بود .

موسی یوشع را خلیفه کرد و گفت : بنی اسرائیل را ... چهل سال تمام شد و یوشع ... بهشام بود ... رسید . پس بنی اسرائیل تاخت شدند .

**یوم الظلّة** – یعنی روز تاریکی و سایه. نوشته‌اند: چون قوم شعیب او را دروغگو پنداشتند و از سوی خدای کفر پیشه کردند او بر آن قوم نفرین کرد. خدای گرما را بر ایشان چیره کرد که نه سایه فایده به آنان می‌داد و نه آب، به اندازه‌ای که در خانه‌های ایشان آغاز گداختن کرد و سرانجام ابری سیاه آمد. آنان به گمان رهایی و نجات به زیر ابر آمدند؛ یکباره آتش بر آنان بارید و زمین در زیر پای ایشان به لرزه در آمد و همه سوختند و خاکستر شدند و فرو رفتند.

در حدیث آمده است: که ایشان صد هزار تن بودند؛ شصت هزار [illegible] و چهل هزار [illegible] و چون [illegible] بدان را از بدی منع نمی‌کردند آن شصت هزار نیز به شومی آن بدان هلاک شدند.

از خدای به او وحی شد: ای شعیب عذاب ایشان نزدیک شد [illegible] قوم خود را [illegible] از میان ایشان بیرون شو. او چنان کرد [illegible] گرفته [illegible] بر ایشان زده شد که از هول آن همه مردند؛ هیچ کس از آن قوم [illegible].

**یونس** — (حدود ۸۲۵ ق.م) گفته‌اند لفظ یونانی است، به معنی کبوتر. در قرآن، ذوالنون
در شمار پیامبران یاد کرده‌اند. در تورات او را یونس پسر امتّای نوشته‌اند و امتّای عبریست به معنی
ذالنون و صاحب حوت آمده. در کتب اسلامی آن را متّی نوشته‌اند.

وی در نینوا ساکن بود. از سوی خدا به پیامبری بر قوم خود فرستاده شد. او از قوم خود گریخت
و در کشتی گرانباری که می‌خواستند به ترشیش برند سوار شد و در میان راه، ناگاه با طوفانی سخت و
موج‌های سهمناک برخاست و کشتی نزدیک بود غرق شده و از هم بپاشد. ناخدا با کشتی‌رانان
کوشیدند از این روی کالاهای خود را به دریا افکندند بلکه از غرق شدن و از میان رفتن.
برای رهایی کشتی قرعه زدند که یکی از افراد را به دریا افکنند. پس قرعه زدند و قرعه به نام یونس
بر خورد. اما در تورات گفته: یونس خود به دریا افکندن خواستار شده بود. ناگاه نهنگی
فرا رسید و دهان گشاد و او را فرو برد. قرآن گفته: هرگاه یونس از ستایندگان
نبود تا روز رستاخیز در شکم ماهی جای داشتی.

یونس در حالی که یاد خدا می‌نمود به گناه خود اعتراف نمود. خدای گرد بر بالای سر او درختی
تا بر او سایه افکند. چون او تندرست شد برای هدایت گروه نینوا شتافت و امر هدایت شد.
در تورات نوشته: خدای یونس را برای رهایی مردم نینوا فرستاد. لیک او خواست از این کار
خودداری کند و ماجرا پیش آمد تا برای او اتفاق افتاد که بنا بر فرمانی او بود.
یونس پس از رهایی از دریا، به نینوا رفت و مردم آنجا را از عذاب الهی ترسانید. لیک مردم او را مسخره کردند
اما چون نشانه‌های عذاب آشکار شد، خدای آنان را آمرزید. یونس چون دید که مردم او را
مسخره کرده‌اند، سر در بیابان نهاد و در جایی که بود کدو بر بالای او درختی رویاند و او را
از حرارت آفتاب نگاه داشت. اما صبح دیگر کرمی آن را خورد و آفتاب بر او تابید
که یونس ... خطاب آمد که ... گفت ... گرو ... برگ ... .

**یهود** – در قرآن لفظ یهود بر پیروان پیامبر موسی گفته شده. لفظ یهود جمع است و مفرد آن یهودی منسوب به یهوداست. تاریخ امت یهود به چهار دوره منقسم شده:

یکم – دوره اول از ۱۹۹۶ پیش از میلاد تا ۱۶۴۵ پیش از میلاد یعنی از مهاجرت ابراهیم از کلده به سرزمین فلسطین تا پدیداری موسی.

دوم – دوره دوم از ۱۶۴۵ ق م تا ۱۰۸۰ ق.م. یعنی از ظهور موسی تا تشکیل پادشاهی بنی اسرائیل.

سوم – دوره سوم از ۱۰۸۰ ق.م تا ۵۳۶ ق.م یعنی از تشکیل پادشاهی بنی اسرائیل تا بازگشت از اسارت بابل.

چهارم – دوره چهارم از ۵۳۶ ق.م تا ۱۳۵ بعد از میلاد یعنی تا زمانی که لشکرهای امپراطور روم شهر اورشلیم را بکلی ویران ساخت و یهودیان را متفرق کرد.

دوره اول – ابراهیم از اور کلده بیرون آمد و به مصر مهاجرت کرد (در یکی از نقوش مصری صورت شخص عبرانی دیده می شود که درباریان فرعون به او احترام می کنند شاید این شخص ابراهیم باشد). چون ابراهیم از مصر بازگشت در سرزمین کنعان یا سرزمین فلسطین (فلسطین در زبان عبری به معنی کشور فلسطینیان است) ساکن شد.

پس از مرگ ابراهیم، اسحاق فرزند بزرگ او و فرزندان دیگرش چون اسماعیل، در این سرزمین اقامت شدند. اسحاق دو پسر داشت عیسو و یعقوب. یعقوب که ملقب به اسرائیل شد از اسحاق برکت یافت. یعقوب دوازده فرزند داشت که ایشان پدران اسباط بنی اسرائیل شدند.

پس از یعقوب، یهودیان به عنوان انتساب به یکی از اجداد خود، عبرانیان نامیده می شدند و از زمان یعقوب به بنی اسرائیل موسوم گشتند. یوسف پسر یعقوب به قصص راجع به یوسف نوشته‌اند در درگاه فرعون به مقام بلند رسید. سال ۱۷۲۹ ق م در این هنگام افراد اسرائیل به گفته تورات هفتاد تن بودند.

یحیی - ۱ اظهار آنچه در بودها را درخواست. یحیی به حکم خدای مکلف بود
به تورات عمل کند. گروهی پیرو او بودند و آنان هان صابئه هستند. نزد مسیحیان یحیی، پیوند
عیسی مسیح و تعمید دهنده او است. وی عیسی را تعمید داد و چون عیسی اظهار نبوت کرد به
وی گروید. اعمال تعمید در آیین مندوان نیز هست و شاید از ایشان به مسیحیان رسیده باشد.
در قرآن گفته: زکریا هنگامی که در پرستشگاه بود هنگام زمستان میوه تابستانی نزد مریم دید
آرزو کرد که در سن پیری دارای فرزندی شود. همه این روایات که در داستان های اسلامی
اینها با انجیل ناهماهنگ می شد عاقر بود و پیر و اسطوره پیری فرزندی برایش نیز شد.
خدای خواست زکریا را بیاگاهد و در کودکی او را به تولد یحیی نوید داد. نشانه پدیداری این مژده آن
شد که زکریا تا سه روز جز به اشاره سخن نتوانست. در انجیل متی داستان کشتن یحیی چنین آمده:
هیرودیس پادشاه یهود پندهای یحیی را می شنید و به وی ارادت می ورزید اما هیرودیا
نوه هیرودیس بزرگ، عشقت برخلاف شریعت با یکی از عموهای خود ازدواج کرد. پس
از مدتی او را رها کرد و با هیرودیس انتی پاس نرد عشق باخت.
هیرودیا بسیار زیبا بود و هیرودیس شیفته او شده بود لیکن یحیی او را از همسری با هیرودیا
باز داشت. هیرودیا دختر خود سالومه را که بسیار زیبا و زیباتر از بود و بیاراسته و به بزم هیرودیس
فرستاد و به وی گفت: چون هیرودیس به وی تمایل کند دختر از وی سر یحیی را بخواهد. سالومه
از هیرودیس همین درخواست را کرد و هیرودیس دستور داد که در زندان سر یحیی را از تن جدا
کنند و در طشت زرین پیش سالومه بگذارند. در داستانهای اسلامی نوشته اند: که علت کشتن هیرودیس
هیچ نکاح هیرودیا با دختر او سالومه بود.
پس از کشتن یحیی هیرودیس را از آنتی پاس را اندر مند هیرودیا با او پیوست. راجع به جوشش خون
یحیی در زکریا نوشته شد.

پایان

# فهرست معارف قرآن


| | | | |
|---|---|---|---|
| پیش گفتار | اصحاب القریه | جهنم | زکریا |
| آدم | اصحاب الاخدود | حجر | زید |
| آزر | افک | حزقیال | سامری |
| ابراهیم | اللات | حنظله | سلسبیل |
| ابلیس | انجیل | حبیب | سلیمان |
| اثنی عشر نقیبا | انصاب | حنین | سواع |
| احقاف | الیسع | حوا | سبا |
| ادریس | الیاس | حواریون | شعراء |
| ارم | ایوب | حبقوق | شعری |
| ارمیا | بدر | خالد | شعیب |
| ازلام | بلعام باعورا | خضر | صابئین |
| اسرائیل | تبع | دانیال | صالح |
| اسماعیل | تورات | داوود | صفا |
| اسماعیل بن ابراهیم | ثمود | دین | ضان |
| اسحاق | جبرئیل | ذوالقرنین | طاغوت |
| اسلام | جالوت | رمضان | ظهار |
| اشعیاء | جرجیس | ردم | عاد |
| اصحاب الرس | جن | زبور | عرفات |
| اصحاب کهف | جبت | زردشت | عزیر |
| اصحاب فیل | جودی | ذوالکفل | عمران |

| | | | |
|---|---|---|---|
| عیسی | لوط | ملائکه | هارون |
| غزوات | مدین | موسی | هامان |
| فرعون | مدینه | نصاری | هود |
| قارون | مریم | نوح | یأجوج و مأجوج |
| قبائل عرب | مسجد اقصی | وادی الایمن | یعقوب |
| قرآن | مسجد الحرام | ودّ | یوشع |
| قریش | مجوس | یغوث | یوم الظلّة |
| کعبه | محمّد | یعوق | یونس |
| لات | مصر | نسر | یهود |
| لقمان | مکه | هاروت و ماروت | یحیی |





## مراجع کتاب


تورات — کتاب دینی یهود

انجیل — کتاب دینی مسیح

اوستا — کتاب دینی زردشت

قرآن — کتاب دینی اسلام

قصص الانبیاء — محمّد جوهری

تفسیر مجمع البیان — ابو علی حسن طبرسی

تفسیر جلالین — جلال الدّین محلی و جلال الدّین سیوطی

تاریخ ادیان — استاد حکمت شیرازی

اعلام قرآن — دکتر محمّد خزائلی

مجمع البحرین — فخرالدین بن محمد طریحی نجفی